



تلاش گروه‌های سیاسی برای تعیین نامزد ریاست جمهوری آینده

اتلاف گروه‌های خط امام و مجمع حزب... مجلس
خواستار نامزدی مهندس میرحسین موسوی برای پست
ریاست جمهوری شدند

در یک نظر سنجی غیر رسمی پیرامون رئیس
جمهور آینده، میرحسین موسوی با فاصله زیاد
نسبت به دیگران دو صد نامزد فرا دارد

گروه جمعیت مؤلفه اسلامی آقای ناطق نوری
را به عنوان نامزد ریاست جمهوری معرفی کرده
است

(نقل از صفحه اول روزنامه "سلام")

راه توده

۲۴ صفحه

دوره دوم شماره «۵۱» اول شهریور ۱۳۷۵

مردم به تحولات رای می دهند!

جنبش‌های انقلابی، درس‌اسرجهان پدنبال یک دوره بهت و حیرت ناشی از ضربات وارده به اردوگاه
سوسیالیسم، بار دیگر صفوف خود را برمحور عمده‌ترین عرصه‌های مبارزه استوار کرده‌اند:

۱- مقاومت در برابر جهانخواهی امپریالیسم (در عرصه جهانی)

۲- به زیر کشیدن سرمایه‌داری وابسته از کرسی قدرت حکومتی (در عرصه داخلی هر کشور)

در امریکای لاتین، آفریقا و آسیا احزاب ملی و مترقی وسیع‌ترین مقاومت‌ها را در برابر برنامه
سیاسی-اقتصادی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، تحت عنوان "تعدیل ساختاری" و یا "تعدیل
اقتصادی" سازمان می‌دهند. حکومت‌های مجری فرامین این دو کانون اعمال حاکمیت امپریالیسم جهانی،
بعنوان حکومت‌هایی غیر ملی افشاء شده و وسیع‌ترین طبقات و اقشار اجتماعی در برابر آن بسیج
شده‌اند. در بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری آمریکا و اروپا نیز به نوعی دیگر، سنگربندی‌ها به همین
گونه است. جنبش انقلابی، مقاومت در برابر یورش سرمایه‌داری به دست‌آوردهای اجتماعی ۵ دهه بعد از
جنگ دوم جهانی را با افشای برنامه اقتصادی-سیاسی "لیبرالیسم اقتصادی" و بسیج وسیع‌ترین اقشار و
طبقات اجتماعی سازمان داده و آن را به پیش می‌برد. لیبرالیسم اقتصادی، همان برنامه "تعدیل
اقتصادی" است که در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و تحت پوشش کاستن از نقش دولت‌ها، پیش برده می
شود. باید کوشید، اخبار و اطلاعات مربوط به جنبش انقلابی را از هر راه و طریق ممکن به داخل
کشور انتقال داده و بدین طریق بر آگاهی جنبش کنونی مردم ایران بیش از پیش افزود. شعارهای بی
محتوای حاکمیت کنونی را باید از این طریق افشاء کرده و وسیع‌ترین جبهه‌ها را با همان اهدافی که در
کشورهای دیگر جهان در حال شکل‌گیری است، شکل داد. در چنین شرایطی، جمهوری اسلامی در تدارک دو
انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس اسلامی و ریاست جمهوری است. اجتماع، سرمایه‌داری وابسته تجاری، آن
بخش از حکومت که همچنان بر حفظ و گسترش قدرت خود برای اجرای فرامین دو کانون صندوق بین‌المللی
پول و بانک جهانی (در حقیقت اجرای برنامه‌های امپریالیسم جهانی) پافشاری می‌کند، با انواع حیل‌ها و
استفاده از هر وسیله (از جمله باورهای مذهبی مردم) تلاش می‌کند، این قدرت را با همین هدف، بصورت
مطلق العنان در اختیار بگیرد! دو انتخابات در برابر مردم است و دو موقعیت برای بسیج وسیع‌ترین اقشار
و طبقات اجتماعی در اختیار جنبش انقلابی. مهم‌ترین سؤالی که ما وظیفه داریم در این شرایط به آن
پاسخ بدهیم، آنست که این بسیج عمومی مردم با کدام شعارها، افشاگری‌ها و آگاهی‌ها ممکن می‌شود؟

حزب توده ایران، بعنوان بخشی از پیکر جنبش انقلابی جهان، بهره‌گیری از تجربه این جنبش را به
همه احزاب ملی و مترقی ایران توصیه کرده و خود پیششار آنست. جبهه انقلابی، در میهن ما نیز مانند
همه دیگر کشورها، با همان اهداف، شعارها و تاکتیک‌هایی شکل می‌گیرد، که در آمریکا، آفریقا،
امریکای لاتین، آسیا و اروپا شکل گرفته و می‌گیرد. براساس این مجموعه، ما به استقبال دو انتخابات
میان‌دوره‌ای و ریاست جمهوری می‌رویم. آن احزاب، شخصیت‌ها و سازمان‌هایی، که به دو جبهه مبارزه
جهانی (یورش امپریالیسم) و مبارزه داخلی ("تعدیل" یا "تطبیق ساختاری-اقتصادی") پایبند بوده و برای
همین هدف و با همین برنامه به میدان آمده و از مردم رای بخواهند، در حقیقت باید خود را آماده تشکیل
دولتی ملی و طرفدار استقلال کشور کنند. یگانه سلاح نیروهای مترقی برای افشای ارتجاع قدرتمند در
جمهوری اسلامی و به عقب راندن آن، همسو شدن با جنبش و خواست‌های سیاسی و اقتصادی وسیع‌ترین
توده‌های مردم است و این ممکن نیست، مگر برنامه جایگزین حکومت کنونی علنا گفته شده و با مردم در
میان گذاشته شود. انتخابات ریاست جمهوری و میان‌دوره‌ای مجلس باید چنین محتوایی به خود بگیرد!

(ص ۲، ۳، ۴ و ۲۴ را بخوانید)

اپوزیسیون در حاشیه جنبش!

(ص ۱۲)

همراه توده‌ها دنبال توده‌ها

(ص ۶)

نسخه‌های آقای فتا‌پور

(ص ۱۱)

پاسخ "عموئی" به "آرش"

(ص ۱۴)

ولایت نظامی‌ها در اندونزی

(ص ۲۹)

گام‌های انقلابی در جهان

(ص ۳۱)

کاندیداهای ریاست جمهوری

اساسی آنها، بویژه برسر مسائل اقتصادی در دورانی که موسوی نخست وزیر و علی خامنه‌ای رئیس جمهوری بود، همچنان به قوت خود باقی است. اختلاف دیدگاه‌هایی که پس از مرگ آیت الله خمینی، دربرکناری و خانه نشینی میرحسین موسوی، حمایت همه جانبه "علی خامنه‌ای" از طیف مومنه اسلامی و حجتیه خود را نشان داد. همین حمایت موجب شد، تا علی اکبر ناطق نوری، که در زمان آیت الله خمینی در مجلس طرده شده بود، با حمایت وی و مومنه اسلامی به ریاست مجلس برسد! اختلاف دیدگاه‌های اقتصادی میرحسین موسوی و "علی خامنه‌ای" در زمان حیات آیت الله خمینی یکبار تا آستانه خشم علنی آیت الله خمینی و از صحنه خارج شدن علی خامنه‌ای پیش رفت. این مورد مربوط است به احکام ثانویه در عرصه حکومتی، که دست دولت را برای تصمیم گیری‌های اقتصادی مصرح در قانون اساسی بازمی کرد و علی خامنه‌ای نسبت به آن معترض بود و درنظر نماز جمعه خود به آن اشاره کرد!

برای آنکه دقیق تر مشخص شود، اختلافات کنونی در حکومت، دولت هاشمی رفسنجانی، طیف ها و گروه‌های حاضر در مجلس و پیرامون حکومت بر سر چیست و این اختلافات ریشه اصلی واکنش‌های خشونت باری است که بصورت "انصار حزب الله"، "اسلامی کردن دانشگاهها"، "مبارزه بالیبرالیزم" و... خود را نشان می دهد، به چند نمونه زیر توجه کنیم:

بازار نمی خواهد مالیات بدهد. در حالیکه دولت تلاش دارد، از تجار و سرمایه داران بازار مالیات مستقیم بگیرد، "سعید امانی" ریاست جامعه اسلامی اصناف وابسته به "مومنه اسلامی" که خود نیز از اعضای رهبری این جمعیت است، در اجتماع تجار فرش تهران گفت: وزارت اقتصاد و دارایی باید از نظر اتحادیه ها برای تعیین مالیات استفاده کند. ارقام تعیین شده برای مالیات مشاغل غیر واقعی است. (بدین ترتیب بازار و سخنگوی تشکیک آن، "سعید امانی" که کاندیدای نمایندگی مجلس بود اما مردم به او رای ندادند، دولت را به تابعیت از نظر سرمایه داران برای تعیین میزان مالیات فرا می خواند.

توقف واردات به صلاح نیست! - حبیب الله عسگر اولادی در جلسه انجمن های اسلامی اصناف گفت: توقف واردات (که دولت اخیرا و با عدول از برنامه تعدیل اقتصادی نظارت بر آنرا آغاز کرده) در برابر صادرات (که قطعاً شامل اقلامی غیر از نفت است) به صلاح اقتصاد ایران نیست.

قانون شوراها معوق مانده! - قانون شوراها که حتی از تصویب مجلس هم گذشته هنوز به اجرا گذاشته نشده است. روحانیت پیوسته با این قانون (حتی در زمان شاه) مخالف بود و این در حالی است که در قانون اساسی بر امر شورا تاکید شده است. روحانیت از آن بیم دارد که تشکیل شوراها، به اعمال نفوذ آنها در همه امور مردم شهر و روستا لطمه بزند و رای مردم بالای نظر روحانیت قرار گیرد. هاشمی رفسنجانی، که بسیار خوب می داند این قانون چرا پیاده نشده و مخالفت ها بر سر چیست، هشتم مرداد ماه گذشته در دیدار با روابط عمومی مجلس و اعضای کمیسیون شوراها و امور داخلی مجلس گفت: «دولت آماده اجرای قانون شوراهاست». این گفته را پیش از آنکه دلیل براعتقاد به اجرای این قانون توسط هاشمی رفسنجانی بدانیم، باید نوعی تهدید مخالفان وی قلمداد کرد، چرا که ۱۷ سال از عدم اجرای این قانون می گذرد!

تظاهرات کودکان هند علیه بردگی

روز ۲۲ مرداد هزاران کودک شش تا دوازده ساله در شهر دهلی نو پایتخت هند، علیه برده داری و استثمار کودکان در این کشور دست به تظاهرات زدند. تظاهر کنندگان ابتدا قصد داشتند در محل نخست وزیری جمع شوند، اما پلیس مانع شد و به همین دلیل آنها به طرف وزارت کار حرکت کردند. این تظاهرات که در نوع خود بی سابقه ارزیابی شده، از سوی "مرکز مبارزه برای کودکان" سازماندهی شده بود، که اکنون به مرکزی مهم برای مبارزه با بردگی کودکان هند تبدیل شده است.

سازمان های بین المللی، تعداد کودکان کمتر از ۱۵ سال را که در هندوستان به کار اجباری مشغول هستند، بین ۵۰ تا ۱۳۰ میلیون برآورد می کنند. این کودکان در بخش های مختلف اقتصادی مانند کبریت سازی، تولید سیگار، شمع و تفنگ و بویژه فرش بافی به کار گرفته شده اند. این کودکان که سن آنها گاه حتی از ۵ سال نیز کمتر است، بین ۱۲ تا ۱۶ ساعت در روز کار می کنند. پنج میلیون از این کودکان، بعنوان بازپرداخت بدهی والدینشان به کارفرماها، در اختیار آنها گذاشته شده اند!

کلیه نیروهای موسوم به خط امام، فراکسیون متحد "مجمع حزب الله" مجلس اسلامی که در برابر "فراکسیون حزب الله" وابسته به روحانیت مبارز و مومنه اسلامی قرار دارند، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و اگر روزنامه "سلام" را سخنگوی "مجمع روحانیون مبارز" بشناسیم و نحوه برخورد او را با موضوع کاندیداتوری سید حسین موسوی (نخست وزیر دوران جنگ) ملاک قرار دهیم، این مجمع و روزنامه متمایل به آن نیز، از هم اکنون "موسوی" را بعنوان کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری مطرح کرده اند. از جانب دیگر جمعیت مومنه اسلامی و فراکسیون روحانیون وابسته به این حزب "وز" جامعه روحانیت مبارز و "حوزه علمیه قم" از هم اکنون "ناطق نوری" رئیس کنونی مجلس را بعنوان کاندیدای خود برای ریاست جمهوری اعلام داشته اند. از سوی دیگر مزمزه هائی که از سوی طرفداران رهبر جمهوری اسلامی علی خامنه‌ای در جامعه جریان دارد، حکایت از تمایل وی به کانداتوری حجت الاسلام "ریشه‌ری"، دادستان ویژه روحانیت، دادستان سابق انقلاب در ارتش، وزیر اطلاعات و امنیت سابق کشور و... دارد، که در آستانه انتخابات اخیر مجلس گروهبندی "طرفداران ارزش های انقلاب" را اعلام داشت. لیست این گروهبندی تقریباً هیچ تفاوتی با لیست جامعه روحانیت مبارز و جمعیت مومنه اسلامی نداشت. ریشه‌ری، که از حمایت همه جانبه رهبر جمهوری اسلامی برخوردار است، در جریان دستگیری اعضای دفتر آیت الله منتظری و برکناری او از جانشینی آیت الله خمینی نقش بسیار مهمی را ایفا کرد. مجموعه این مسئولیت ها و سهمی که ریشه‌ری در حوادث پشت پرده جمهوری اسلامی داشته و بویژه نقش او در دادگاه ویژه روحانیت، مسئله کانداتوری او برای ریاست جمهوری را علیرغم خواست رهبر جمهوری اسلامی، با حدس و گمان های بسیار قوی نسبت به واکنش های تند نسبت به این امر روبرو ساخته است. حدس زده می شود، که این واکنش ها، پیش از ارتش و قوای مسلح، در میان روحانیونی که زیر فشار دادگاه روحانیت قرار داشته و دارند و بویژه از سوی طرفداران گسترده آیت الله منتظری با واکنش های تند همراه باشد!

آنچه که در این مرحله و در فاصله چندماه مانده به انتخابات ریاست جمهوری مهم است، آگاهی از گذشته کاندیداهای احتمالی، نظرات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آنها و وابستگی سیاسی آنها به طیف طبقات و اقشار اجتماعی است. باید دید مجموعه کاندیداهای احتمالی، درباره "برنامه تعدیل اقتصادی" وابسته به صندوق بین المللی پول، خصوصی سازی لجام گسیخته در جامعه، دفاع از آزادی مطبوعات و احزاب، مبارزه با فشار ارتجاع مذهبی به جامعه، دفاع از استقلال اقتصادی کشور در برابر امپریالیسم جهانی، اعتقاد به آشتی ملی و برقراری وحدت ملی در ایران و... کدام نظرات را دارند.

از میان این طیف، اگر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را سازمانی سیاسی و دارای برنامه و دیدگاه مشخص و اعلام شده ارزیابی کنیم، دیدگاه های کاندیدای مورد نظر آنها بیش از دیگران شناخته شده است، بویژه اینکه سید حسین موسوی بعنوان نخست وزیر دوران جنگ، که آیت الله خمینی نیز تا آخرین لحظه حیاتش از او حمایت کرد، برای مردم بیش از دیگران شناخته شده است. براساس همین واقعیات است، که کلیه محافل سیاسی داخل کشور بر این عقیده اند که در صورت نامزدی وی برای پست ریاست جمهوری، او با فاصله بسیار زیاد همه کاندیداهای دیگر را پشت سر خواهد گذاشت. بویژه آنکه انتخابات اخیر مجلس اسلامی نشان داد، که پایگاه روحانیون حکومتی، سران مومنه اسلامی و شناخته شده ترین کاندیدای مورد نظر آنها، یعنی "ناطق نوری" در میان مردم مقدر ضعیف و تقریباً هیچ است!

همین واقعیات است، که در روزهای اخیر موجب شده است، تا مومنه اسلامی و روحانیت مبارز یکبار دیگر به تعریف و تمجید از هاشمی رفسنجانی پرداخته و ناطق نوری او را "برگ زرین" در جمهوری اسلامی اعلام داشته است. این ترفند جدید، در محافل سیاسی داخل کشور، چیزی جز تلاش طیف ارتجاع برای درهم شکستن اتحاد و ائتلاف دو گروه کارگزاران و طیف خط امام در مجلس و خارج از مجلس ارزیابی نکرده اند، که هدف از آن نیز مقابله با ورود به صحنه سید حسین موسوی است!

در این میان، آنچنان که در تهران شایع است، سید حسین موسوی اعلام نامزدی خود برای ریاست جمهوری را، موکول به برخی هماهنگی ها با رهبر جمهوری اسلامی "علی خامنه‌ای" کرده است. برخی اختلاف دیدگاه های

"ایران"

کانون رقابت

امریکا و اروپا

کرد. چرخ پنجم در شبکه ای که چهار اسب پیشواز آن اسرائیل-ترکیه-مصر و اردن می باشند و هدایت آن نیز بر عهده امریکا است!! در اینجا نیز رقابت بین اروپا و امریکا نقش پراهمیت خود را ایفاء می کند. شاید بتوان فشارهای اخیر تبلیغاتی امریکا علیه ایران و حتی فراهم ساختن زمینه حمله نظامی به خاک ایران را آن بخش از سیاست امریکا در رقابت با آلمان و فرانسه و اروپا ارزیابی کرد، که براساس آن جمهوری اسلامی به دامن ترکیه (متحد پر قدرت امریکا و اسرائیل در منطقه) پناه برده و شاهراه تسلط امریکا بر ایران را سنگفرش می کند. یعنی همان هدفی که امریکا برای رقابت با آلمان و فرانسه و بطور کلی "اروپا" و "ژاپن" در تلاش دست یافتن به آن است.

این رقابت بر سر تقسیم غنائم ناشی از پیروزی در جنگ سرد و تحمیل پذیرش برتری امریکا به تمامی جهان در جای جای جهان جریان دارد. حتی در کوچکترین کشورهای افریقای و یا در دورافتاده ترین جزایر کشور جزیره ها "اندونزی"، می توان از هر کجای جهان در این زمینه نمونه هایی را برگزید و آنرا نشان داد، اما امروز و در این لحظه بحث بر سر کشورما "ایران" است و رقابتی که خود را در پشت مبارزه با "تروریسم" پنهان ساخته است، تا توجیه هر توطئه خانمان براندازی را ممکن سازد. در داخل کشور نیز آن دهانی که در نماز جمعه ها و یا مصاحبه ها و سخنرانی های مساجد و منابر برای داغ نگهداشتن حقه بازی "اعدام سلمان رشدی" باز می شود، هدایت شده و هدایت نشده، در خدمت این هدف عمل می کند و به آسیب امریکا برای توجیه توطئه های خود با نیرنگ مبارزه با تروریسم یاری نمی رساند. در داخل کشور نیز همین طیف، که خود مبتکر و مشوق اعلام فتوای قتل سلمان رشدی و نمونه های آشکار و پنهان دیگر آن بوده اند، با ترورهای آشکار و پراخ انداختن گروه های فشار در خیابان ها، سبزی یا فرهنگ، تاریخ، سنن و آداب و رسوم ایرانی و... در خدمت همین هدف قرار دارند و در جهت آن عمل می کنند. بدین ترتیب، چند پارچه شدن ایران با این تیپی که دو انگشت خارجی و داخلی آنرا در دست دارند، فراهم می شود!

امریکا با تروریسم مبارزه می کند؟

حکومت ایران، یگانه حکومت خودکامه در جهان نیست، حتی در میان کشورهای مسلمان! در همین شماره "راه توده" گزارش مربوط به کشور "اندونزی" را می توانیم بعنوان شاهد مثال بیاوریم. حکومتی که در نوع خود و در برخی زمینه ها، گوی سبقت را از جمهوری اسلامی در رده است. هراسان بی طرفی می تواند از خود سوال کند، که چرا امریکا اندونزی را تهدید به بمباران هوایی و دخالت نظامی نمی کند؟ در عربستان سعودی، شدت سرکوب و تظاهر به اسلام اگر بیشتر از جمهوری اسلامی نباشد، کمتر از آن نیست. دست و انگشت و پا و گردن را به همان دلائی که در ایران و بدنبال قانون جدید تشدید مجازات های اسلامی قطع می کنند، زیر تیغ می برند. زنان را سنگسار می کنند و... اما امریکا با عربستان سعودی کاری ندارد. این کشورهای هر آنچه را بخواهند می توانند با مردم خود بکنند، به شرط آنکه پایگاه مستقیم امریکا باشند. در ایران هنوز وضع اینگونه نیست و ظرفیت های باقی مانده از انقلاب بهمن ۵۷ در مقابل این امر مقاومت می کند. این مقاومت به گونه ایست، که تاکنون دولت ها نیز از بیم همین ظرفیت مردمی، نتوانسته اند در این مسیر گام های آشکار و نهانی را بردارند. و اتفاقاً بخشی از فشار امریکا، برای سرعت بخشیدن به پایان بخشیدن به همین ظرفیت است. ظرفیتی که در انتخابات اخیر مجلس اسلامی، نشان داد، پس از چند سال سرگردانی و سرگیجه ناشی از بازی های حکومتی، یکباردیگر با جهت گیری رادیکال رو به رشد است. ضربه مهلک حزب متکی به سرمایه داری تجاری و طرفداران سرعت بخشیدن به خصوصی سازی امپریالیستی و روحانیون تحت حمایت آنها، که به خواب و خیال های "جمعیت مؤتلفه اسلامی"، "بازار"، "حوزه علمیه قم"، جامعه روحانیت مبارز و ارتجاع باید خاتمه داده باشد، ضربه ای هوشیار کننده برای امریکا نیز بوده است. عدول از برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" همان اندازه که به تقابل های طبقاتی در داخل طیف حکومتی در جمهوری اسلامی ختم شده، در عرصه بین المللی نیز توطئه ها را تشدید کرده است. نه راه اقتدار گروه های فشار در تهران و شهرهای بزرگ ایران، از سرتاقت است و نه توطئه بمباران ایران و سوق دادن حکومت بطرف ترکیه - متحد اسرائیل و امریکا - از سرتاقت. تمامی پدیده ها ارتباطی انکارناپذیر با یکدیگر دارند. باید این ارتباط ها را پیدا کرد تا توانست متحدان این لحظه را یافت، مبارزه امروز را آگاهانه جهت و سازمان داد و آینده را پیش بینی کرد. نقالی اخبار و پیروی کردن از تفسیرهای هدایت شده مطبوعات امپریالیستی هرگز راهگشای مبارزه نیروهای

آنچه که بنام مبارزه با تروریسم ایران (جمهوری اسلامی) از سوی امریکا سازمان داده شده است، در حقیقت تلاشی است برای تسلط کامل بر ایران و خلیج فارس. این تسلط به امریکا امکان خواهد داد، تا نفت خلیج فارس را در اختیار کامل خود گرفته و با استفاده از این حربه، در دیگر نقاط جهان با اروپا و ژاپن به رقابت و تحمیل برتری خود بپردازد. این فصل نویسی است از مناسبات و رقابت ها در جهان سرمایه داری، که پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، تقسیم اتحاد شوروی به کشورهای مستقل و تبدیل کشورهای اروپای شرقی به پایگاه های نوین اقتصادی-سیاسی. سیمای اولیه این جهان، از همان ابتدای ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم نمایان بود و "راه توده" نیز آنرا تحت عنوان رقابت امریکا، اروپا و ژاپن برای تقسیم غنائم ناشی از پیروزی در جنگ سرد ارزیابی کرد. این رقابت در نقاط مختلف جهان بازتاب ها و نشانه های خاص خود را دارد. این رقابت در یوگسلاوی و برای تسلط بر بالکان، سرانجام پس از یک جنگ داخلی وحشیانه که به چند پارگی این کشور انجامید، با دخالت مستقیم ارتش امریکا و با سهم عمده ای که امریکا و سپس کشور آلمان از حاصل آن بردند به پایان رسید. پایانی که هر لحظه می تواند به آغازی نوین ختم شود. تمام زمینه های یک رویارویی جدید، که مرزهای پر قدرت ترین کشورهای اروپائی نظیر آلمان را نیز بتواند پشت سر بگذارد، اکنون در یوگسلاوی چند پارچه وجود دارد. ترکیب مذهبی، نژادی، قومی و بویژه تقابل دو مذهب اسلام و مسیحیت هرنوع مانوری را برای رقابت های آینده بین اروپا و امریکا در این بخش از اروپا ممکن می سازد.

در بخش دیگری از اروپا، ترکیه، یونان و قبرس سه پارچه خود را آماده برخی رویارویی ها می کنند. رکود اقتصادی و تورم شتابگیری که گریبان یونان را گرفته، به رشد ناسیونالیسم و تقابل با ترکیه بر سر تسلط بر قبرس در این کشور دامن زده است.

در ترکیه، دولت جدیدی که متکی به یک حزب اسلامی است، اندیشه های مذهبی را به پای ترکیزم پیوند زده است. این ترغیب نوین زمینه های همکاری تا حد اتحادهای نظامی بین کشورهای ماوراء قفقاز، خاورمیانه و حتی کشور نوین یونان و مسلمان بوزن را فراهم ساخته است. محوری که براساس همه شواهد موجود، باید کشور چین آینده نیز بدان بپیوندد تا در دایره کشورهای مسلمان از استقلال خود دفاع کند. دولت جدید ترکیه در رویای قرار گرفتن در راس این محور به سر می برد. رویایی که ضعف و ناتوانی دولت جمهوری اسلامی، نفرت رو به افزایش مردم از دستگاه حکومتی و بویژه ستیزی که حکومت کنونی ایران با فرهنگ و تاریخ ایرانی می کند، زمینه های مناسبی را برای آن فراهم ساخته است. این همان وضعی است که دولت جدید ترکیه برای جبران آن به میدان آمد. یعنی جلوگیری از تقسیم کشور به مسلمانان و بنان ترکیزم ها و تقابل آنها با یکدیگر. بدین ترتیب حزبی با اندیشه های اسلامی اما مروج و مدافع فرهنگ و ناسیونالیسم ترک و با یادآوری بی وقته اقتدار امپراتوری عثمانی پا به میدان گذاشته است، تا هم در عرصه داخلی پایگاه خود را گسترش داده و جبهه داخلی را مستحکم سازد و هم در عرصه خارجی - بویژه در منطقه - زمینه های گسترش نفوذ خود را تقویت کند. تقویت این دو جبهه، بدون تردید، گشایش های باز هم بیشتری را برای اقتصاد ترکیه فراهم ساخت. گشایشی که تا حد مقابله با یونان دستخوش بحران اقتصادی به ترکیه امکان مانور خواهد داد. بدین ترتیب، اگر وضع به همین شکل کنونی ادامه یابد، حکومت ایران، بریده از گذشته تاریخی خود، در حال ستیز با ناسیونالیسم ایرانی و گرفتار در انواع بحران های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نقش چرخ پنجم ترکیه را برای رسیدن این کشور به اهداف بلند پروازانه آن ایفاء خواهد

که اکنون از آزادی های محدودی در جمهوری اسلامی برخوردارند... و سرانجام، به خون کشیدن جنبش آزادیخواهی در ایران، که در جهت مخالفت خواست آمریکا قرار دارد، از نخستین اهدافی است که آمریکا امپلواراست، در همین جمهوری اسلامی و توسط متحدان طبیعی و طبقاتی خود در همین نظام بدان دست یابد. در صورت عدم توان نیروی بالقوه متحد طبیعی آمریکا در جمهوری اسلامی، آمریکا خواهد کوشید، تشنج های نظامی در ایران را تا مرز جنگ داخلی و تسلط بر جنوب کشور (در مرحله نخست) هدایت کند. یگانه نیروی مقابله با این دو حاصل سیاست آمریکا، اتحاد وسیع نیروهای سیاسی و ایجاد و تقویت وحدت ملی و بسیج عمومی و ملی برای دفاع از استقلال کشور است. توطئه هائیکه در ماه های اخیر در جهت تشدید اختلافات ملی (نظیر لشکر کشی مجدد به کردستان ایران) ستیز با ملیون و ناسیونالیسم ایران (نظیر برنامه هائیکه "کپهان"، مقابله با جنبش دانشجویی کشور، رجز خوانی های فرستاده سپاه پاسداران که نتایج عملی آن فراهم ساختن بهانه های لازم برای آمریکا جهت توطئه نظامی علیه ایران و در عرصه داخلی تقابل نیروهای نظامی با مردم و جنبش آزادیخواهی است، همگی توطئه هائیکه تلقی و ارزیابی می شوند که در واقع ستون پنجم آمریکا در داخل کشور باید سرگرم آن باشد!

حزب کمونیست آلمان می نویسد:

نشریه "عصرما" اخیرا طی سرمقاله ای، که در صفحه نخست خود منتشر ساخته، در ارتباط با تضادهای موجود در جهان امپریالیستی و رقابت هائیکه بین اروپا و آمریکا بر سر گسترش منافع خود در ایران وجود دارد، از جمله و در اشاره به ماجرای "تروریسم" و توطئه های آمریکا علیه ایران می نویسد:

"... وزیرای کشور و امور خارجه هفت کشور صنعتی، با اضافه روسیه در پاریس تجمع کردند. این اجلاس متاثر از حادثه سقوط هواپیمای امریکائی متعلق به شرکت "T.W.A" در نیویورک بود. هدف از این اجلاس نیز اتخاذ تدابیری برای مقابله با تروریسم بین المللی اعلام شد. این بار گذشته از اظهار نظرهای کلی که مطبوعات بدان پرداختند، در ۲۵ مورد موافقت هائیکه نیز بدست آمد. اینکه رئیس جمهور آمریکا به چنین اجلاسی نیاز داشت را می توان در نفس مبارزات انتخاباتی آمریکا جستجو کرد. عنوان شعارگونه "امنیت" از ماه ها پیش بعنوان حربه ای در دست کاندیداهای رقیب "کلینتون" از حزب جمهوری خواه در مرکز کارزار انتخاباتی قرار گرفته است. رسانه های گروهی با استفاده از حوادثی نظیر انفجار هواپیمای امریکائی، انفجار پایگاه نظامیان آمریکا در عربستان و انفجار در دهکده اطراف محل بازی های المپیک، بعنوان سوژه هائی تبلیغاتی و هیستریک، در جهت تهیج افکار عمومی امریکائی ها عمل می کنند.

"عصرما" سپس در اشاره به رقابت های آمریکا و اروپا و موقعیت ایران، می نویسد:

"... در پشت همه این تبلیغات و اجلاس ضد تروریسم در پاریس و حتی در پشت پرده مبارزه انتخاباتی آمریکا و مبارزه علیه تروریسم، اهداف دیگری نیز قرار دارد که باید بدان توجه داشت، از آن جمله است دور جدیدی از ستیز اقتصادی بین آمریکا و رقبای اروپائی آن در شرق آسیا! کشورهای بزرگ سرمایه داری، که خود را فرمانروایان جهان باز شناخته اند، با معاونت روسیه تحت بهانه مبارزه با تروریسم تصمیماتی گرفته اند که باید آنها را بدقت مورد توجه قرار داد. از جمله این تصمیمات همکاری بین المللی سازمان های مخفی و جاسوسی و ارگان های مشابه آن در حکومت هاست. این تصمیمات را می توان "حکومت با سیستم کنترل مردم در تمامی جهان" نامید. وزیرای خارجه کشورها بزرگ سرمایه داری که در پاریس و بدنبال انفجار هواپیمای امریکائی جمع شدند، توانستند بر سر همکاری های امنیتی برای کنترل مردم تمامی جهان با یکدیگر به توافق برسند اما در مورد قانونی "داماتو" و مجازات شرکت های طرف قرارداد های اقتصادی با ایران به چنین توافقی نتوانستند دست یابند. اروپا و ژاپن هنوز برای پذیرش فرماندهی ("اقتصادی-نظامی") آمریکا از خود مقاومت نشان می دهند.

"عصرما" ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان سپس اهداف واقعی پشت پرده این دیدارها و تصمیمات را افشاء کرده و می نویسد:

"... تصمیمات کنفرانس پاریس برای مقابله با کدام نیرو گرفته شده است؟

بنابراین تصمیمات می بایستی در اسرع وقت همکاری سازمان های مخفی ۷ کشور تقویت شوند، امکانات پلیس افزایش یافته و اطلاعات در اولین

مترقی نبوده و نمی تواند باشد. این اصل مهمی است که در صورت پایبندی بدان، حتی اگر برای یک دوره کوتاه و در زیر فشارهای تبلیغاتی امپریالیستی، احزاب و سازمان های سیاسی متکی به جهان بینی علمی، چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی، نتوان به ارتباط ارگانیک حوادث و پدیده ها را با یکدیگر دست یابند، در نخستین فرصت های ناشی از تشدید تضادها، به این ارتباط دست یافته و سیاست های خود را تصحیح می کنند. ما در طی چهار سال گذشته، در این زمینه شاهد تحولات بسیاری بوده ایم. هم در میان احزاب و سازمان مترقی ایران و هم در عرصه بین المللی و بویژه در میان احزاب برادر. همسویی برخی تحلیل ها و مقالات منتشره در دو نشریه "اومانیتیه" و "عصرما" دو ارگان مرکزی احزاب کمونیست فرانسه و آلمان با دیدگاه هائیکه "راه توده" طی این سالها درباره تحولات ایران ارائه داده، و تصحیح برخی ارزیابی های گذشته این دو حزب درباره تحولات ایران، از نمونه های بسیار قابل توجهی است، که تنها متکی به همان جهان بینی مورد اشاره در بالا و تلاش برای یافتن ارتباط پدیده ها با یکدیگر ممکن شده است.

مضمون قانون داماتو:

هدف از قانون داماتو، که آمریکا آنرا پیش زمینه ضربه نظامی به ایران قرار داده است، آنست که از سرمایه گذاری در بخش گاز و نفت ایران و لیبی از طریق تهدید کمپانی های خارجی به مجازات جلوگیری کند. اگر یک کمپانی غیر امریکائی سالانه بیش از ۲۰۰ میلیون فرانک در بخش نفت و گاز یکی از دو کشور ایران و لیبی سرمایه گذاری کند، بیل کلینتون می تواند دو مجازات از چند مورد زیر را در مورد آن اعمال کند:

* ممنوعیت کامل صادرات به ایالات متحده

* ممنوعیت خرید هرگونه اموال یا خدمات از این کمپانی ها توسط دولت فدرال

* ممنوعیت هرگونه وام بیش از ۵۰ میلیون فرانک به این کمپانی ها از سوی یک موسسه مالی امریکائی

* ممنوعیت هرگونه کمک مالی از سوی نهاد دولتی کمک به صادرات در آمریکا

* ممنوعیت هرگونه اعطاء گروانه صادرات تکنولوژی امریکائی به کمپانی های مزبور!

ستون پنجم آمریکا در

داخل کشور کیست؟

(حتی مفاد همین ممنوعیت ها نیز نشان می دهد که تمام فشار آمریکا در جهت تسلط بر نفت ایران و رقابت با اروپا و ژاپن برای حداکثر سودی است که از نفت ایران می تواند عاید این کشور شود. به محض تأمین این خواسته آمریکا، هر حکومتی که این خواست را تأمین کرده باشد، اعم از اینکه معمم و روحانی باشد و یا غیر روحانی مورد حمایت دولت آمریکا خواهد بود. در این صورت، حکومت تأمین کننده منافع کامل اقتصادی و سیاسی آمریکا، هر شیوه ای که در قبال مردم ایران داشته باشد، همان اندازه مورد حمایت است، که امثال پادشاه عربستان سعودی و یا ژنرال کودتاچی انونوزی "سوهارتو" مورد حمایت آنست. آن حکومت یکپارچه ای در ایران و در همین جمهوری اسلامی مورد حمایت امریکا است، که اولاً از نظر طبقاتی همسوئی کامل با نظام سرمایه داری داشته باشد و دوم آنکه مخالفان چنین نظامی را از صحنه سیاسی و حتی حیات ایران ریشه کن کرده باشد. اینکه این ریشه کنی تحت کدام بهانه مذهبی و یا غیرمذهبی انجام شود، کوچکترین اهمیتی برای آمریکا ندارد، همانگونه که در عربستان و انونوزی و دیگر کشورهای مسلمان اهمیت ندارد. مهم نتایج حاصل از این سرکوب و یکپارچگی است. سرکوب نیروهای مترقی و مخالف برنامه های اقتصادی آمریکا در ایران، تعطیل مطبوعات منتقد این برنامه ها،

قواعد تجارت بین المللی مورد قبول "سازمان جهانی تجارت" و هم چنین "سازمان همکاری و توسعه اقتصادی" است.

اشاره مداوم به "سازمان جهانی تجارت" به روشنی نشان می دهد که این دو قانون و بویژه آنجا که به ایران و لیبی مربوط می شود، قبل از هر چیز جزئی از جنگ اقتصادی جهانی است که هم اکنون در میان سه منطقه بزرگ جریان دارد: ایالات متحده، اروپا در حول محور آلمان و آسیا در حول محور ژاپن. اینبار استراتژی آمریکا متوجه تسلط هرچه بیشتر ممکن بر منابع انرژی و بویژه نفت متمرکز است. واکنش کمپانی های بزرگ نفتی غیر آمریکایی، نظیر "توتال" فرانسه نشان می دهد که انگیزه واقعی رهبران آمریکا جنبه اقتصادی دارد و مبارزه علیه تروریسم تنها بهانه ای بیش نیست.

همانطور که دولت ایتالیا اعلام داشته است، قانون "داماتو" قادر به مبارزه علیه تروریسم نیست، خیلی ساده بدین دلیل که اساسا هدف آن چنین نبوده است!

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که امضاء قانون اخیر از سوی کلینتون تنها چند هفته پس از دو حادثه ای صورت می گیرد که در افکار عمومی آمریکا تاثیر زیادی برجای گذاشته است، یعنی انفجار هواپیمای مسافربری برخاسته از فرودگاه نیویورک و انفجار بمب در پارک محل برگزاری بازی های المپیک در آتلانتا. بدین ترتیب بیسل کلینتون که در بحبوحه کارزارهای انتخاباتی قرار دارد، نمی تواند بهانه ای به دست حریف خود "باب دال" بدهد که بتواند او را به "ترمش" متهم سازد.

حضور خانواده های قربانیان حادثه سقوط هواپیمای در لاکربی (سال ۱۹۸۸) که آمریکا لیبی را مسئول آن می داند، در مراسم امضای قانون توسط بیل کلینتون، در واقع پیامی دوگانه را برای مردم آمریکا در برداشت: تروریسمی وجود ندارد مگر آنکه از جانب خارج از ایالات متحده هدایت شود و رئیس جمهور به عنوان قدرت فدرال این مسئله را در سطح تمام ایالات متحده تحت نظر خواهد داشت!

رئیس جمهور آمریکا با مقدم شمردن تهدید از خارج، بدون آنکه هیچ دلیلی بر آن در دست داشته باشد، در واقع می گوشت تا یک کشور تقسیم شده را اگر نگوییم چند پاره را به دور خود پیوند زند و بالاخره بیل کلینتون با سکوت در باره آنچه که دیگر همگان از آن اطلاع دارند، یعنی وجود شبه نظامیان راست افراطی، می خواهد "اسطوره" آمریکای "خالص" که در آن عناصر تخریبی از درون وجود نخواهد داشت، را احیا نماید. بازی با ترس و وحشت و سپس مطمئن ساختن مردم و خود به عنوان رئیس جمهور ضد تروریست، اینست استراتژی رئیس جمهور آمریکا در این دوران از کارزار انتخاباتی.

اومانیته در همین شماره (۷ اوت) طی مقاله دیگری و در اشاره به تشدید تضادها در میان کشورهای بزرگ سرمایه داری که می تواند اتحاد آنها را دچار خلل سازد و در اشاره به سخنان بسیار قابل توجه معاون کمیسیون اروپا می نویسد:

"... در بروکسل، "لیون بریتان" معاون کمیسیون اروپا، در مورد سیاست تجاری اعلام کرد که اتحادیه اروپا "در صورتی که منافع آن مورد تهدید واقع شود، برای دفاع از حقوق و منافع خود اقدام خواهد کرد" بنظر روی "قانون داماتو اصل ناشایستی را بنیاد گذارده است که بر اساس آن یک کشور می تواند سیاست خارجی خود را به دیگر کشورها تحمیل کرده و به عنوان مبارزه علیه تروریسم به اتحاد ضروری میان متحدین آسیب برساند". هم اکنون اتحادیه اروپا در تدارک تدوین مقرراتی به منظور تلافی و مقابله با آثار فراسرزمینی قانون هلمز-برتون علیه کوبا است.

ژاپن که ایران سومین صادر کننده نفت به آن محسوب می شود نیز قانون داماتو را "تاسف آور" اعلام داشته و آن را در تناقض با مقررات سازمان جهانی تجارت قلمداد کرده است. مسکو نیز با شدت این قانون را محکوم کرده و آن را "نقض مقررات حقوق بین الملل" نامیده است.

دفتر خبری "میزان" (اروپا)

دفتر خبری "میزان" که از چند هفته پیش فعالیت رسمی خود را در اروپا آغاز کرده است، نخستین کانونی بود که خبر دستگیری های اخیر در دانشگاه های ایران را منتشر ساخت و از همه مجامع بین المللی خواهان اعتراض به این یورش ها شد.

فرصت تبادل شوند. همکاری به منظور توقیف افراد و تحویل آنها با یکدیگر در سطح جهان، حتی در کشورهای که این قرار داد را امضاء نکرده اند! کنترل واحدهای مالی در زمینه حواله های ارزی بوسیله بانک ها تا حد موظف بودن این بانک ها به ارائه اطلاعات خود در این زمینه ها.

همه این تصمیمات و اقدامات مشابه دیگر تحت بهانه مبارزه با تروریسم بین المللی گرفته شده است. در اینجا مهم ترین سوال اینست که چه شخص و یا چه ارگانی قرار است تشخیص بدهد تروریست کیست و چه طیفی و یا چه فردی و یا چه کشوری باید در لیست تروریسم قرار گیرد؟ آیا ارگان مربوطه مثلا سازمان ملل متحد و یا ارگانی مشابه است؟

نه، هیچیک از این ارگان ها نیستند بلکه مدیران "خود منتخب جهان" یعنی ۷ کشور و سازمان های مخفی و پلیسی آنها مجاز به تعیین و تشخیص می باشند. در نتیجه انگیزه بنیادگرایان و ترورهای سیاسی نیز همسان با اعمال جنائی باندهای شبه مافیائی و معامله گران مواد مخدر و اسلحه و حتی مواد اتمی در یک ردیف قرار می گیرند. همین است که ناباوری نسبت به هدف اصلی و واقعی این نوع مبارزه با تروریسم وجود دارد، و این سوال مطرح می شود که آیا هدف واقعی از تدابیر اتخاذ شده در کنفرانس پاریس برقراری حکومتی پلیسی در سراسر جهان نیست؟

نباید فراموش کرد، که تا زمانی که چندین دور آزادخواهان افریقایی جنوبی و فلسطینی ها تروریست معرفی می شدند، اکنون در روسیه پلیس این کشور چچن ها را تروریست می شناسد و بنظر دولت ترکیه، کردهای این کشور تروریست هستند. در مجمع پاریس تروریسم دولتی اسرائیل نسبت به اعراب فلسطینی-سوریه و لبنان-تروریسم دولتی ترکیه نسبت به کردها و تروریسم روسیه نسبت به اقوام غیرروس در نظر گرفته نشد. در نتیجه و آشکارا، یکجانبه بودن تصمیمات گویای این مطلب است که: هدف واقعی تقابل با نیروهای است که نظم جهانی مورد نظر آمریکا و شرکایش را برای تسلط بر جهان نمی پذیرند.

واضح است که دفاع از سوء قصد های جنائی و ترورهای فردی که اغلب در لوی بنیان گرائی مذهبی، ملی گرائی، نژاد پرستی و تجزیه طلبی و... که عموما با اهداف ارتجاعی همراه اند مورد نظر ما نیست. هدف ما توجه به دلائل اصلی این نوع واکنش هاست، که اکثرا در فقر وسیع اکثریت مردم جهان، عدم حقوق فردی و حقوق سیاسی گروهی انسان های بی شمار نهفته است. بنظر ما تروریسم برخاسته از استیصال عمومی انسانها است. بسا تقویت دستگاه های سلطه گر بین المللی، کشورهای بزرگ قادر نخواهند بود زمینه تولید و تولد این نوع ترورها را از بین ببرند، اما در عوض تصمیمات اتخاذ شده در پاریس، بویژه در زمینه سازمان های مخفی و کنترل های دستگاه حکومتی، می توانند مورد استفاده قرار گرفته و هرگونه تلاش ضد امپریالیستی و انقلابی را در سطح جهان مورد یورش قرار داده و در جهت کنترل و به زانو درآوردن آن عمل شود! تنها به این "گناه" که آنها نظم سرمایه داری جهانی را به رسمیت نشناخته و نمی پذیرند. تروریسم پدیده ایست سیاسی-اجتماعی که تولد آن در مرکز روابط سرمایه داری روی می دهد و کنترل آن تنها در شرایطی ممکن است که ثروت موجود جهان در اختیار اقلیتی اندک قرار نگرفته و اکثریت بشریت امروز به فقر و بی درمانی مبتلا نباشند.

شکاف در ستون متحدان

روزنامه "اومانیته" ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه نیز در رابطه با رقابت های اروپا و آمریکا برای تسلط بر ایران و زمینه چینی آمریکا برای حمله نظامی به ایران، تحت بهانه مبارزه با تروریسم می نویسد:

"... سناریوی تحریم اقتصادی ایران و لیبی، بطور عجیبی به قانون "هلمز-برتون" علیه کوبا شباهت دارد. هدف از این قانون آن است که سیاست خارجی آمریکا را به "شرکاء" اروپائی آن تحمیل کند. در هر دو مورد اروپائیان واکنش تنیدی از خود نشان داده اند و معتقدند که مفاد این قوانین مغایر با

همراه توده ها دنباله رو توده ها!

می گوید، «باید در سطح جنبش حرکت کرد و با طرح خواست های مطالباتی ارتباط با توده ها برقرار ساخت و همراه آنان برای رشد سطح آگاهی و فعالیت جنبش کوشید و خواست های روشنفکران و احزاب سیاسی، یعنی آزادی را با این خواست ها پیوند زد و توده مردم را پشتوانه هر دو خواست کرد»، درواقع سخن جدیدی نمی گویند، جز تائید واقعیتی که اساس سیاست حزب توده ایران در جریان انقلاب بهمن و سال های نخست پیروزی انقلاب بوده است. درحقیقت باید گفت، نمی توان به واقع بینی نزدیک شد، با جامعه ایران آشتی کرد، بر ضرورت حرکت درکنار مردم تاکید کرد و سایبان عظیم حزب توده ایران را بر فراز آسمان ایران و بر روی سر خود ندید!

این مشی و بینش سالبته بغرنج را، باید از مقوله سیاست های نویتی و حرکت بر روی امواج جدا کرده و به عبارت دیگر گرفتار پوپولیسم Populism نشد. تنها در این صورت است که می توان تحت تاثیر دستگاه های تبلیغاتی سرمایه داری واقع نشد، و درعین حال که دنباله رو توده ها - به تعبیر امیر خسروی - نشد، و به ابزار تحمیل توده ها نیز تبدیل نگشت.

بازگردیم به همان ضمیر جمعی که بابک امیر خسروی از آن استفاده کرده، تا درعین انتقاد از حزب توده ایران، شانه های خود را هم کنار کشیده باشد. این "ما"، یعنی "حزب توده ایران" و سیاستی که در برابر انقلاب ایران اتخاذ کرد.

امروز که جوانه های واقع بینی یکباردیگر و در ارتباط با تحولات ایران رشد کرده است، انصاف آنست که از نقش انقلابی، روشنگرانه و سیاست واقع بینانه حزب توده ایران در برابر انقلاب عظیمی که میلیون ها مردم مسلمان ایران (توده ها) در آن شرکت داشتند (و به قول امیر خسروی دنباله روی از آیت اله خمینی را پذیرفته بودند) ارج نهاده شود، نه آنکه در زیر لب آن سیاست و مشی را درست و سنجیده تشخیص دهند، اما هنگام بیان آن، سبزی با حزب توده ایران را هم چاشنی آن کنند.

حزب ما از همان ابتدای پیروز انقلاب بر این واقعیت تاکید کرد که دسترسی توده های مردم به خواست های بحق شان، جز از طریق تعمیق انقلاب ممکن نیست و نیروی مقاوم در برابر این خواست ها نیز جز از طریق بسیج آگاهانه این توده ها امکان پذیر نیست. برای این بسیج آگاهانه نیز هیچ چاره ای جز قرار داشتن درکنار مردم نیست. این ارزیابی، از نظر ارتجاع، دشمنان داخلی انقلاب و امپریالیسم جهانی خطرناک ترین ارزیابی و تحلیلی بود که در جامعه مطرح شده بود و بهمن جهت نیز همه آنها دست در دست یکدیگر گذاشتند و یورش به حزب توده ایران را سازمان دادند. البته زمینه های متعددی برای این یورش فراهم آمد که بر شماری آنها موضوع این مطلب نیست. حوادثی نظیر توطئه های کودتایی، جنگ تحمیلی، ماجراجویی های چپ روانه، قدرت ارتجاع مذهبی-اقتصادی، که در قالب روحانیت، بازار و تجارت وابسته ایران متمرکز بود و... که هر کدام به تنهایی سد عظیمی بودند در برابر حزب ما و آرمان های انقلاب و حتی بندهای مطلق قانون اساسی، که تحت تاثیر مستقیم انقلاب تنظیم و تصویب شده بود.

درباره توده های مردم نیز باید گفت که آنها در طی زمان و با درک وامکانات موجود و ممکن در جامعه، عملاً به همان نتایج واقع بینانه دست یافته اند و می یابند، که حزب برای شناخت عمومی آنها تلاش می کرد، تا مانع گمراهی انقلاب از مسیر واقعی خود شود.

توده های مردم که در انقلاب بهمن شرکت کردند، بر خلاف مصاحبه کننده ای که بی وقفه سعی دارد بابک امیر خسروی را در مصاحبه رادیویی اش در آمریکا به توده ای ستیزی هدایت کند، نه کور بودند و نه نا آگاه. آنها برای آن مرحله از جنبش انقلابی به آگاهی کامل دست یافته بودند و ماهیت نظام شاهنشاهی را عمیقاً درک کرده بودند. بهمن دلیل نیز هرگز فریب مانورهای دربار فاسد شاهنشاهی را نخوردند و به عقب گام برنداشتند. شاید برخی ها بر این عقیده باشند که رهبری وقت انقلاب (آیت الله خمینی و همکاران و یارانش) چون سرآشتی با دربار نداشتند، مردم را به پایداری تا آخرین مرحله تشویق کردند، اما این فقط می تواند یک نظر ساده اندیشانه باشد. در اساس این مردم بودند که رهبری وقت انقلاب را به دنبال خود کشاندند و رهبری انقلاب و روحانیون و غیر روحانیونی که در شورای انقلاب وقت (پیش از پیروزی انقلاب) گرد آمده بودند، در موارد بسیاری نتوانستند راه مردم را سد کنند و برای آن دست ندادن موقعیت خود با مردم همراهی کردند. بنابراین چگونه می توان به آگاهی عمومی یک ملت چند ده میلیونی برچسب نا آگاهی زد؟ اصطلاحات و برداشت هایی از آن نوع که توسط مصاحبه کننده رادیویی (حسین مهری) مطرح می شود، ارزانی خود ایشان باید باشد.

البته سواری خوردن بر روی امواج «آنجا که بیداری هست و جهل نیست، جای من آنجاست»، که مصاحبه کننده در دهان «دونباله زوها» (بقیه در صفحه ۹)

بابک امیر خسروی، به عنوان بنیانگذار حزب دموکراتیک مردم ایران، در مصاحبه خود با رادیوی ۲۴ ساعته ایرانیان در لوس آنجلس، که بخش هانی از آن در "راه توده" شماره ۵۰ منتشر شد، به این پرسش مصاحبه کننده، که «کیش توده پرستی کور و مطلق را شما رد می کنید؟» چنین پاسخ می دهد: «متأسفانه این کیش توده پرستی و دنبال توده مردم حرکت کردن، دامنگیر ما بوده است. یکی از دلایل اینکه چپ ایران دنبال خمینی رفت، همین بود، که آقا! مردم خمینی را می خواهند، شما چه می گوئید؟ توده خطا نمی کند. البته در خیلی موارد مردم خطا نمی کنند، اما در یک انفجار کور اینطور نیست. وقتی مردم عاصی و عصبانی در خیابان ها هستند، نمی توان گفت که هر کجا توده مردم است، جای من هم همانجاست! خیر!»، مصاحبه کننده، در تائید نظرات امیر خسروی افزود: «هر جا بیداری هست و جهل نیست، جای من آنجاست.»

ابتدا و پیش از آنکه به ادعای دنباله روی از خمینی بپردازیم، باید تفاوت ماهوی بین همراه توده بودن، و دنباله روی توده بودن و اصطلاح حرکت روی موج و گرفتار شرایط روز بودن را از یکدیگر جدا کنیم.

تغییرات اجتماعی، که انقلابات اجتماعی اوج شکوفائی آن است، و در این اوج، به قول "مارکس" در یک روز بیست سال مترکم و متمرکز است، تنها با شرکت فعال و آگاهانه توده ها ممکن و عملی است. در این تغییرات نه چپ روی های کودکانه نقش آفرینند و نه اقدامات نظامی جدا از توده ها. نکته ای که آقای امیر خسروی نیز در مصاحبه خود ضمن اشاره به عملیات چریکی مجاهدین خلق و متکی به دانشی که در حزب ما بدان دست یافت، آنرا تکرار می کند! (بازگردید به بخش های منتشر شده مصاحبه امیر خسروی در راه توده شماره ۵۰)

برپایه این اصل مارکسیستی است، که حزب توده ایران پیوسته بر امر مهم بالا بردن رشد آگاهی اجتماعی، از طریق افشاکاری مواضع سیاسی- اجتماعی- اقتصادی طبقات غارتگر حاکم از یک سو و سازماندهی زحمتکشان و دیگر طبقات و اقشار مترقی و آزادی خواه جامعه از سوی دیگر، تاکید ورزیده است. درعین حال حزب ما لحظه ای هم در این امر تردید نداشته است، که موفقیت در این مبارزه بغرنج اجتماعی، جز با یافتن زبان مشترک با توده های زحمتکشان میهن ما و به ویژه با شناخت خواست های روز آنان ممکن نبوده و نیست. حرکت با توده ها و همراهی با توده ها نیز جز این مفهوم دیگری برای ما ندارد. متکی به همین سیاست، حزب ما پیوسته برخواست های روز توده های مردم انگشت گذاشته و به کار سازماندهی پرداخته است. شناختن لحظه تاریخی، سازماندهی هدفمند جنبش، شناخت و ارزیابی علمی واقعیت مستقل از خواست و آرزوی انقلابیون، تنها از یک حزب متکی به درک علمی بر می آید. اگر آن "ما" می مورد اشاره آقای خسروی متهم به این درک باشد، از نظر ما این اتهام نیست، افتخار حزب توده ایران است. این یعنی سطح بالای آگاهی انقلابی، نه دنباله روی از توده ها و یا حوادث!

بر اساس این بینش است که شعار و تاکتیک و برنامه پیشنهادی برای عبور از مراحل مختلف تحول اجتماعی شکل می گیرد و توده مردم گام به گام با واقعیت بیشتر نزدیک شده و برای ایجاد این تحولات تا حد جانفشانی پیش می روند. این سیاست و مشی "درکنار مردم" و "حرکت با مردم" نام دارد! در برابر این مشی، "اتوپسم" قرار دارد که شعارها و خواست های گاه آرمانی خود را در شرایطی که این شعارها و خواست ها برای توده قابل درک نیستند و اصولاً در سطح جنبش نیز مطرح نیستند و در نتیجه لمس و درک آن نیز توسط توده مردم ممکن نیست، مطرح می سازد و در نتیجه بر مشی جدایی از توده ها و قطع ارتباط با آنها پای می فشارد.

اینکه امروز پس از کشمکش های زیاد در خارج از کشور، کسانی مانند آقای امیر خسروی با دوری از برخی نظرات خویش در حزب دموکراتیک مردم ایران به این درک واقع بینانه رسیده اند، که سطح مبارزات امروزی مردم ایران، سطح خواست های مطالباتی است، و نه خواست های صرفاً سیاسی مانند "آزادی" و "دمکراسی"، باید قدرشناس آن متفکرانی در حزب توده ایران بود، که در دشوارترین لحظات و شرایط از اصول عدول نکردند. اینکه آقای امیر خسروی

اتحاد فراکسیون های مخالف انحصار طلبی

یا عدول از مواضع نیست. طبیعی است اگر ما سیاست تعدیل را عمده ترین مشکل کشور بدانیم، به گونه ای فعالیت سیاسی ما شکل خواهد گرفت و اگر معتقد باشیم علاوه بر مشکلات اقتصادی، انحصار طلبی و تجدید آزادی ها مشکل عمده کشور است، حرکت سیاسی ما به گونه دیگری شکل خواهد گرفت. یعنی مبارزه سیاسی ما مقابله با حاکمیت انحصاری یک جناح تنگ نظر و حرکت در جهت حفظ آزادی هائی خواهد بود که انقلاب اسلامی به ارمغان آورده است. شما ممکن است به ما انتقاد کنید، که اشتباه می کنید، اساسی ترین و مهم ترین مسئله سیاست تعدیل است. اما ما فکر می کنیم که در سایه آزادی های سیاسی و در صورت وجود فضای سالم برای طرح اندیشه ها به راحتی می توان سیاست تعدیل را مورد نقد و مناقشه قرار داد. مهم اینست که اساسا آزادی برای سخن گفتن، باشد. ما وقتی می بینیم که جناح انحصار طلب در عرصه اقتصادی بسیار محافظه کارتر از دولت کنونی است، به هیچ وجه شرط عقل سیاسی نمی دانیم که بیائیم ثقل مبارزه خود را بر سیاست تعدیل گذاشته به دولت حمله کنیم و راه را برای جناح انحصار طلب برای بدست گرفتن قدرت هموار کنیم. این تحلیل ماست. اگر به این تحلیل انتقاد دارید، آنرا مورد انتقاد قرار دهید، اما اگر پذیرفتید، دیگر این اتهام را به ما نزنید که سنگ کسی را به سینه می زنیم.

در مورد انتخابات اخیر مجلس و شرکت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در آن و نتایجی که بدست آمده، عضو رهبری سازمان، به نوشته نشریه "عصر ما" گفت: "...ما استدلال کردیم و به صراحت گفتیم که طیف های مختلف سیاسی باید بصورت مستقل در انتخابات شرکت کنند و حرف خودشان را بزنند و تلاش کردیم که انقلابی بین طیف های مختلف با جناح انحصار طلب صورت نگیرد. در این زمینه هم تا حدود زیادی موفق بودیم... نتیجه را علیرغم همه تخلفات قانونی که از طرف جناح انحصار طلب صورت گرفت، دیدید. آن انحصاری که آنها دنبالش بودند و سعی در قبضه کامل مجلس داشتند، محقق نشد... باتوجه به جمیع جوانب فکر می کنیم به نسبت امکانات موفق بودیم، البته در رای گیری هنوز هم ما معتقدیم که اگر رای گیری در شرایط سالمی برگزار می شد و اگر آراء صندوق درست قرائت می شد، کاندیداهای سازمان بیش از این وارد مجلس می شدند. قرآن زیادی برای این امر وجود دارد."

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از ابتدای دوره جدید فعالیت علنی اش در ایران، بمناسبت های گوناگون جلسات پرسش و پاسخ برگزار کرده است. در این جلسات، اغلب یک یا چند تن از رهبران سازمان شرکت کرده و به سئوالات حاضران در جلسه پاسخ می گویند. در آستانه انتخابات اخیر مجلس و ماه های پس از برگزاری این انتخابات، چند جلسه پرسش و پاسخ بسیار جوی توسط سازمان مذکور برگزار شده است. بسیاری از شرکت کنندگان جلسات پرسش و پاسخ جوانان مذهبی هستند. توجه به سئوالات مطرح شده در این جلسات، خود گویای نحوه نگرش، نسل جدید مذهبی ایران به مسائل گوناگون است. این نوع جلسات با چنان استقبالی روبرو شده است، که اسمال در جشنواره مطبوعات، غرقه "عصر ما"، ارگان مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در کنار غرفه روزنامه "سلام" و "پیام دانشجو" شلوغ ترین غرفه بود. بسیاری از بازدید کنندگان این غرفه ها، اغلب سئوالات مختلف سیاسی را که عمدتا در آن دوره (پیش از انتخابات و در فاصله دو مرحله آن) به انتخابات مجلس بازمی گشت، مطرح می کردند. از جمله مسائلی که اخیرا طی سئوالات مختلف در جلسات پرسش و پاسخ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی طرح شده، نحوه برخورد و برداشت این سازمان مذهبی از "ولایت فقیه" است. از جمله در شماره ۴۹ "عصر ما" (سوم مرداد) گزارش مشروحی از آخرین جلسه پرسش و پاسخ سازمان منتشر شده است. آنچه در وزیر می خوانید بخش هائی از این گزارش مشروح است. در همین شماره "عصر ما" تحلیلی بعنوان نظر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در ارتباط با "ولایت فقیه" منتشر شده است، که نژاده ای از این مطلب را نیز در ادامه می خوانید. (از آنجا که اخیرا نشریه "کار" نیز طی یک سرمقاله و همچنین مقاله مشروحی به قلم "مهدی فتاوی" به این مسئله پرداخته و نقطه نظری را مطرح کرده است. ما مطالعه این کزیده پرسش و پاسخ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نظر سازمان درباره "ولایت فقیه" را بویژه به نویسنده مطالب "کار" و همه مطالعه کنندگان نشریه "کار" توصیه می کنیم)

عصر ما در گزارش جلسه پرسش و پاسخ رهبران این سازمان

می نویسد:

جبهه برای مقابله با عمده ترین خطر!

"... همانطور که توضیح داده شد، دو کار اساسی می باید در مجلس صورت بگیرد. یکی ایجاد فراکسیون خط امام است که باید بصورت متشکل در طرح ها و برنامه های مجلس فعالیت دقیق و موثر داشته باشد... که اکنون دوستان دارند کار خودشان را انجام می دهند و مقدمات چنین حرکتی فراهم شده است. کار دوم تشکیل فراکسیون ضد انحصار است. (در واقع سخن از تشکیل یک جبهه است. راه توده) باتوجه به اینکه در حال حاضر عمده ترین خطری که جامعه سیاسی ما را تهدید می کند، تلاش برای تحکیم انحصار و محدود کردن آزادی های سیاسی و خارج کردن نیروهای متعهد انقلاب از صحنه است، بنابراین فراکسیون خط امام می باید با فراکسیون های دیگری که استعداد و آمادگی مقابله با انحصار دارند، همکاری عملی پیدا بکنند. این هماهنگی البته به لحاظ مضمون و دامنه اش محدود به مبارزه و مقابله با حاکمیت انحصار است و فراکسیون خط امام با حفظ هویت فکری- سیاسی خودش در چنین فراکسیونی می تواند و می باید حضور داشته باشد.

سازمان درباره اندیشه های شریعتی چه نظری دارد؟

"... بارها گفته ایم، سازمان به لحاظ فکری و ایدئولوژیک خودش را در مجموع وابسته به جریان فکری ای می داند که مرحوم مطهری و مرحوم شریعتی از چهره های برجسته آن هستند. سازمان در تفکر خودش بسیار متأثر از اندیشه های این دو متفکر بزرگ است"

سازمان و رفسنجانی

عصر ما در بخشی از جلسه پرسش و پاسخ و در پاسخ رهبری سازمان به این سؤال که "به تازگی عصر ما سنگ حمایت از آقای رفسنجانی را به سینه می زند..." می نویسد:

"... جدای از ازمیانی نظری، حداقل تجربه مستند فعالیت سیاسی به ما نشان داده است که سنگ هیچکس را به طور مطلق به سینه نزنیم... ممکن است به لحاظ شرایط خاص ما موضوعی را عمده بدانیم و حرکت سیاسی و فعالیت سیاسی خودمان را حول آن موضوع آرایش بدهیم، این به معنای نزدیک شدن

عده ای می خواهند "ولایت فقیه" را پرچم استبداد کنند!

صلاحیت ها، اختیارات و وظایف ولی فقیه همگی کم و بیش همان اموری هستند که یک حکومت، از آنجهت که یک حکومت است، می باید واجد و عهده دار آن ها باشد

"عصر ما": "... مهدی بهار طی سلسله مقالاتی در مجله فردوسی در سال ۵۷ و در آستانه پیروزی انقلاب "حکومت فقها به نیابت از طرف خدا" را در مقابل حکومت مردمی قرار داد... متأسفانه در قبال این موضع گیری ها، گروهی به قصد حمایت از حکومت اسلامی و اصل ولایت فقیه، به گونه ای مساله را طرح کرده و می کنند که عملا صحنه بر مدعای مخالفان و معاندان حکومت دینی می گذارند. ما بر آنیم که دیدگاه خود را در زمینه اصل ولایت فقیه و همخوانی آن با جمهوریت و مردم سالاری نظام اسلامی و همچنین قرابت های استبدادی از اصل مزبور و کاستی های آن را تبیین نماییم.

... ولایت فقیه به مثابه حکومت اسلامی از آنجهت که ظایف مغنیی در اداره امور جامعه را بر عهده دارد، با سایر حکومت ها تفاوت ماهوی ندارد. صلاحیت ها، اختیارات و وظایف ولی فقیه همگی کم و بیش همان اموری هستند که یک حکومت، از آن جهت که یک حکومت است، می باید واجد و عهده دار آن ها باشد. خارج ساختن این نظریه از محدوده حکومت و صلاحیت ها و وظایف آن و یا تسری دادن آن به سایر شرئون فردی و اجتماعی مغالطه ای است که متأسفانه در زمان ما بسیار بدان گرفتار آمده و شبهات و تردیدهای فراوانی را در اذهان مردم و به ویژه جوانان برانگیخته اند... اینکه اختیارات و وظایف حکومت

اخص کلمه افراطی آن را کنار گذاشته است. لذا ما با سیاستی مخالفیم که دیگر اجرا نمی شود، چرا که اکثر دولتمردان به این نتیجه رسیده اند که مطلق پنداشتن آن و اجرای کامل آن امکان پذیر نیست. هم اکنون دولت به لحاظ تئوری معتقد به سیاست تعدیل به مفهوم فوق الذکر است اما در عمل سیاستی غیر از آن را اجرا می کند. به عبارت دیگر عدول از سیاست تعدیل جنبه تاکتیکی دارد و عمدتاً ناشی از بروز نارسائی ها و مشکلاتی است که نارضایتی ها را دامن زده است. این امر البته موجب اختلال در برنامه ریزی و مدیریت اجرایی کشور می گردد.

سیاست مورد توجه ما همان است که در قانون برنامه اول توسعه منعکس است. برنامه اول توسعه نیز بر اساس قانون اساسی و متکی به سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی است. ما معتقدیم ویژگی های فرهنگی و زیر ساختن اقتصادی-اجتماعی کشور ما اجازه نمی دهد به سمت خصوصی سازی در بسیاری از زمینه ها حرکت کنیم. مجبور اصلی سیاست تعدیل اقتصادی خصوصی سازی و کاهش سریع حجم وظایف دولتی است. گرچه کاهش حجم وظایف دولتمسکن است فی نفسه کاری مطلوب باشد، اما نمی تواند در هر شرایطی مفید به حال اقتصاد کشور تمام شود. ما فکر می کنیم دولت نیز دیگر آن تفکر افراطی طرفداری از "سیاست تعدیل اقتصادی" یا "اقتصاد آزاد" را ندارد. تجربه دولتمردان را به مسیری سوق داده و خواهد داد که بیش از پیش به واقعیات توجه کنند.

اتحاد دو فراکسیون

جناح خط امام و جناح کارگزاران به ویژه پیرامون برخی از مسائل اقتصادی و فرهنگی و سیاست خارجی دیدگاه های متفاوتی دارند، اما در برخی از مسائل و مواضع کلیدی می توانند به تفاهم دست یابند. بنظر ما این دو جناح می توانند در مورد قانون مطبوعات، قانون احزاب، تشکیل شوراهای، قوانین انتخاباتی و غیره نظرات شبیه به هم داشته باشند، لذا در این زمینه ها می توانند باهم به تفاهم برسند. آنها حتی می توانند اهداف مشترکی را دنبال کنند. بعنوان مثال در حال حاضر هم گروه های خط امام و هم جناح کارگزاران با انحصار مخالف بوده و دنبال شکستن انحصار می باشند. به همین علت است که جناح خط امام و جناح کارگزاران در مجلس شورای اسلامی جبهه واحدی به نام "مجمع حزب الله" را تشکیل داده اند.

سالروز انقلاب مشروطیت

نشریه "عصرما" در شماره ۱۷ مرداد خود، با نگرشی نوین به انقلاب مشروطیت، یک صفحه از ۸ صفحه خود را به بزرگداشت این انقلاب اختصاص داد و به عنوان نتیجه گیری از این انقلاب می نویسد:

"...ما ضمن گرامیداشت یاد مجاهدان و شهیدان انقلاب مشروطیت و درود به روان روحانیان، روشنفکران و مبارزانی همچون آیت الله خراسانی، نائینی، مدرس، طباطبائی، بهبهانی، ستارخان و... که صادقانه در راه استقلال و تمامیت ارضی کشور و نیز در راه دفاع از شرف، آزادی، حقوق و منافع مردم مسلمان به جان کوشیدند، بر این امر تأکید می ورزیم که برای اجتناب از تکرار تجربیات نافرجام تاریخی، باید به انقلاب مشروطیت، علاوه بر تحسین و تجلیل، به دیدعبورت و درس آموزی نیز نگرست... به نظر ما وجود دولت مقتدر و جامعه مقتدر، لازم و ملزوم یکدیگرند. استقلال، ثبات و امنیت در کنار آزادی، نهادهای مدنی و قانون بطور یکسان و موازی لازمه حفظ انقلاب و نظام سیاسی برآمده از آن است. تشکیل احزاب نیرومند و سراسری، وجود مطبوعات آزاد و مستقل، انتخابات سالم و ترکیب مردمی و کلاسی مجلس، اجتناب از روش های خشونت آمیز و پایبندی به منطق و قواعد مفاهمه برای دستیابی به وفاق و اجماع و همبستگی و اتحاد، عدم دخالت نیروهای نظامی در امور سیاسی و معطوف داشتن انحصاری آن به دفاع از استقلال تمامیت ارضی کشور و موجودیت نظام در برابر دشمنان خارجی و ضد انقلاب داخلی و تعمیق شعور و آگاهی سیاسی جامعه و جلوگیری از تزلزل و بی ثباتی سیاسی و در صحنه ماندن نیروهای مومن به انقلاب و نظام از جمله درس هایی است که می توان از تجربه انقلاب مشروطیت آموخت. بکوشیم که آزموده ها را دوباره و چند باره نیازمانیم. تنها راه مقابله صحیح و موثر با هرگونه کژی و انحرافتی حضور آگاهانه، متشکل و همیشگی همه نیروهای انقلاب در صحنه از یکسو و رعایت قواعد فعالیت و رقابت سیاسی از سوی دیگر است.

کدامست؟ امری است که به مقتضای شرایط، خبرگان قنوم محدوده آن را تعیین می کند و درعصر حاضر به شکل تدوین قانون اساسی به عنوان میثاق ملی به تائید آحاد جامعه می رسد... این برداشت حتی این قابلیت را دارد که تفسیر معقولی از وصف مطلقه (که در جریان بازنگری قانون اساسی به واژه ولایت فقیه افزوده شد) ارائه دهد. این واژه یعنی ولایت مطلقه فقیه در آثار فقهی و سیاسی اما خمینی (ره)، به معنای ولایت عامه فقیه به کار رفته و منظور از آن اختیارات رئیس حکومت در جمیع شئون حکومتی است، بنابراین واژه مطلقه در عبارت ولایت مطلقه فقیه به هیچ رو نباید به معنای مطلقیت سیاسی که در عرف سیاسی امروز استبداد معنا می دهد، فهمیده شود... نظریات مختلف راجع به ولایت فقیه هرچه باشد، اعم از آنکه با وجوهی از دموکراسی منطبق گردند و یا آنکه مصداق استبداد سیاسی باشد، نظریاتی تئوریک هستند که باید در چالش با یکدیگر به تصحیح یکدیگر پرداخته و مورد قضاوت علمی قرار گیرند. البته واقعیات اجتماعی-سیاسی نیز در کشف کارآمدی یکی و ضعف و ناتوانی دیگری در اداره امور تأثیر تعیین کننده خواهد داشت. به هر حال، استفاده از چماق تکفیر و تفسیق از سوی برخی علیه بعضی دیگر، نه به صواب است و نه شرعاً جایز، و نه به نفع مصلحت عمومی خواهد بود. متأسفانه برخی از عالمان بدون توجه به عواقب نامطلوب چنین رویه ای علناً از آن بهره می جویند. جدید ترین این موارد سخنان آیت الله خرنلی در مجلس عزاداری جمعیت مؤتلفه اسلامی است، که فرمودند: کسانی که می گویند حکومت ولایت استبدادی است، اگر آگاهانه این سخن را گفته باشند، مرتد هستند.

فراکسیون های متحد

* سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، اعتقاد دارد که دولت، با آنکه در حرف از سیاست تعدیل اقتصادی حمایت می کند، اما در عمل از آن عدول و صرف نظر کرده است!

دو فراکسیون مستقل و در عین حال متحد یکدیگر در مجلس اسلامی، میرحسین موسوی، نخست وزیر دوران جنگ ایران و عراق را به عنوان کاندیدای مشترک خویش برای انتخابات ریاست جمهوری اعلام داشتند. نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در شماره ۱۷ مرداد خود، درباره زمینه های اتحاد و اشتراک نظر دو فراکسیون کارگزاران و خط امام که در مجلس و در برابر طیف روحانیت مبارز و حزب مؤتلفه اسلامی تشکیل شده است، توضیحاتی را منتشر ساخته است. این توضیحات در پاسخ به برخی پرسش های مطرح یا رهبری سازمان مذکور منتشر شده و طی آنها نظر فراکسیون خط امام مجلس درباره دولت کنونی، برنامه تعدیل اقتصادی و زمینه های اتحاد آنها تشریح شده است. بخش هایی از این توضیحات را در زیر می خوانید:

برنامه تعدیل اقتصادی

سیاست تعدیل اقتصادی یعنی رها کردن قیمت کالاها و خدمات عدم کنترل قیمت ها توسط دولت، تک نرخی کردن ارز، حذف محدودیت های تجارت خارجی، کاهش تدریجی و در نهایت حذف یارانه (سوبسید) کالاها و خدمات، خصوصی سازی (واگذاری) موسسات وابسته به دولت به بخش خصوصی... مجموعه کامل سیاست های فوق به دلیل نارسائی هایی که در عمل مشاهده شد، متوقف گردید. به عنوان مثال حذف محدودیت های تجارت خارجی موجب ورود کالاها ی لوکس و غیر ضروری به داخل کشور شد و در رقابت با کالاها ی ساخت داخل، کاهش تولیدات داخلی را سبب گردید. اعمال سیاست تک نرخی کردن ارز و توأم با آن رها کردن قیمت ها موجب تورم بی سابقه در اقتصاد کشور شد.

نهایت اینکه آثار منفی اعمال "سیاست تعدیل اقتصادی" دولت را ناچار از تجدید نظر در این زمینه کرد. بیش از دو سال است که واردات کالاها و خدمات کاملاً آزاد نیست، نرخ ارز کنترل می شود و قیمت برخی از کالاها و خدمات داخلی و وارداتی کنترل می شود و سیاست استمرار یارانه جای سیاست حذف یارانه را گرفته است. لذا دولت عملاً "سیاست تعدیل اقتصادی" به معنی

بحث با چپ مذهبی

بحثی اجتماعی

است، نه مذهبی!

ایران است و حل آن در نهایت باید بتواند نرسوشت شکل حاکمیت را نیز تعیین کند؟

این یک ساده اندیشی غیرمبنیولانه است، اگر بپردازد و غارت چهارلگرانه سرمایه داری در روسیه امروز، در ترکیه «لاتیک»، در اندونزی و در ده ها کشور آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا که «راه توده» اخبار مربوط به آنرا به عنوان یک وظیفه ملی و انقلابی بی وقفه منتشر ساخته است، را متفاوت با همین غارت طبقاتی، مثلاً در عربستان سعودی، کویت، امارات متحده و... بدانیم، زیر گویا در گروه اول «درآمیزی دین با سیاست» و «حاکمیت ولایت فقیه» برقرار نیست!

مبارزات اجتماعی-انقلابی - به نظر زنده یاد احسان طبری (از جمله) در آخرین «جستار فلسفی کوتاه» او که برای اولین بار در «نامه مردم» شماره ۴۸۲، ۲۹ خرداد ۱۳۷۵، تحت عنوان «سطح امروزی فلسفه - یا ترازنامه ای از اندیشه انقلابی» انتشار یافت، اگر قرار باشد «امر من درآوردی» نباشد، آنوقت باید «ناشی از درک صحیح فلسفه و جهان بینی علمی» توسط «عوامل ذهنی» باشد. او در این مطلب خود، علیرغم همه ملاحظات ناگزیری که بدلیل شرایط حاکم بر جامعه و ضرورت حضور علنی حزب توده ایران در صحنه سیاسی «به تذکرات کلی بسنده» کرده، هشدار می دهد، که «گاه عامل ذهنی هست، ولی توان فشره گیری را ندارد و انقلاب را می پوساند و بسوی مسخ یا شکست می برد». او با پافشاری می آموزد: «تحلیل مشخص از وضع مشخص، قانون طلانی در اسلوب معرفت است... هستی را باید شناخت و منظره ای از جهان داشت، تا برای نیل به بهسازی جامعه و بهروزی انسانیت به نحوی درست و ترمیمش عمل کرد و چشم باز بود و افق فراخ و میدان دید وسیع داشت.»

مبنای آخرین یادآوری و ارنیه اندیشه انقلابی، احسان طبری در نتیجه گیری خود می نویسد: «پس ما هستی را از راه عمل و بخاطر عمل سعادت بخش می شناسیم و راه دشوار این شناخت و عمل را برپایه مسئولیت انسانی خود با درک قوانین این راه طی می کنیم... تمام آنچه که گفتیم به ما منطبق و اسلوب (متد) درست تفکر و عمل را بدست می دهد. پیوند درونی هستی، پویایی آن، تکامل آن، جای ما در آن، و افق وظایف ما را روشن می سازد... (منطق و اسلوب ها) بافتی است شگرف از اندیشه، کار و پیکار و بهترین سلیخ نبرد برای بسیج عظیم تاریخی است و یک سلسله بازی با اصطلاحات فضل فروشانه نیست...»

می توان با چنین دید دقیق علمی به جامعه امروز ایران نگریست، ولی قادر به شناخت نبرد طبقاتی در آن نشد؟ زمان آن فرا نرسیده است، که بجای بحث های غیر ضروری و فرعی، تمام نیرو و امکانات را علیه دشمنان طبقاتی - اعم از روحانی و غیر روحانی - و حامیان جهانی آن متمرکز سازیم؟

دنباله از صفحه ۶ دنباله رو توده ها و یا همراه توده ها

می گذارد، جدید نیست. از جمله باید به شماره ۴۲ نشریه «راه آزادی»، ارگان حزب دمکراتیک مردم ایران مراجعه کرد، که ۶۰٪ مطالب آن به بحث درباره ضرورت و یا عدم ضرورت بازگشت سلطنت به ایران اختصاص یافته است، تا توانست مفهوم پاسخ امیر خسروی را درک کرد: «مسائل مربوط به اختلاف و تنوع نظرات بین جمهوری خواهان و سلطنت طلب ها و این نوع مسائل نیز بیشتر در خارج از کشور حاد است، تا در داخل کشور... این نوع مسائل در داخل اصلاً مطرح نیست، این بحث خارجی هاست، مال شهر شماست، احتمالاً اروپاست...» باید امیدوار بود که نشریه «راه آزادی» دیگر دچار «دنباله روی» نشود، آنطور که در این مصاحبه، امیر خسروی با نامیدن «رژیم هیئت و موسولینی» در کنار اتحاد شوروی سابق دچار آن شد!

بحث پیرامون دنباله روی را در آینده دنبال خواهیم کرد، تا روشن شود چه کسی، چه کسانی و یا چه سازمان ها و احزابی در خارج از کشور و با دوری گزیدن از توده های مردم عملاً به دنباله رو نیروهای راست اپوزیسیون تبدیل شدند. یکی از آخرین نمونه های این دنباله روی، که اتفاقاً نمونه برجسته ای نیز می باشد، تحریم انتخابات اخیر مجلس است، که اتفاقاً برای نخستین بار در نشریه سراسری این جناح، «کیهان لندن»، مطرح شد و تا آخرین مرحله نیز بسیاری از نیروهای سیاسی، از جمله آقای بابک امیر خسروی و حزب تحت رهبری وی، حزب دمکراتیک مردم ایران، نتوانستند خود را از این دنباله روی و روی موج حرکت کردن، جدا کنند!

«کار»، ارگسان سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، در سرمقاله شماره ۱۳۸، ۳ مرداد ۱۳۷۵، تحت عنوان «برداشت بد از دین، یا درآمیزی دولت با دین؟»، با نیروی چپ مذهبی به بحث درباره تعبیر و تفسیر های دینی آنان از مقولات مختلف دینی - حکومتی و از جمله «ولایت فقیه» می پردازد و نارسایی آنها را توضیح می دهد. در این سرمقاله از جمله آمده است: «تکیه بر تفاسیر دینی در سیاست از سوی این نیروها همواره می تواند اثر دوجانبه داشته باشد: در لحظه و در چارچوب شرایط جاری می تواند مثبت واقع شود، ولی در دراز مدت می تواند به نوبه خود توجیه کننده اشکال دیگری از درآمیزی سیاست با دین باشد...» سرمقاله نویس در نتیجه گیری خود می نویسد: «مسئله این است: درآمیزی دین با دولت - با هر تفسیری از قوانین و رهنمودهای دینی - اقدامی واپسگرایانه است... شالوده استبداد حاکم بر ایران نه بر تفسیر و برداشت بد از دین، بلکه بر درآمیزی دین با دولت است.»

آنچه که تا اینجا در سرمقاله مطرح شده است، پاسخی است غیر مستقیم به برخی نظرات مطرح شده از سوی نیروهای چپ مذهبی، که از جمله آنها سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نشریه ارگان مرکزی آنها، «عصر ما»، است. ما برای روشن تر شدن برداشته ها و تحلیل و تفسیرها، بخش هایی از یکی از آخرین مقالات این نشریه را در ارتباط با «ولایت فقیه» نیز در این شماره آورده ایم.

سرمقاله سپس روی سخن خود را بسوی «نیروهای دمکرات غیر مذهبی» متوجه می سازد و برای آنان این وظیفه را قائل می شود، که «برای قانع کردن نیروهای سیاسی-مذهبی به ترک اندیشه درآمیزی دین و دولت بکوشند». به این منظور ضروری می داند، که «قوانین شناخته شده در جهان در برابر قوانین ارتجاعی تحمیل شده از سوی حکومت» قرار داده شود، و اضافه می کند: «ما باید ولایت فقیه را به میدان حقوق مدرن بکشانیم و در آنجا رسوایش بکنیم.»

از انواع این بحث ها و مقاله ها در نشریات اپوزیسیون خارج از کشور بسیار می توان یافت و خواند، و هرچه این نشریات به نشریات راست نزدیکترند، و تاریخ انتشارشان قدیمی تر است، لحنشان تندتر و خشن تر است. اینکه «کار» امروز با لحن نسبتاً ملایم و اقتناعی خود را موظف می داند نیروهای چپ مذهبی را مخاطب قرار دهد، و آنها را از «زفرم هایی در چارچوب دولت متکی بر دین» بر حذر دارد، و یا از آنها بپرسد، که «به فرض اگر ولایت فقیه و حاکمیت روحانیون بر تفاسیر بهتری از دستورهای مذهبی استوار می شد، وضع تغییر اساسی می کرد...؟»، مباحثه ای نوین است، و باید آنرا گامی در جهت واقع بینی و نزدیکی نیروهای طرفدار تحولات و حاضر در عرصه مبارزه قلمداد کرد. این گام می تواند گامی در جهت اتحاد نیروهای مترقی خارج از کشور نیز باشد. گامی که در نهایت متکی به واقعیت وجود طبقات و نبرد طبقات در جامعه است.

آن بخش از بحث که به «نیروهای دمکرات غیر مذهبی» و به طریق اولی نیروهای چپ غیرمذهبی مربوط می شود، بر سر چیست؟ و چرا این بحث عمده است؟

این بحث از این زاویه نیز اهمیت دارد، که آیا چپ غیرمذهبی، قادر خواهد بود، ضمن دیدن نبرد طبقاتی جاری در ایران امروز، به این اصل بازگردند، که «ولایت فقیه» شکل امروزی حاکمیت ارتجاعی ترین نیروهای سرمایه داری تجاری وابسته و بزرگ زمینداران، در لباس روحانی و با ارتجاعی ترین اندیشه های مذهبی است، یا نه؟ آنها به این واقعیت توجه خواهند کرد که بخشی از روحانیت ایران که در حکومت قرار دارد، با پیاری غیرروحانیون متحد خود، در مجموع مجریان سیاست غیر ملی «نولیبرالی» سرمایه مالی جهانی امپریالیستی، تحت عنوان «تعدیل اقتصاد» هستند یا نه؟ و اینکه مبارزه با نفوذ این نیروها، وجه عمده تضاد طبقاتی کنونی در جامعه

پاسخ به فرمانده سپاه پاسداران!

دخالت برخی فرماندهان سپاه پاسداران و بسیج در مرحله دوم انتخابات مجلس اسلامی به سود گروه‌بندی "روحانیت مبارز" و "جمعیت موفقه اسلامی" (رسالت) همچنان بعنوان رویدادی که در صورت ادامه آن می‌باید در انتظار دخالت‌های نظامی در امور سیاسی مملکت بود، مورد بحث مطبوعات وابسته به جناح‌ها و گروه‌بندی‌های سیاسی-مذهبی در ایران است. پس از برگزاری انتخابات، که بویژه در شرق تهران نیروهای بسیج با ایجاد رعب و وحشت از مردم به سود کاندیداهای "رسالت" رای گرفتند، فرمانده سپاه پاسداران "محسن رضانی" طی مصاحبه‌ای با نشریه ارگان سپاه پاسداران، از این دخالت نیروهای نظامی در انتخابات دفاع کرد. دخالتی که می‌تواند در آینده جنبه کودتائی علیه جناح‌های مخالف سیاست‌های حاکم به خود گرفته و بعنوان ابزار سرکوب نظامی در اختیار گروه‌بندی یاد شده، مورد استفاده قرار گیرد. در این بحث‌ها بدرستی اشاره می‌شود که سپاه یکپارچه نیست و حتی در جریان انتخابات نیز یکپارچه عمل نکرد و این نوع دخالت‌های نظامی می‌تواند به رویارویی نظامی در نیروهای نظامی بیانجامد. بخش‌هایی از این مصاحبه در شماره ۵۰ راه توده منعکس شده است. (در اطلاعاتیه "راه توده" پیرامون احتمال دخالت نظامی امریکا در امور داخلی ایران، نیز که در این شماره چاپ شده نیز به این رویداد اشاره شده است)

در ایران، نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نیز در شماره سوم مرداد ماه خود، مصاحبه فرمانده سپاه پاسداران را تجزیه و تحلیل کرده است. نکاتی از این تحلیل را در زیر می‌خوانید:

نشریه "عصرما" در رد گفته‌های سرلشکر پاسدار، "محسن رضانی"، که گفته است «دخالت سپاه در امور سیاسی سابقه دارد»، می‌نویسد: «...ایشان در مراسم صبحگاه لشکر ۲۷ محمد رسول الله فرموده‌اند «امروز روزی است که لشکر حضرت رسول باید اولین عملیات سیاسی پراختار خود را انجام دهد و این در تاریخ سیاسی لشکر ثبت و ضبط شود»

بنابراین چنانکه ملاحظه می‌شود، ایشان در مراسم صبحگاه مذکور از دخالت سپاه در انتخابات به عنان "اولین عملیات سیاسی" یاد می‌کنند. اگر چنین اقداماتی از سوی سپاه سابقه داشت، پرسنل سپاه برای دخالت در انتخابات کاملاً توجیه می‌بودند و لازم نبود ایشان در آن مراسم صبحگاه برای توجیه آنها استدلال کنند که: «نباید بنشینید و فقط توپ و تانک یاد بگیرید. شما نباید در پادگان‌ها بنشینید و بگوئید به ما چه مربوط! امروز از آن روزهاست که باید لشکر حضرت رسول الله به میدان بیاید. دیگر توجیه و بهانه‌ای نداریم که بنشینیم و مثل گذشته عمل کنیم.»

نشریه "عصرما" سپس در اشاره به حضور اندیشه‌های مختلف در نیروهای مسلح و رد بهانه فرمانده سپاه پاسداران مبنی بر ضرورت دخالت در انتخابات و جلوگیری از پیروزی لیبرال‌ها (!) می‌نویسد: «...جناب سرلشکر رضانی به این نکته هم باید توجه داشته باشند که در صورت جواز دخالت نیروهای مسلح در سیاست نه کل نیروهای مسلح دیدگاه سیاسی واحدی خواهند داشت و نه حتی فرماندهان سپاه گرایش سیاسی واحدی را خواهند گزید و صد البته همگی هم انگیزه خود را "دفاع از انقلاب و آرمان‌های آن"، خواهند دانست. آیا ایشان تصور می‌کنند وابستگی پرسنل سپاه به یک جریان سیاسی در آلمان با صدور امریه یا بخشنامه از ناحیه ایشان قابل حصول خواهد بود؟ و با همین توجیه کلی دفاع از ارزش‌های انقلاب، خواهند توانست همه نیروهای سپاه را به حمایت از یک خط فکری قانع سازند؟» منظور خط فکری روحانیت مبارز و موفقه اسلامی است که فرمانده سپاه پاسداران به سود آنها وارد میدان شد.

عصرما ادامه می‌دهد: «(با توجه به مطالبی که گذشت، به ایشان متذکر می‌شویم، که البته جای نیروهای نظامی در پادگان‌هاست و وظیفه سپاه دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور در برابر دشمن خارجی است. همچنین وظیفه این نیروها داشتن حساسیت نسبت به کلیه تحرکات دشمنان شناخته شده کشور است که در راس آنها امریکا و اسرائیل قرار دارند، نه آنکه مانند فرمانده محترم سپاه، قرارداد نظامی اسرائیل و ترکیه را سبک گرفته و آنرا دارای اهمیت قلمداد نکند. اگر قصد برخی از فرماندهان محترم سپاه آنست که وارد صحنه و میدان سیاست شوند، بهتر است از سمت‌های خویش استعفا دهند و در قالب یک حزب سیاسی به تعقیب اهداف سیاسی خود بپردازند...»

ترکیه

در تلاش احیای "امپراطوری عثمانی"

"ارپکان" نخست وزیر ترکیه، در کمتر از دو ماهی که به قدرت رسیده است، به تهاجمی همه جانبه در عرصه سیاست خارجی دست زده که هدف از آن تحکیم حضور-اگرنگویم تسلط- بر منطقه است.

در این فاصله ارپکان شخصا به تهران اعزام گردید تا قراردادی را پیرامون گاز بامقامات ایرانی امضاء کند و در عین حال دو وزیر خود را به عراق اعزام داشت تا مناسبات ویژه‌ای که این کشور با عراق تا قبل از جنگ خلیج داشت را احیاء کند. در آن دوران آنکارا دومین شریک تجاری عراق محسوب می‌شد. فرستادگان ارپکان به عراق با تقبیح "بی‌عدالتی‌های سازمان ملل متحد" یاد آور گردیدند، که تحریم عراق تاکنون ۳۰ میلیارد دلار ضرر و زیان برای ترکیه به بار آورده است. صدام حسین نیز متقابلاً از "استقلال" عملی که ترکیه از خود نشان داده است ابراز خوسندی کرد. درواقع وی بطور ضمنی خواهان استقلال ترکیه از سیاست‌های امریکا گردید.

امریکائی‌ها فعلاً در حال تماشای روند اوضاع هستند. این که یکی از بهترین متحدین امریکا و ستون شرقی ناتو، این چنین آشکار توصیه‌های امریکا مبنی بر ضرورت انزوای ایران و عراق را نادیده بگیرد، برای آنها چندان خوشایند نیست، با اینحال وزارت امور خارجه امریکا از یک ماه پیش اعلام داشت که به این کشور تضمین داده است که روی کار آمدن حزب اسلامی در ترکیه در سیاست خارجی غرب گرای ترکیه تغییری نخواهد داد.

صرفنظر از دیدگاه‌ها، بنظر می‌رسد که سیاست جدید ترکیه قصد دارد مجدداً اندیشه‌های امپراطوری ترکیه را احیاء کند. تاسف از میان رفتن امپراطوری عثمانی، هنوز در بخشی از طبقه حاکمه این کشور به چشم می‌خورد و حتی گاه موعظه نیز می‌شود! درواقع این ارپکان بود که پیشنهاد داد تا اجلاس چهار جانبه‌ای از سران ایران، سوریه، عراق و ترکیه برای بررسی مسئله کردستان تشکیل شود. به این ترتیب وی بطور ضمنی عراق را مجدداً وارد بازی های منطقه کرد ولی هدف ارپکان آشکارا تقسیم مجدد کارت‌ها به سود ترکیه است. در اینجا نیز سیاست تسلط بر منطقه با منافع نفتی درکنار یکدیگر قرار گرفته است. بخشی از نفت عراق که قرار است در چارچوب نفت در برابر خوراک- به فروش برسد از خاک ترکیه و از مناطق کردنشین این دو کشور عبور خواهد کرد. همانطور که لوله‌های گاز ایران از منطقه کردستان می‌گذرد.

سیاست ترکیه در قبال قبرس نیز جنبه تجاوز کارانه تری به خود گرفته است و تنش در این منطقه بالا می‌گیرد. ارپکان نخستین سفر خود را بعنوان نخست وزیر، به منطقه اشغالی قبرس انجام داد تا نشان دهد که وی اجازه نخواهد داد پیروزی‌های سال ۱۹۷۴ از دست برود (در آن زمان ارپکان معاون نخست وزیر بود) آن هم در لحظه‌ای که جزیره قبرس قصد پیوستن به اتحادیه اروپا را دارد.

برای اینکه تصویر ما کامل تر شود، باید به قرارداد نظامی ترکیه با اسرائیل و تائید آن از سوی ارپکان نیز اشاره کنیم. این امراضاها با سیاست نزدیکی به ایران و عراق نا سازگار می‌نماید، ولی درواقع راه تازه‌ای برای تحکیم نفوذ در منطقه‌ایست که در طی قرن‌ها تحت سلطه امپراطور عثمانی و هم چنین ایران و عراق قرار داشته است. هیچ یک از این‌ها تصادفی نیست. پان اسلامیم و پان ترکیم دو جزء یک سیاست هستند. اسلامیمون ترک و متحدین فاشیست آنها هرگز آرزوی خود برای مشاهده پرچم عثمانی بر فراز شرق را فراموش نکرده‌اند. آرزویی که ظاهراً اکنون قرار است به صورت یک سیاست با همه خطراتی که چنین ماجراجویی به دنبال خواهد داشت، درآید. (اومانیته)

نسخه آقای "فتاپور" برای چپ ایران!

برنامه تعدیل اقتصادی و تبعات آن هم محرک مردم برای این ایستادگی و مقاومت نبوده است.

جریاناتی که ایشان به آن اشاره می کنند هم، نه براساس اختلاف برسر این نوع برنامه های اقتصادی جزئی و طبقاتی، بلکه برای حل تضاد ساختاری مقابل هم صف کشیده اند!

تحلیلی از این روشن تر، واقع بینانه تر، که بتواند راهگشای اتحاد و همکاری با نیروهای طرفدار تحولات اساسی در ایران باشد، می توان پیدا کرد؟

بقیه این تحلیل، که ظاهراً در جستجوی متحدانی برای سازمان است را، با هم بخوانیم:

"... جامعه ایران آبستن تحولات بزرگی است... تلاش جناح غالب در قیضه کردن تمامی ارگان های حکومتی و دخالت مستقیم خامنه ای به سود جناح فقهانی... نه نشانه قدرت بلکه نشانه ی ضعف روحانیان حاکم است." جناح غالب کیست؟ کاروکاسی اش در جمهوری اسلامی چیست؟ در کدام تشکیلات متمرکز است؟ جناح فقهانی یعنی کی و چی؟ (...)

برای پاسخ به این سؤالات هم در مقاله فتاپور نباید به خودتان زیاد زحمت بدهید، چون ایشان بر فراز این نوع مسائل جزئی و کوچک حرکت می کنند، اگر زیاد مایل بودید بدانید این جناح بندی ها یعنی چه، علاوه بر "راه توده" می توانید نشریات مذهبیون داخل کشور را بخوانید. در همین شماره راه توده نیز می توانید نظرات سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را در این زمینه ها بخوانید. خرده کاری ها را ایشان به مسا و آنها واگذار کرده اند و تزه های بزرگ بزرگ، مانند، "جامعه در آستانه تحولات بزرگ است!" را بعنوان رهنمود اساسی مطرح می کنند. بقیه اش را خوانندگان مطلب برونند دنبالش و در نشریات مذهبیون چپ و یا توده ای ها پیدا می کنند)

فتاپور به عنوان رهنمود برای همه طیف چپ و لاند چپ مذهبی که در همین شماره راه توده نظراتشان را می خوانید و با رونویسی از تزه های دهه ۵۰ حزب توده ایران درباره جنبه واحد ضد دیکتاتوری در زمان شاه، می نویسد: "...امروز بیش از هر زمان دیگری اتخاذ سیاستی صحیح و منطبق بر واقعیات جامعه از سوی سازمان های چپ اهمیت دارد. سیستم ولایت فقیه (استبداد روحانیت حاکم) بطور عینی عمده ترین سد رشد جامعه و به همین دلیل مورد مخالفت وسیع ترین نیروهاست." (با این استدلال، که جامعه امروز ایران را با جامعه زمان شاه مقایسه می کند، و در یک قلم اثرات ۸ سال جنگ را در جامعه نمی بیند، مردم نه به جنگ غارتگران اجتماعی، نه به مقابله با حزب وابسته به سرمایه داری و تجارت وابسته "موتلفه اسلامی"، نه به جنگ روحانیت وابسته و حامی این طیف غارتگر، بلکه بطور کلی باید به جنگ روحانیت بپردازند و اتفاقاً متحدانی از میان بخش دیگر روحانیت حاکم پیدا کنند، که خود آنها نیز در قشریت مذهبی و اندیشه ها ارتجاعی کوچکترین تفاوتی با بخش حاکم ندارند.

بدین ترتیب آقای فتاپور که ایران را در آستانه تحولات می بیند، عملاً بی اطلاع از کارزاری که در جامعه جریان دارد، به همان آسیاب تبلیغاتی آب می ریزد، که از تجاع حاکم و موتلفه اسلامی بی وقفه به آن آب می ریزند. همین طیف در تمام دوران گذشته و بنظر گمراه ساختن جنبش و خشی ساختن مخالفت توده های مردم با برنامه های اقتصادی اش، تلاش می کند جنبش مردم را جنبش مخالفت با روحانیت معرفی کند. آقای فتاپور که تضاد اساسی در جامعه را تضاد طبقاتی نمی بیند، بدین ترتیب ستیز با روحانیت را بجای ستیز با سرمایه داری وابسته، چپاول، غارت، دزدی، فساد و زد و بند پنهان با محافل امپریالیستی و... توصیه می کند. از نظر آقای فتاپور اینها هیچکدام واقعیات جامعه ایران نیستند که براساس آنها چپ ایران (البته است و توده ای ها هم که اهل نان قرض دادن نیستند و حرف و سخنشان معلوم است) سیاست اتخاذ کنند! واقعاً با این رهنمودها می تواند متحد چپ مذهبی ایران بود و یا شد؟ پاسخ این ستور را اعضای سازمان اکثریت باید از رهبری سازمان و از جمله آقای مهدی فتاپور طلب کنند.

آقای فتاپور در طول مطالب مبهم و پرتناقضی که در نشریه کار نوشته، به تاریخ جنبش چپ و کمونیستی ایران هم ناخنکی زده است. ابتدا به یکی دو نمونه از جملات و رهنمودهای نفی کننده هم در مطلب وی اشاره کنیم و سپس برویم سراغ تاریخ نگاری ایشان.

فتاپور می نویسد: "امروز بیش از هر زمان دیگری اتخاذ سیاستی صحیح و منطبق بر واقعیات جامعه از سوی سازمان های چپ اهمیت می یابد... تعیین خواست (خویش) بر مبنای اراده و تمایل، خطای مهلکی است که به

آقای مهدی فتاپور، عضو شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است. از جمله اعضای سابق رهبری سازمان محسوب می شود، که پس از تغییر مشی و سیاست سازمان و آیدئولوژی زدائی از آن، همچنان عضو رهبری سازمان باقی مانده است. درواقع او از جمله اعضای رهبری سابق سازمان است، که نقش در خورتوجهی درسیدن سازمان به مرز کنونی ایفاء کرده است. برخی نقطه نظرهای ماوراء تمایل به راست وی اغلب در سخنرانی ها و جلساتی که در آن شرکت می کند، برای بسیاری آشناست.

مهدی فتاپور، اخیراً و در شماره ۱۳۹ "کار" یک صفحه از این نشریه را به ارائه "نظر" و یا شاید چیزی شبیه به "گزارش" و یا مثلاً "تحلیل" خود از اوضاع امروز ایران اختصاص داده است. ایشان در این مطلب خود، از کشفیاتی سخن می گوید که سال هاست تحت انواع اسامی مستعار و غیر مستعار در صفحات کیهان چاپ لندن منتشر می شود و آستر آنها کهنه شده است. مثلاً در ابتدای ارزیابی خویش از اوضاع امروز ایران می نویسد:

"در انتخابات اخیر صف بندی درون رژیم جمهوری اسلامی آشکارتر گردید و عمق بیشتری یافت. (برسرچی؟ بر کدام اساس؟ به چه دلیل؟)... چهار نیروی جدید از درون رژیم در مخالفت با جریان غالب (جریان غالب چه جریانی است و خواست اقتصادی و سیاسی اش چیست؟) شکل گرفته است: جریانات موسوم به "چپ اسلامی"، جریانات موسوم به تکنوکرات های اسلامی، طرفداران آیت الله منتظری و روشنفکران مذهبی طرفدار دکتر سروش. علاوه بر همه اینها بخش بزرگی از روحانیان طراز اول کشور حاضر نیستند استقلال حوزه های علمیه را فدای اختلاط حکومت و مذهب نمایند و لذا به مخالفان سیستم اداره ی کشور پیوسته اند. (کدام سیستم اداره کشور؟ منظور سیستم اداره ثبت اسناد و احوال است؟ استقلال حوزه ها یعنی چه؟ منظور بخش دیگری از روحانیون قشری است؟ این چهار جریان، حتی اگر این تقسیم بندی بدیع را بپذیریم، دارای کدام نظرات هستند؟)

برای هیچیک از این سؤالات در سراسر مقاله آقای مهدی فتاپور پاسخی نمی یابید، چون اساس این مطلب برای پاسخگویی به این نوع سؤالات نوشته نشده است!

آقای فتاپور در همان ابتدای مطلب خود از یک امر اثبات شده می نویسد، که لابد قبلاً در صفحات کیهان لندن به ثبوت رسیده است! وی می نویسد: "...آنچه در سالهای اخیر گذشت، بار دیگر اثبات کرد که بزرگترین تضاد رژیم، نه تضادهای طبقاتی و ارائه برنامه های اقتصادی و اجتماعی متفاوت توسط جریانات مختلف درون حکومتی، نه سیاست خارجی و ماجراجویی های رژیم و اختلاف نظر در این زمینه، بلکه تضاد ساختاری رژیم است... البته فتاپور بعداً اشاره می کند که این تضاد ساختاری همان "ولایت فقیه" است!

بدین ترتیب، اگر این کشف تاریخی آقای فتاپور را بپذیریم، ۷۰ درصد مردم براساس تضاد ساختاری و ادعائی آقای فتاپور به زیر خط فقر هدایت شده اند و برج های تهران نیز بر همین اساس به سنگر سرمایه داری نوپا، وابسته و از بازار ایران بیرون آمده، تبدیل شده است! بر همین اساس مردم اسلام شهر، مشهد، شیراز، قزوین، همدان... نیز، نه برای نان و آب و مسکن، بلکه برای حل همین تضاد ساختاری به خیابانها ریختند و مردم اصفهان و تبریز و... هم برای حل همین تضاد در انتخابات اخیر به کاندیداهای مسلمانی رای دادند، که بازار و روحانیون حکومتی مورد حمایت بازار مخالف آنها بودند. همچنین،

و اکثریتی در میان مردم زندگی می کنند و از سازمان و آرمانهایش دفاع می کنند. آیا آرمان های سازمان نوع لباس زنان کارمند است و انگیزه توده مردم برای شرکت در تحولات اساسی که فتاپور به آن اشاره می کند، دینی و مذهبی است؟ آنها که در همین انتخابات اخیر در برابر حکومت ایستادند و به کاندیداهای مسلمان، اما دگر اندیش رای دادند، می خواستند کاندیدائی را به مجلس بفرستند که دین را از حکومت جدا کند، و یا برود آنجا و از منافع آنها دفاع کند؟ آنکس که تضاد اصلی جامعه را طبقاتی نمی بیند و این را رسماً نیز اعلام می دارد، چاره ای جز تخیلاتی آینه گونه پراکنده و جدا از توده مردم دارد؟

اگر مبنای تحركات و تحولات را آنگونه فرض کنیم که آقای فتاپور فرض کرده است، باید پرسید: بفرمائید ببینیم، آن میلیون ها مردمی که در انقلاب شرکت کردند، چرا و بر چه اساس در برابر سلطنت لائیک ایستادند؟ ایستادند که دین و دولت را از هم جدا کنند؟ و حالا که در برابر حکومت مذهبی ایستاده اند، می خواهند استبداد و فساد و غارت و وابستگی دوران سلطنت را بازگردانند؟

همین است که وقتی آقای فتاپور می نویسد "تشکیل های توده ای ارکان جامعه دموکراتیکی است که ما در راه آن می کوشیم..." باید گفت: حتی اگر صادقانه هم در این باره کوشش کنید، با این آشنائی و تخیلاتی که دارید، راه بجائی خواهید برد؟!

پراکنده اندیشی در مطلب آقای فتاپور همچنان ادامه دارد. فتاپور که مرزهای طبقاتی را از ذهن خود پاک کرده، در مطلب خود و درباره وظیفه نیروهای اپوزیسیون چنین می نویسد:

"وظیفه اپوزیسیون توضیح این واقعیت است که ادامه استبداد مذهبی، کشور را به سمت فاجعه ای می راند که نیروهای مذهبی خود نیز در این فاجعه بزرگ ترین صدمات را متحمل خواهند شد"

بدین ترتیب ایشان برای ما این وظیفه را تعیین می کند که مثلاً به آقای عسگرآلای و حزب موتلفه اسلامی که درصدد تثبیت و تحکیم و گسترش دیکتاتوری سرمایه داری تجاری وابسته و متکی به ارجاع مذهبی هستند، تذکر دهیم که دست از استبداد بردارند، چون این به ضرر خودشان است و بزرگترین صدمات را متحمل خواهند شد! یعنی به سرمایه داران تجاری وابسته در جمهوری اسلامی بگوئیم: استبداد به ضرر منافع غارتگرانه شماست!

آقای فتاپور به تاریخ نیز رجوع کرده است. البته به احتمال بسیار هنگام رونویسی کردن از برخی نوشته های حزب توده ایران در دهه ۵۰. البته ایشان در اینجا نیز یا برای گریز از اشاره به ارزیابی های حزب ما در دهه ۵۰ از نظام شاهنشاهی و یا برای گریز از ندادن آدرس مآخذ مورد استفاده اش، شعار جبهه واحد ضد دیکتاتوری را به حساب زنده یاد بیژن جزنی گذاشته و می نویسد: "اگر بیژن جزنی در معرفی نیروهای ضد دیکتاتوری در درون رژیم شاه یا دشواری مواجه بود و تنها در سال ۵۶ نیروهای آشکارا قدم به میدان نهادند" (توجه داشته باشید، که شعار "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" در واقع از دل طرح برنامه حزب توده ایران در سال ۵۰ بیرون آمد و کار پایه آن در یکی از مستند ترین، شیواترین و علمی ترین مقالات زنده یاد ایرج اسکندری، دبیر اول وقت حزب ما و در نشریه دنیا منتشر شد)

فتاپور ادامه می دهد: "امروز کافیست چند شماره از نشریات داخل کشور را ورق بزنیم تا وجود و گسترش عناصر چنین تفکراتی (نیروهای ضد دیکتاتوری) را بین نیروهای مختلف اسلامی مشاهده کنیم."

ابتدا از ایشان باید پرسید، که جذب همین نیروی که ایشان در مطبوعات داخل کشور آنها را کشف کرده، با آن تزهائی که درباره سالم ترین آنها در نوشته خود ارائه داده و ما در بالا آنرا عیناً نقل کردیم، چگونه امکان پذیر است؟ آن هنر سیاسی که بتواند همه نیروهای ضد دیکتاتوری را - حتی به قول ایشان بر محور مبارزه علیه ولایت فقیه - بخواهد جمع کند، کجاست؟ اما درباره تحریف تاریخ حزب ما و جنبش چپ، که نه فقط در جمله بالا، بلکه در قسمت های دیگری از همین مطلب نیز تکرار شده، باید از نویسنده پرسید: کدام هدف را از سه هدف زیر دنبال می کند:

۱- پنهان شدن پشت نام بیژن جزنی برای مقابله با مخالفان درونی سازمان علیه راست روحانی نظیر خودش؛

۲- جزنی را بهانه کردن و اشاعه ضد تبلیغ علیه قهرمانان و شهدای چریک سازمان به امید جلب برخی عنایت های بین المللی؛

۳- فرار از اتهام تکرار تحلیل های حزب در دهه ۵۰.

جنبش ضد استبدادی و کشور ما لطمه زده و در جوار آن می تواند یک نیرو را از صحنه واقعی مبارزه ی سیاسی دور کرده و امکان رشد و نفوذ در میان توده ها را ناممکن سازد. و ادامه می دهد: "هنر مبارزه ی سیاسی انتخاب میدانی است که تناسب قوا را به سود نیروهای فوق و علیه نیروهای مخالف تغییر دهد. هنر مبارزه سیاسی انتخاب اهدافی است که قادر باشد در راه اهداف استراتژیک حزب وسیع ترین نیروها را بسیج نماید و دشمن را در ضعیف ترین موقعیت قرار دهد. هنر مبارزه سیاسی درک و تشخیص "ممکن ها" است، تشخیص سازش هائی که بتوان راه را برای اهداف استراتژیک حزب بگشاید. (البته ایشان هنگام رونویسی از نوشته های حزب توده ایران، فراموش کرده است بجای "حزب" بنویسد "سازمان")

با این جملات در اساس نمی توان مخالف بود، اما ببینیم آقای فتاپور که به تقلید از نوشته های حزب ما در دهه ۵۰ این مطالب را در بخشی از مقاله خریش نوشته، خود چقدر این مفاهیم و مقولات را درک کرده است. ایشان در بخش دیگری از همین مقاله می نویسد:

"همین امروز (دقت کنید که ایشان در بالا از هنر مبارزه سیاسی، موقعیت شناسی و قرار گرفتن ایران در آستانه تحولات یاد کرده است) باید تاکید کرد که هر نیروی سیاسی به همان نسبت که در جدائی کامل دین از دولت تردید دارد، به همان نسبت از تفکر دموکراتیک فاصله خواهد داشت. نیروها و احزاب اسلامی... نیروهای هستند که به نحوی از (برای) اتحاد در این جدائی تردید دارند... در شرایط غلبه این نیروها - حتی مثبت ترین آنها - نقش دین در دولت تضعیف خواهد شد، ولی جدائی کامل دین از دولت تحقق نخواهد یافت و کماکان برخی قوانین اسلامی در حیات جامعه نقش ایفاء خواهند کرد. مثلاً محدودیت انتخاب پوشاک بر کارمندان زن دولت اعمال خواهد شد، برنامه های رادیو تلویزیون کماکان با محدودیت دیدگاه های دموکراتیک به نیروهای فوق محدود می شود."

آقای فتاپور که در بالا از سازش های بزرگ برای تشکیل اتحاد سخن گفته بود، در اینجا، ابتدا دست رد بر سینه جنبش کنونی نیروهای مذهبی، حتی به قول خودش "مثبت ترین آنها" برای دفاع از آزادی های موجود و تلاش برای گسترش آن می گذارد و جنبش را به دو پاره جدا از هم تقسیم می کند، و سپس تمام برنامه استراتژیک مورد نظر خود را در لباس کارمندان دولت و برنامه های تلویزیون خلاصه می کند! نویسنده فراموش کرده است که همه زنان ایران کارمند دولت نیستند و قریب به ۷۰ الی ۸۰ درصد زنان ایران در زمان شاه هم چادر به سر داشتند. او همچنین فراموش می کند که حتی در زمان شاه هم بسیاری از تصمیمات بنا بر ملاحظات مذهبی و حتی مشورت با مراجع تقلید گرفته می شد. حتی ورق زدن کتاب خاطرات اسدالله علم هم می تواند آشنائی بیشتری را با این مقولات بدست دهد! هر کس می تواند در کتاب خاطرات ارتشبد فردوس به قسمت هائی بر خورد کند، که رضا شاه خودش در روزهای عاشورا و تاسوعا پابرهنه جلو دسته عزاداران راه می افتاد و سینه می زد! همین مشروطه خواهان و سلطنت طلب های حاضر در مهاجرت هم به محض احساس ضرورت دست اتحاد را در دست قشری ترین روحانیون خواهند گذاشت. در دست همان بخش قشری و سنتی روحانیت که آقای فتاپور آنها را اپوزیسیون حکومت کنونی معرفی می کند. این همان بخش از روحانیت ایران است که در سال های اول انقلاب بیشترین فشار تبلیغاتی را به آیت الله خمینی آورد تا جلو فعالیت چپ ها و کمونیست ها را بگیرد و برای پیروزی در این کارزار، شبانه در قم پخش کرد و نوشت که زیر عمامه آیت الله خمینی یک علامت داس و چکش است و به همین دلیل او هیچوقت عمامه و عرقچین را از سرش بر نمی دارد! آنها با هر تصمیم که به سود مردم بود، به مخالفت برخاسته و آنرا کمونیستی معرفی می کردند.

از آقای فتاپور، که در آن سال ها مسئولیت روابط عمومی سازمان را بر عهده داشته و باید با خیلی از مسائل عمومی جامعه - حداقل در آن دوران - آشنائی داشته باشد، باید پرسید، که این رهنمود داهیانه ایشان، "امروز بیش از هر زمان دیگری اتخاذ سیاستی صحیح و منطبق بر واقعیات جامعه از سوی سازمان های چپ اهمیت دارد"، متکی بر کدام آگاهی است؟ امثال آقای فتاپور، با این نوع ارزیابی ها، عملاً آب به آسیاب تبلیغاتی آن نیروهای ارتجاعی در داخل کشور نمی ریزند، که بی وقفه کمونیست ها و چپ ها را نیروی به مردم معرفی کرده و می کنند که می خواهند دین و ایمان آنها را بگیرند؟ این نوع سخنان و تحلیل ها برای چپ غیر مذهبی ایران و از جمله سازمان اکثریت که فعالیتش باید بر محور سیاسی متمرکز باشد و نه مسائل دینی، حکایت از آشنائی با جامعه ایران دارد؟ این را اعضای سازمان باید از نویسنده مطلب و منتشر کنندگانش سؤال کنند. همان ها که در خارج از کشور فراموش کرده اند، در داخل کشور هستند نیروهای که همچنان تحت نام فدائوسی

"فاطمه مدرسی" می برد. اما در اینجا هم دچار نسیان شده و با آنکه وابستگی سازمانی زنان دیگر را ذکر می کند، فراموش می کند، خانم مدرسی عضو کدام حزب بوده و چه وابستگی تشکیلاتی داشته و سالها در زندان انفرادی بسر برده است!! با آنکه هیچ زندانی زنی از زندان جمهوری اسلامی بیرون نیامده که از انسانیت، پایداری و اعتقاد و ایمان حزبی "فاطمه مدرسی" خاطره ای را در سینه نداشته و آنرا نقل نکند، خانم ماهیاز همه این دانسته های عمومی را فراموش می کند! او به خاطر نمی آورد که "فاطمه مدرسی"، با نام "منستعار" فردین" عضو برجسته سازمان "نوید" و سپس عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران بوده است. باید امیدوار بود سازمان فدائیان اکثریت در مجموع خود چاره ای برای جبران توده ای ستیزی که در سالهای پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم پیشه کرد، بیاندیشد. این سرچشمه گل آلود را هنوز می توان کور کرد!

از این جملات آقای فتاپور درمطلبی که در نشریه "کار" منتشر ساخته و در زیر آنرا نقل می کنیم، ما چیز دیگری برداشت نمی کنیم: "شبهه های این جنبش که بخش بزرگی از کادرها و رهبران اولیه سازمان نیز بدان تعلق داشتند- مسعود احمد زاده، امیر پرویز پویان و... جوانانی بودند پرشور، آرمان خواه، مبارز و فداکار. کسانی که به ایده های خود ایمان داشتند و در این راه آماده ی جان بازی و فداکاری بودند. در عین حال از نظر متد برخورد با مسائل سیاسی، این نیرو، نیرویی بود آرداه گرا، ذهنی گرا و بسی توجه به واقعیات عینی موجود در جامعه." (که لابد این کمبدها در کاشف این نواقص کار شهدای سازمان، وجود ندارد!)

حزب توده ایران درباره آن شهدا و جانفشانی هایشان نظرات خود را پیوسته داشته و در همان زمان که امثال آقای فتاپور حزب ما را بخاطر این نظرات محکوم به سگنار می کردند، آنها را بی پروا اعلام داشته است. امروز که امثال آقای فتاپور زمزمه آشکار ضد تبلیغ علیه آنها را با انگیزه هایی که چندان پنهان نیست، آغاز کرده اند، وظیفه خود می دانیم از شرافت انقلابی آنها بعنوان بخشی از تاریخ جنبش چپ و کمونیستی ایران دفاع کرده و اجازه ندهیم این گذشته وجه المصالحه سیاسی در مهاجرت شود!

نباید اجازه داد کسانی پشت شعار "ما همان فدائی ها هستیم"، در باره آن فدائی ها، جانفشانی هایشان و سرانجام میراث انقلابی کشورمان اینگونه تحقیر آمیز سخن بگویند!

آن اعتباری که برای جانفشانی های انقلابی در میهن ما و در میان مردم میهن ما مفروض و محفوظ است و دو دهه ادبیات و هنر ایران متأثر از آنست، با این تعبیر و تفسیرهای متأثر از مهاجرت، تحت تاثیر تبلیغات جناح راست مهاجر و برخی گوشه چشم داشتن های بین المللی از میان نخواهد رفت، بلکه اعتبار و گذشته آنها که در این مسیر گام نهاده اند به زیر علامت سؤال می رود!

در سازمان اکثریت چه می گذرد؟

توده ای هم قتل عام شد؟

* خانم عفت ماهیاز، بعنوان عضو سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در کنفرانس اخیر زنان در امریکا شرکت کرد. او نزدیک به ۷ سال در زندان جمهوری اسلامی بود. مصاحبه وی با خانم پروانه فروهر و سخنرانی اش در کنفرانس زنان، اخیرا در نشریه "کار" منتشر شد.

پس از برگزاری کنفرانس زنان در امریکا، رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مصاحبه ای با خانم ماهیاز انجام داد. بخش اعظم این مصاحبه اختصاص به برخی مشاهدات مستقیم نامبرده از زندان اوین و همچنین اعدام های دسته جمعی داشت. خانم ماهیاز، زمانی به زندان رفته، که سازمان فدائیان اکثریت نزدیک ترین متحد حزب توده ایران بوده است و زمانی با نشریه "کار" همکاری دارد و بعنوان عضو سازمان با رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان (حسین مهری) مصاحبه می کند، که نشریه "کار" صفحات خود را در اختیار توده ای ستیزهای حرفه ای گذاشته است. بازتاب این موقعیت تاسف آور را باید در مصاحبه خانم ماهیاز جستجو کرد.

مصاحبه کننده (حسین مهری) عضو سابق پان ایرانیست ها) چند بار از خانم ماهیاز درباره اعدام های دسته جمعی سؤال می کند و اینکه از اعضای کدام سازمان ها و احزاب اعدام شدند؟ خانم ماهیاز هربار نام سازمان هائی را مرور می کند، اما هرگز به نام "حزب توده ایران" برخورد نمی کند!!

او علاوه بر سازمان مجاهدین خلق، حتی اشاره به قربانیانی از سازمان های چپ گمنام ایران هم می کند، اما یادش نمی آید، که رهبران و کادرهای برجسته حزب توده ایران ده نفر ده نفر تیرباران شدند و یا در زیر زمین (شوقاخانه) زندان اوین و به میله های این شوقاخانه به دار آویخته شدند.

می توان آنقدر خوشبین بود، که تصور کرد، خانم ماهیاز نان را به نرخ امریکا نخورده و نام حزب توده ایران و قربانیان آنرا در آن مصاحبه فراموش کرده است! اما وسعت این فراموشی تا کجا می تواند ادامه یابد؟

مصاحبه کننده، بی اطلاع از نام و وابستگی سازمانی زنان اعدام شده در جریان قتل عام زندانیان سیاسی، چند بار از خانم ماهیاز می خواهد تا اگر زنی در جریان این قتل عام اعدام شده است، نام ببرد. خانم ماهیاز در اینجا نیز بعد از نام بردن از چند عضو سازمان مجاهدین خلق، سرانجام نامی هم از

۵۰ بنیادگرای اسلامی با هزینه و طبق

برنامه امریکا دوره تروریسم دیده اند!

پدرخوانده

"تروریسم جهانی"

نشریه "لوس آنجلس تایمز" که در ایالات متحده منتشر می شود، اخیرا گزارشی درباره اسلامیون خارجی که در افغانستان می جنگند منتشر ساخته است. براساس این گزارش، طی ۱۵ سال گذشته حدود ۱۲ هزار و ۵۰۰ مسلمان از کشورهای مختلف رموز و فنون مبارزه و خرابکاری را در اردوگاه های افغانستان و یا در مرزهای افغانستان و پاکستان فرا گرفته است. هزینه این تعلیمات را عمدتا سازمان های جاسوسی امریکا تامین می کرده اند) این نشریه می افزاید که "در طول دهه هشتاد مبارزه افغان ها علیه ارتش شوروی داوطلبانی را تقریباً از سوی همه جوامع مسلمان و من جمله ایالات متحده به دست خود جلب کرد" و تصریح می کند که رقم ۱۲۵۰۰ خارجی را براساس محاسبات داخل خود امریکا بدست آورده است.

بدین ترتیب "کلمات رودنی" کارمند بیمارستان در نیویورک و کسی که دویار در جنگ های افغانستان زخمی شده است، به همراه عده دیگری در اکثر گذشته بدلیل تلاش برای بپنج گذاری در مقر سازمان ملل متحد و ساختمان پلیس فدرال امریکا (اف.بی.آی) و پاره ای مراکز مهم دولتی دیگر محکوم شناخته شدند.

لوس آنجلس تایمز می افزاید: "در اردوگاه های آموزشی افغانستان و پاکستان، به دور از چشم جهانیان چیزی شبیه لژیون اسلامیون خارجی شکل گرفت. آموزش گران پاکستانی فنون خرابکاری و جنگ چریکی شهری، بکار بردن سلاح های ضد تانک، ضد هوائی وغیره را آموزش می دادند. آنها هم چنین شیوه های انفجار پل ها، دکل های برق و لوله های نفت و گاز، ایجاد حفره های بزرگ در مسیر جاده ها و چگونگی کار گذاشتن مین و جسع آوری آنرا به داوطلبان آموزش دادند"

یک افسر بازنشسته پاکستانی به لوس آنجلس تایمز می گوید: "پس از جنگ این جنگجویان به کشورهای خود بازگشته و اردوگاه های آموزشی خاص خود را بوجود آوردند."

لوس آنجلس تایمز می افزاید: مقامات امریکائی تخمین می زنند که از سال ۱۹۹۲ بدین سو، لاقابل ۲۵۰۰ خارجی به این شکل آموزش نظامی دیده اند که جوانان مسلمان اروپائی نیز در میان آن ها قرار داشته اند جشن

پاسخ محمدعلی

عموئی به "آرش"

در پاسخ به مطلب منتشره در نشریه "آرش"، که طی آن با استفاده از لغات و اصطلاحات توهین آمیز، برای جمعی از سیاستمداران چپ ایران پرونده سازی شده بود، نامه ای به اعضای "محمد علی عموئی"، دبیر و عضو هیات اجراییه حزب توده ایران، که پس از ۱۲ سال از زندان جمهوری اسلامی رهائی یافته، به "راه توده" رسیده است. "راه توده" ارزیابی خود را پیرامون انگیزه انتشار این نوع مطالب در نشریات وابسته به چپ و راست در خارج از کشور را در شماره ۵۰ منتشر ساخت و تصریح کرد، که همه بیم و هراس این "چپ" و "راست" (تظیر کیهان لندن و آرش و میهن) از ادامه موجودیت و حیات حزب توده ایران و از آن بسیار مهم تر حضور حزب توده ایران در داخل کشور و در چارچوب سیاستی است، که در نشریه "راه توده" و در ارتباط با حوادث داخل کشور منعکس می شود.

محمد علی عموئی، که ۳۷ سال از عمر خود را در دو زندان جمهوری اسلامی و سلطنتی گذرانده است، در بخشی از نامه خود که خطاب به مجله آرش و مسئول تحریریه آن نگارش یافته و تاریخ آن ۱۲ مرداد ماه ۷۶ است، می نویسد:

"در شماره ۵۵ مجله آرش، مطلبی سراسر دروغ به قلم باصطلاح یک "مبارز قدیمی در ایران" چاپ و نشر یافته است. در چنان "مطلب" زشت و موهنی در "آرش" بکلی بی سابقه و سخت حیرت انگیز است. انتظار می رود مجله آرش به موجب قانون مطبوعات و حق انکار ناپذیر اینجانب در پاسخگویی به "مطلب" مندرج در آن مجله، شرح زیر را در همان صفحه و با همان حروف، در نخستین شماره بعدی آرش درج نماید...

نقد و مخالفت با موضع این یا آن حزب و سازمان سیاسی حق مسلم هر فرد و گروه است. بکارگرفتن اصطلاحاتی چون "روزیونیست"، "اپورتونیست"، "سازشکار" و حتی "حزب توده اسلامی" نیز ابداع تازه ای از سوی عناصر ضد توده ای نیست.

حزب توده ایران، کهن ترین و ریشه دارترین سازمان سیاسی این سرزمین و بوم، همواره از دو سو در معرض حملات خصمانه بوده است:

- ۱- از سوی حکومت ها؛
- ۲- از سوی افراد و جریانات ضد توده ای.

ضرب و شتم، محبوسیت و سرکوب، حبس و تبعید، اعدام و حذف فیزیکی و روانی و... ابزار تمامی حکومت های غیر مردمی است در رویارویی با مخالفان. و دومی ها، براساس نظرات و تحلیل های خود به مخالف خوانی پرداخته، بازبانی تند و خشن و گاه سخت بی نزاکت، موضعگیری و اظهار نظر کرده و می کنند. البته بیان و رفتار ضد توده ای های بریده از حزب همیشه مقوله دیگری بوده است. این جمع در لجن پراکنی، هتاک و بهتان زدن پیوسته جایگاه ویژه داشته اند.

آن "مبارز قدیمی" که برای نشریه شما مطلب ارسال داشته و یا مطالب نوشته، اما شهادت معرفی خود را هم نداشته، ظاهراً زمانی "به خطا" هم رزم توده ای ها بوده است، بهتان و افترا را تا بدان مرز رسانده است که حتی برای آثار فروتنانه پنجاه ساله کسی که بیش از چهل سال چوبه دار را، بدون هیچگونه ادعا بر دوش داشته و دارد، چشم فرو بسته، زشت ترین و غیر مسئولانه ترین اتهامات را تبارش می کند.

محمد علی عموئی نامه خود را اینگونه پایان می برد: "نگارنده این سطور، ضمن اعلام پایبندی به باورهای شناخته شده ام، واکنش مشابه را درون شان خود می دانم... اما اینکه ادعا شده است، فلانی در پشت سر جریانی به نام "اتحاد دموکراتیک چپ" و یا "اتحاد چپ دموکراتیک" است، بکلی عاری از حقیقت است. اینجانب جز دریافت پستی نسخه ای از بیانیه این جریان، هرگونه اطلاع یا همکاری با آن را قویاً تکذیب می کنم و بر آنم که این گونه عنوان

کردن نام اشخاص حقیقی داخل کشور و منتسب ساختن آنها به این یا آن جریان سیاسی چیزی نیست جز پرونده سازی و شمشیر به دست زنگی مست دادن و دیگران را در معرض خطر قرار دادن!

آقای "کشتگر" هم خود را به قافله رساندا

بدنبال پرونده سازی نشریه "آرش" برای توده ای های داخل کشور، نشریه "میهن" که سردبیری آنرا "علی کشتگر"، لیدر سابق فراکسیون سازمان فدائیان خلق ایران (پیش از یورش رژیم به حزب توده ایران)، برعهده دارد، نیز با رونویسی از مطالب نشریه "آرش" به جمع نشریات چاپ لندن و پاریس، برای پرونده سازی علیه توده ای های داخل کشور پیوست. نشریه "میهن"، که فعلاً از زیر قلم علی اصغر حاج سید جواد و علی کشتگر رد می شود، ضمن تکرار مطالب شماره ۵۵ نشریه آرش، چند نکته باصطلاح تازه نیز بر آن افزوده و تحت عنوان "عموئی و تشکل جدید به نقل از یک نامه" آنرا منتشر ساخته است. برای همه آنها که کارزار جدید علیه حزب توده ایران را در کیهان لندن، آرش، میهن و سرانجام نشریه نیمروز، که نقش اسب یدک کش رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم امریکا را برعهده دارد، دنبال می کند، یک نکته قابل توجه است. نکته ای که در تمام مطالب منتشر شده در این نشریه، با مضمونی مشابه، همگی متکی به نامه ای دریافتی (بی نام و نشان) می باشند. برای آرش یک مبارز قدیمی نامه نوشته که نام و نشان، بدلیل قدمت حضور در صحنه بر کسی معلوم نیست! برای میهن و آقای کشتگر هم نامه ای با همین مضمون رسیده! و پیش از هر دو این نشریات، برای کیهان لندن هم با مضمونی تقریباً مشابه یک "فرد مطلع" و "منبع آگاه" مطالبی را نقل کرده است!!

ابتدا کیهان لندن از درون بازداشتگاه وزارت اطلاعات و امنیت خبر گرفت که نورالدین کیانوری سازمان اطلاعاتی روسیه را به جمهوری اسلامی وصل کرده و توده ای ها در مطبوعات داخل کشور رسوخ کرده اند!

سپس "آرش" نوشت که محمد علی عموئی و نورالدین کیانوری گویا با یک یا چند نفری که تحت عنوان "چپ دموکراتیک ایران" بیانیه صادر کرده اند و انتخابات را تحریم کرده اند، در ارتباط می باشند.

و حالا، "میهن" می نویسد که عموئی یک کتاب ۱۸۰ صفحه ای خاطرات نوشته و در آن ضمن صحنه گذاشتن به خاطرات کیانوری بد و بیراه به چند تن از افسران گفته است که بعد از انقلاب به حزب توده نپیوستند و امروز هم روی خوشی به او و حزبی که درست کرده، نشان نمی دهند. البته "میهن" بی احتیاطی "آرش" را تکرار نکرده و نام از حزب و تشکیلاتی نمی برد.

پاسخ به مطالبی که آقای "علی کشتگر" در نشریه "میهن" منتشر کرده، همان است که در راه توده شماره ۵۰ و در پاسخ به نشریه "آرش" داده شد. به نظر می رسد، که این داستان دنباله دار باشد و پس از پاریس و نشریات فارسی زبان چاپ فرانسه، به دیگر نشریات نیز راه یابد. چه این مسیر طی شود و چه به هردلیلی طی نشود، تغییری در ارزیابی ما درباره انگیزه این کارزار نوین ضد توده ای که در شماره ۵۰ راه توده منتشر شد و همان زنده بودن و فعالیت کردن حزب توده ایران است، نمی دهد.

نشریه "کار"

نشریه "کار" نیز در رابطه با مطالب منتشره در نشریه آرش، شگرد آشنائی را به کار گرفت. مسئولین این نشریه با حفظ ظاهر بی طرفی، اساسی ترین بخش های اتهامی نشریه آرش را در صفحه مخصوص نظرات و احزاب و... خود منتشر ساخت. از دو پاسخ راه توده و نشریه نامه مردم به آرش نیز قسمت هایی را نقل کرد. از نامه مردم، آن قسمت را که تلویحاً تائید مطالب آرش بود، و از "راه توده" بخش های از هم گسیخته ای که ارزیابی ما را درباره انگیزه واقعی این کارزار دربر نداشت!

بدین ترتیب "کار" تلاش کرد، تا به نقل از "آرش" همان کارزار را دنبال کند!

آزادی به آرمان‌های انقلاب معتقد و مومن و وفادار است و هم چنان درجهت تحقق کامل آنها حرکت می‌کند؛ به نظام جمهوری اسلامی ایران معتقد و به قانون اساسی آن ملتزم می‌باشد، اما با سیاست‌ها و عملکردهای حاکمیت کنونی مخالف است و بخش اعظم آن را انحراف از آرمان‌های انقلاب و اصول مصرحه در قانون اساسی می‌داند. نهضت آزادی با براندازی مخالف است و آن را عملی و مفید به حال ملت و مملکت نمی‌داند، بلکه به استراتژی مبارزه علمی، قانونی و مسالمت آمیز برای تغییرات تدریجی و گام به گام به سوی تحقق کامل حقوق و آزادی‌های اساسی ملت به شرح اصول مصرح در فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌داند. بر همین اساس تلاش کرد تا در انتخابات اخیر مجلس ایران شرکت کند اما به دلیل موانعی که توسط حاکمیت بر سر راهش ایجاد شد، بالاچار اعلام انصراف داد. با وجود این، حرکت اخیر نهضت آزادی ایران (شرکت در انتخابات) از پاره‌ای جهات مثبت و گامی به جلو ارزیابی شده است.

درباره اصل ولایت فقیه در قانون اساسی، دکتر یزدی گفت: "...نهضت آزادی ایران علیرغم نواقص، ابهامات، تناقضات موجود در قانون اساسی و موافق نبودن با برخی از اصول آن، به این قانون رای داده است. مشکل عمده این است که بسیاری از دولتمردان کنونی و معتقدین به ولایت مطلقه فقیه و حامیان حاکمیت، خود را ملتزم به تبعیت از تمامی اصول قانون اساسی نمی‌دانند و برخی از اصول آن را "دست و پاگیر" می‌دانند.

در پاسخ به این سؤال که تا چه میزان به باز شدن تدریجی جو سیاسی جامعه و تأمین حقوق و آزادی‌های اساسی ملت امیدوار هستید؟ گفته شد که پارامترهای موثر همگی از امکان پیروزی این دیدگاه حکایت می‌نمایند. این خوش بینی، برخلاف گمان برخی، متوجه شخصیت‌ها یا گروه‌بندی‌ها و جناح‌های درون حاکمیت نمی‌باشد، بلکه ناشی از توجه به اصل انقلاب و تأثیرات عمیق آن بر جامعه ایران است. باید توجه داشت که این فصل تاریخ مبین ما هنوز به جمع‌بندی نهایی نرسیده است. تأثیرات انقلاب در ابعاد گوناگون و عمیق جامعه ما آنچنان است که بی تردید جهت تحولات به سود تحقق آرمان‌های اصلی انقلاب، یعنی آزادی و استقلال پیش می‌رود. هم‌اکنون تغییرات و جابه جایی در آرایش نیروهای سیاسی موثر محسوس و آشکار می‌باشد. مثلاً حوادث دانشگاه‌ها و مواضع انجمنهای اسلامی دانشجویان در جریان انتخابات و غیره نشانه‌های بارز این امر است.

بولتن نهضت آزادی، تصریح می‌کند، که در بخش دوم سمینار اصول کلی سیاست دولت فعلی آلمان با دولت ایران و اساس گفتگوی انتقادی مطرح گردید. از طرف نمایندگان حزب سبزها توضیح داده شد، که دولت‌های آمریکا و اسرائیل به دنبال انزوای هرچه بیشتر ایران هستند، اما دولت آلمان با چنین برنامه‌ای و بایکوت کامل ایران موافق نمی‌باشد. آلمان علائق اقتصادی، نظیر نفت، در منطقه دارد و نقش ایران را در منطقه حساس می‌داند. در عین حال حزب سبزها از سیاست دولت آلمان انتقاد دارد زیرا گفتگوهای انتقادی را کافی نمی‌داند و آن را فاقد هدف‌های مشخص می‌داند، اگرچه هدف عمده دولت آلمان نقش ایران در منطقه، بخصوص صلح خاورمیانه است.

بولتن نهضت آزادی در پایان می‌افزاید: "...علاوه بر نکات مذکور، در مورد وضع مطبوعات، دانشگاه‌ها و نویسندگان نیز پرسش‌ها و بحث‌هایی مطرح شد که نظریات نهضت آزادی در چارچوب آنچه در اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها آمده است، ارائه شد.

توطئه حمله نظامی به ایران را جدی بگیریم!

نهضت آزادی ایران، همچنین با صدور بیانیه‌ای در تهران، درباره خطر حملات نظامی آمریکا به خاک ایران هشدار داد. در بخشی از این بیانیه، پس از برشماری موضع گیری‌های اخیر ریاست جمهوری و وزیر دفاع آمریکا و فعل و انفعالات سؤال برانگیز در شیخ نشین‌های خلیج فارس و همچنین آماده باش نظامی آمریکا در منطقه و خروج خانواده‌های آمریکایی از منطقه، آمده است: "...در طول سال‌های اخیر، مقامات برجسته آمریکایی و دستگاه‌های تبلیغاتی آنها، از فرصتی برای آماده سازی افکار عمومی مردم آمریکا و جهان جهت توجیه فشارهای اقتصادی، سیاسی و نظامی علیه ایران، بدون آنکه مدارک مستند و قابل اعتنائی درباره تمامی اتهامات علیه ایران ارائه دهند، استفاده کرده‌اند. به موازات اعلام و انتشار مستقیم و غیر مستقیم مقاصد دولت‌های آمریکا و اسرائیل مبنی بر قصد تهاجم و تجاوز نظامی به ایران، فعل

در جریان سفر به کشور آلمان

گفتگوی نهضت آزادی ایران با نمایندگان کلیه احزاب آلمان

نهضت آزادی ایران با انتشار جزوه‌ای (بولتن خبری) در تهران، ضمن گزارش سفر هیات رهبری نهضت آزادی ایران به کشور آلمان و شرکت در سمینار فراکسیون پارلمانی حزب سبزهای این کشور، دیدگاه‌های مطرح شده در این سفر و دیدارها را تشریح کرد. سرپرستی این هیات را در سفر به آلمان دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران بر عهده داشت. "راه توده" در جریان همین سفر، با دبیرکل نهضت آزادی ایران ملاقات و پیرامون اوضاع ایران گفتگو و تبادل نظر کرد، که بخش‌هایی از این گفتگو در شماره ۵۰ راه توده منتشر شد.

سمیناری که در آلمان تشکیل شد اروپا و جهان اسلام نام داشت. این سمینار قرار بود سال گذشته و با شرکت وزیر خارجه جمهوری اسلامی تشکیل شود اما بدنبال اعتراض افکار عمومی نسبت به شرکت وزیر خارجه جمهوری اسلامی در این سمینار، تشکیل آن به تعویق افتاد. این سمینار سرانجام با دعوت از نهضت آزادی ایران برای شرکت در آن، با یکسال تأخیر، در تاریخ ۸ تیرماه امسال تشکیل شد.

بر اساس جزوه منتشره توسط روابط عمومی نهضت آزادی ایران در تهران، هنگام اقامت هیات رهبری نهضت آزادی ایران در کشور آلمان، یک دیدار جمعی میان هیات ایرانی (از نهضت آزادی ایران) با اعضای پارلمانی احزاب سیاسی آلمان صورت گرفته است. در این دیدار و گفتگو نمایندگان احزاب "سبزها"، مشاور سیاسی، دیپلماتیک حزب یا گروه ائتلافی اکثریت، نماینده حزب سوسیالیست دموکراتیک، نماینده حزب سوسیال دموکرات آلمان و نماینده حزب دموکراتیک آزاد آلمان شرکت داشته‌اند. محورهای مورد گفتگو در این دیدار "سیاست گفتگوی انتقاد آمیز" با جمهوری اسلامی، مذاکرات خاورمیانه و نظرات نهضت آزادی ایران، بعنوان یک حزب متکی به جهان بینی اسلامی بوده است.

از جانب هیات رهبری نهضت آزادی ایران، در ارتباط با سیاست گفتگوی انتقاد آمیز، که دیدارکنندگان آلمانی از آن دفاع کردند، گفته شد: "...سیاست گفتگوی انتقادی خوب است و بهتر از تسلیم شدن به سیاست آمریکاست. ما هم آن را تأیید می‌کنیم، اما حداقل برای ما روشن نیست که این گفتگو‌ها چه هدف‌های مشخصی را دنبال می‌کند؟

مشاور سیاسی گروه اکثریت (ائتلاف لیبرال‌ها و دموکرات‌های مسیحی در مجلس) گفت، که یکی از موضوعات اساسی جلب نظر ایران در عدم مخالفت با صلح خاورمیانه است.

پاسخ داده شد، که اولاً مانع عمده بر سر راه صلح خاورمیانه، ایران نیست بلکه خود اسرائیل است، ثانیاً صلح خاورمیانه چه منافعی برای ملت ایران و ما ایرانی‌ها دارد پی خواهد داشت؟ و اگر ایران تسلیم شود آیا دولت آلمان با دولت کنونی ایران صرف نظر از سایر سیاست‌ها، روابط نزدیک تری خواهد داشت؟

نماینده مذکور شرحی در مورد اهمیت اقتصادی صلح و ثبات برای کشورهای منطقه ارائه داد.

بولتن خبری نهضت آزادی ایران درباره مباحث مطرح شده در سمینار، بخش‌هایی از توضیحات دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران به شرکت کنندگان در سمینار را منتشر ساخته است. از جمله:

"...نهضت آزادی ایران انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن را یک حرکت مردمی تاریخی و اصیل و برخاسته از متن جامعه ایران می‌داند که ادامه مبارزات ملت ایران در طی حدود یکصد سال گذشته علیه استبداد و استیلای خارجی در جهت تحقق دو آرمان آزادی و حاکمیت ملت و استقلال بوده است. نهضت

دانشگاهها چیست؟ آنچه مسلم است و تجربه سالهای اخیر نیز نشان داده، این است که با برداشت خاصی که برخی جناح‌های سنتی متحجر و قشری از اسلام و اسلامی کردن دارند هر اقدامی که صورت گیرد و به هر نحوی که رفتار شود، بازهم نظر آنها تامین نخواهد شد. چنانکه درباره برنامه‌های تلویزیون، فیلم‌های سینمایی، حجاب خانم‌ها و حتی ورود کاندیداهای مردم به مجلس شورای اسلامی شاهد چنین برداشت یکسویه و انحصار گرایانه می‌باشیم. برخی از همین آقایان در اظهار نظرهای خود با صراحت از عربستان سعودی به عنوان الگو پیاده کرده‌اند!... مشکل برخورد جریان سنتی گذشته نگر و متحجر با دانشگاهها فرع بر علم ستیزی و خرد گریزی این جریان است... مشکل از دانشگاهها نیست، بلکه در ذهنیت و باورهای متولیان امور است... آیا اسلامی شدن فقط در "ممنوعیت‌ها، محدودیت‌ها، شعارها و ظواهر امور خلاصه می‌شود و دانشگاه تنها هنگامی اسلامی خواهد بود که دانشجویان و استادان با تعلیم و عمامه و عبا بر سر کلاس‌های درس حاضر شوند؟ و یا روسای دانشگاهها و دانشکده‌ها از میان روحانیون تعیین گردند؟..."

مردم خواهان استعفای دولت مجری فرامین صندوق بین المللی پول شدند! قیام مردم اردن

روزهای ۱۸ تا ۲۰ مردادماه امسال مناطق مختلف "اردن" شاهد یک سلسله تظاهرات وسیع بود که به دخالت پلیس و درگیری‌های گسترده‌ای انجامید. درگیری‌ها ابتدا در شهر "کاراک" در جنوب کشور آغاز گردید. در این شهر مردم علیه افزایش بهای نان به خیابان‌ها ریخته و به تظاهرات دست زده بودند. علیرغم سخنان پادشاه اردن درباره ضرورت برخورد "قاطع" و با وجود مداخله وسیع ارتش، تظاهرات و درگیری‌ها به سرعت به دیگر مناطق و بویژه سه ناحیه نزدیک به "کاراک" یعنی "مزار"، "تفیله" و "معان" (شهری که در سال ۱۹۸۹ نیز در آن شورش بزرگی روی داده بود) کشیده شد و سپس به پایتخت و حومه آن سرایت کرد. روزهای ۱۹ و ۲۰ مرداد هزاران تن از ساکنین محله‌های فقیر نشین حومه "امان" (پایتخت اردن) با نیروهای پلیس درگیر شدند که پس از دوساعت با تیراندازی پلیس و پرتاب گازهای اشک آور خاتمه یافت. پلیس ضد شورش اردن پس از این تظاهرات موج وسیعی از دستگیری‌ها را آغاز کرد و به بازرسی خانه به خانه مردم پرداخت. بنا به گزارش‌ها ظرف سه روز بیش از ۲۰۰ نفر دستگیر و ۱۱ نفر زخمی شدند. استعفای نخست وزیر "کیارتنی" و لغو افزایش بهای نان، که ظرف چند روز چند برابر شد، محور عمده تظاهرات و شورش‌های اخیر بود. این افزایش قیمت‌ها، بخشی از سیاست‌های اقتصادی دولت است، که تحت هدایت برنامه صندوق بین‌المللی پول اجرا می‌شود. (این سیاست بسیار شبیه برنامه تعدیل اقتصادی در جمهوری اسلامی است و اتفاقاً شورش مردم نیز شباهت بسیار به شورش مردم قزوین و اسلام شهر داشته است) در جریان شورش مردم اردن، تعدادی از بانک‌ها به آتش کشیده شد و مردم با آتش زدن لاستیک و پرتاب کوکتل مولوتف به مقابله با پلیس برخاستند. بنا به نوشته مطبوعات و خبرگزاری‌ها، در شهرهایی که در آن مردم شورش کردند، اکنون تانک و زرهپوش مستقر است و مقررات منع رفت و آمد برقرار شده است. تصمیم به افزایش بهای نان، حاصل فشارهای صندوق بین‌المللی پول است که در عین حال خواهان لغو سوبسید و یارانه بر روی برنج و شکر و روغن است. همه ناظران عقیده دارند که در صورت اجرای خواست صندوق بین‌المللی اردن در یک بحران وخیم سیاسی فرو خواهد رفت. گروه‌های اپوزیسیون مسئولیت اوضاع کنونی اردن را متوجه دولت دانسته و همصدا با مردم خواهان استعفای آن هستند. پادشاه اردن که هنوز موقعیت خود را در خطر نمی‌بیند، در یک سخنرانی تلویزیونی اعلام داشت که با کلیه اخلاک‌گرا با مشیت آهنین برخورد خواهد شد! او (به سبک محمد رضا شاه) مسئولیت درگیری‌ها را متوجه احزاب وابسته به خارج و چپ‌ها اعلام داشت! بدنبال وی یکی از مقامات اردن، بویژه دو حزب کوچک "حاشه نزدیک به جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین و حزب "سوسیالیست بعث عراق" نزدیک به کشور عراق را متهم به تحریک شورش‌ها کرد.

وانفعالات ویژه و جهت داری در کشورهای همسایه (ترکیه، افغانستان، قطر، بحرین، عمان و...) نیز صورت گرفته است (نظیر قرارداد نظامی ترکیه و اسرائیل)، که نباید از آنها غافل ماند.

نهضت آزادی ایران سیاست‌ها و برنامه‌های اعلام شده دولت امریکا را ماجر اجویانه، قلدر مآبانه و تخلف آشکار از قوانین بین‌المللی و دخالت در امور داخلی ایران می‌داند و اعتراض شدید خود را اعلام می‌دارد... حقایق تلخ موجود گواه آنست که هر زمان زمامداران در برابر تهدیدات خارجی نا بخردانه و نسنجیده عمل کرده‌اند، بخش‌هایی از سرزمین آب‌آ و اجدادی ما، نظیر قسمت‌هایی از خراسان بزرگ، قفقاز، بحرین و... جدا شده‌اند که دیگر هرگز به این سرزمین برنگشته‌اند.

توجه به این تجارب تاریخی، حکم می‌کند، تمامی آحاد کشور از هر طبقه و قشری، با هرنادیده و گرایش سیاسی و دینی، از هر قوم و نژادی، خطرات تهدید کننده را جدی گرفته و برای مقاومت در برابر آن آماده باشند. اولین گام، این است که خطر را جدی بگیریم و دشمن را حقیر و بیچاره نشماریم. خوش خیالی و کم بهاء دادن به آنچه در سطح بین‌المللی و منطقه می‌گذرد می‌تواند فاجعه آفرین شود.

نهضت آزادی ایران معتقد است، شرایط سیاسی نامطلوب حاکم بر کشور مان نیز یکی از عوامل تضعیف کننده وحدت ملی در برابر سیاست‌های خصمانه قدرت‌های بیگانه علیه جمهوری اسلامی می‌باشد. حاکمیت باید با درک جدی بودن خطر، بلاد رنگ آتش بسی سیاسی میان جناح‌های رقیب در درون حاکمیت و میان حاکمیت با مردم و احزاب و گروه‌های سیاسی مستقل اعلام نماید تا شرایط برای یک آشتی ملی فراهم شود. تنها با تامین چنین شرایطی است که زمینه‌های مساعد برای جلب اعتماد و حمایت مردم برای مقابله با خطرات خارجی امکان پذیر می‌گردد. در این راستا، نهضت آزادی ایران، یاردیگر از مقامات مسئول کشور می‌خواهد با توجه به شرایط بحرانی موجود، انحصار طلبی و تمامیت خواهی و بی اعتنائی به قانون اساسی دست بردارند و با حذف موانع موجود بر سر راه فعالیت آزاد احزاب سیاسی ملتزم به قانون اساسی، هر چند مخالف عملکرد حاکمیت، برداشتن محدودیت و سانسور از مطبوعات مستقل و غیر وابسته به دولت، میدان دادن به اتحادیه‌ها و سندیکاها و انجمن‌های مدنی مستقل و آزاد ساختن تمامی کسانی که به اتهام اعتقادات سیاسی و مذهبی غیر موافق با خط مسلط حاکمیت، در بازداشت به سر می‌برند، سد محکمی در برابر سیل تهاجم دشمنان بنا نمایند

توطئه علیه جنبش دانشجویی!

نهضت آزادی ایران، همچنین با صدور اطلاعیه‌ای با عنوان "سلام بر دانشگاه مظلوم" در تهران، یورش اخیر ارتجاع به دانشگاه‌ها را محکوم ساخته و انگیزه‌های آنرا تشریح کرد. در بخش‌هایی از این اطلاعیه آمده است:

"... روزنامه رسالت بعنوان سخنگو و نماینده قشری ترین گروه‌های متحجر مذهبی و سرمایه داری منحط تجاری است، مدعی می‌شود که "هدف تربیتی از تاسیس دانشگاهها، ترویج افکار غرب در جامعه اسلامی و تربیت تحصیل کردگان غرب زده بود که وقتی بر مسند امور مملکت نشستند با رفتار و تصمیم گیریهایشان تفکرات غربی را در گوشه و کنار مملکت ترویج و فرهنگ اسلامی را تضعیف کنند". سایر روزنامه‌ها و مطبوعات وابسته به جریان‌های راست سنتی و قشری نیز مطالبی در این زمینه نوشته‌اند و آقای هاشمی گلپایگانی وزیر فرهنگ و آموزش عالی که چند سال در امریکا تحصیل کرده و بر مسند دبیری شورای عالی انقلاب فرهنگی و وزارت قرار داشته، ناگهان درس‌خترانی نماز جمعه هجدهم خرداد ماه از حضور برخی عناصر بی اعتقاد و سست عقیده نسبت به اسلام و انقلاب در مراکز تحقیقاتی و دانشگاهی ابراز نگرانی کرده‌است... ایشان با تندباد حوادث که ممکن است موقعیت و مقام او را تضعیف کند به مقابله برخاسته‌است... صدها استاد، هزاران دانشجو و میلیون‌ها ایرانی از شما مسئولان کشور می‌پرسند: از جان دانشگاهها چه می‌خواهید؟ و فریاد می‌زنند: "علم ستیزی، خرد گریزی و تخریب نهادهای علمی کشور کافی است... با وجود گذشت ۱۵ سال از انقلاب فرهنگی و تغییرات گسترده و همه جانبه، چگونه است که بازهم از غیر اسلامی بودن محیط دانشگاه سخن به میان می‌آید؟ و شعار اسلامی کردن دانشگاهها از نو زنده می‌شود. در حالی که هیچ کس بدرستی نمی‌داند، منظور از اسلامی کردن

دو نگرش به "لنین" و "لنینیسم"

چگونه اپوزیسیون

در حاشیه جنبش قرار می گیرد؟

* در جریان حضور در کنار مردم، اگر موفق به پیشبرد اصلاحات شویم، یک گام به جلو برداشته ایم و اگر موفق نشویم، محدودیت های نظام حاکم و ضرورت تغییر آنها به جامعه نشان داده ایم

* آنها که از قبل اعلام کرده اند، که گویا هیچ اصلاحاتی در چارچوب رژیم ولایت فقیه امکان پذیر نیست، خود را از هرگونه مبارزه جدی و واقعی معاف کرده و در حاشیه قرار گرفته اند.

* برای پشت سر گذاشتن سرمایه داری، هیچ راهی جز شرکت در جنبش مردم و قرار گرفتن در کنار آنها وجود ندارد!

"ن. کیانی"

مقاله مربوط به "لنین"، همانطور که از متن آن نیز مشخص است، در سال ۱۹۹۴ و به مناسبت هفتادمین سالگرد درگذشت لنین نوشته شده است. بنظر من این یک نمونه قابل توجه از برخورد دیالکتیکی است که لنین و نظریات او را در چارچوب زمان و مکان و با توجه به تحول آنها مورد توجه قرار داده است.

نویسنده این مقاله، "فرانسیس کوهن"، نزدیک به چهل سال خبرنگار روزنامه "اومانیته"، ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه، در شوروی بوده است و از شوروی شناسان سرشناس و کمونیستی محسوب می شود، که بسیاری آگاهی و اطلاعات او را درباره اتحاد شوروی تأیید می کنند.

امروز تقریباً روشن شده است که هدف از کارزار بی وقعه ای که علیه لنین و لنینیسم هم چنان جریان دارد و نویسنده نیز بدان اشاره می کند، آنست که کمونیست ها و نیروهای مترقی را به موضع گیری در برابر دو آلترناتیو نادرست بکشانند. آلترناتیو نخست لنین را از شرایط زمانی و مکانی خود جدا کرده و می خواهد تمام تاریخ اتحاد شوروی و قهرمانی های مردم این کشور را در این یا آن جنسایت استالین خلاصه کرده و سپس آن را به لنین و سپس به مارکس متصل نماید. هدف از این شیوه برخورد، آشکارا مبارزه با گسترش اندیشه انقلابی است. اما آلترناتیو دوم در واقع واکنشی است در برابر شیوه برخورد فوق. این شیوه نیز بعنوان دفاع از لنین، وی و اندیشه های وی را از شرایط تاریخی خود جدا کرده و لنین را تقریباً خطا نا پذیر و اندیشه های وی را در عمل ماوراء تاریخ و جاودانه معرفی می کند. در اینجا دیگر ما با لنین، به عنوان انسان و اندیشمند سروکار نداریم، بلکه با یک غیگو روبرو هستیم.

این برخورد دوم، برخلاف ظاهر آن، نمی تواند در خدمت توجیه کارزار تبلیغاتی اول قرار نگیرد. بنظر من نویسنده مقاله مورد نظر توانسته است از این دو شیوه برخورد و دو آلترناتیو نادرست فاصله گرفته و با شجاعت و

صراحت یک سلسله مسائل عمده و روز را مطرح کرده و به روشن شدن آنها کمک کند. بدیهی است که قرار دادن لنین در جایگاه واقعی وی و در شرایط زمانی و مکانی دوران وی، نه فقط از ارزش های شخصیت لنین و عظمت آثار وی نمی کاهد، بلکه برعکس نشان می دهد که وی در چه دورانی و در چه شرایطی توانست اندیشه هایی را ارائه دهد، که انسجام آنها در حدی بود که تا دهه های طولانی جنبش انقلابی در سراسر جهان به آنها تماماً وابسته بود.

اما اهمیت برخورد تاریخی با لنین تنها به ضرورت برجسته ساختن شخصیت و آثار او باز نمی گردد. مسئله مهمتر، تحولات دوران کنونی است که لزوم تغییری بنیادین را در استراتژی و تاکتیک انقلابی بوجود آورده است و در نتیجه بسیاری از نظریه ها و تئوری هایی که زمانی به عنوان بخشی از "لنینیسم" یا "مارکسیسم-لنینیسم" شناخته می شدند، اکنون باید با توجه به واقعیت های دوران کنونی و تفاوت بنیادین آن با دوران لنینی مورد تصحیح و بازبینی قرار گیرند.

البته، همانطور که می دانید، جنبش انقلابی و احزاب کمونیست در سطح جهان در این مورد یکپارچه نیستند و بطور کلی دو نظریه اساسی وجود دارد. طرفداران نظریه نخست، که از جمله مورد پشتیبانی احزاب کمونیست آلمان و یونان است، معتقدند علل ضعف جنبش کمونیستی و شکستی که کشورهای سوسیالیستی بدان دچار گردیدند، آن بود که این جنبش نتوانست "استراتژی لنین" را عیناً و بدرستی پیاده کند. بنظر این گروه پایان دادن به انحرافات و بازگشت به استراتژی لنین شرط خیزش مجدد جنبش کمونیستی است. نظریه دوم که عمدتاً توسط حزب کمونیست فرانسه پشتیبانی می شود، آنست که علل ضعف جنبش کمونیستی در واقع آن بود که نه تنها نتوانست خود را با شرایط و تحولات جهانی هماهنگ سازد، بلکه همچنین نتوانست استراتژی و اندیشه های لنین را نیز رشد داده و با شرایط نوین هماهنگ سازد.

کاربست نادرست استراتژی لنین البته به خودی خود واقعی است که چه در دوران استالین و چه پس از آن شاهدش بوده ایم، اما در نیمه دوم قرن بیستم و در حالیکه سرمایه داری استراتژی خود را بتدریج تغییر داد و آن را با تحولات جهانی هماهنگ ساخت، جنبش کمونیستی در اسارت استراتژی که برای اوایل قرن حاضر تدوین شده بود، باقی ماند. (البته این انتقادی است که حزب کمونیست های فرانسه از خود و حزب خود به عمل می آورند و نه دیگر احزاب کمونیست، ولی ابعاد این مسئله از چارچوب این یا آن حزب یا کشور خارج است و به مجموعه جنبش کمونیستی مربوط می شود)

از آنجا که نظریه نخست بر همان استراتژی قبلی تکیه دارد و بنابراین نکات تازه زیادی نمی تواند داشته باشد که با آن آشنا نباشیم (راه توده نیز در گذشته بخش هایی از سند حزب کمونیست یونان را در این مورد منتشر کرده است) و از آنجائی که شخصاً دیدگاه دوم را دارای نکات نو و قابل قبولی می دانم (این دیدگاه نیز در بسیاری از مقالات راه توده منعکس شده است) بنابراین اجازه می خواهم که چند جمله ای در تشریح نظریه اخیر بنویسم:

از اواسط دهه پنجاه میلادی در کشورهای پیشرفته صنعتی شرایطی بتدریج بوجود آمد و روندهائی در حال نضج و شکل گیری بود که ضرورت تغییر استراتژی سابق "لغاء سرمایه داری" و جایگزینی آن با یک استراتژی نوین را ایجاد می کرد، استراتژی که کمونیست های فرانسه از آن بعنوان "پشت سر گذاشتن سرمایه داری" نام می برند.

این شرایط بعدها تحت تاثیر تحولات پرشتاب ناشی از انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی جنبه تقریباً جهانی به خود گرفت. آنچه که پایه و مبنای ضرورت این تغییر استراتژیک راتشکیل می داد، عبارت بود از روند بالا رفتن مداوم شناخت و آگاهی خلق ها و توده های مردم و امکانات ناشی از این امر در مبارزه علیه سرمایه داری و در بر پا ساختن جامعه ای نوین.

استراتژی لغاء سرمایه داری در شرایطی تدوین شده بود که بشریت در رکود و ناآگاهی و تاریکی زندگی می کرد و امکان دسترسی اکثریت عظیم مردم به اطلاعات و شناخت واقعیت ها بسیار بسیار محدود بود. در این شرایط وجود یک حزب انقلابی از اقلیتی پیشرو و آگاه که نقش رهبری را ایفاء نموده و بتواند توده ها را به دنبال خود بکشاند، برای تحول انقلابی امری اجتناب نا پذیر بود. این حزب انقلابی باید با استفاده از شرایط معین و بر مبنای سطحی معین از درک توده ها و بالا رفتن روحیه انقلابی در میان آنها، رژیم کهنه را سرنگون ساخته و سپس با درهم شکستن مخالفت ها و مقاومت های طبقه سرنگون شده، ساختمان یک جامعه نوین را آغاز می کرد.

اما در شرایط نوین، در شرایط آگاهی و حضور توده ها و توان آن ها برای تاثیر گذاشتن بر مسیر رویدادها و تناسب نوینی از نیروها که پایه و امکان اصلاحات دمکراتیک و ضد سرمایه داری را فراهم می آورد، در این شرایط باقی

اصلاحات می توانست داشته باشد، نه خود اصلاحات، بلکه بودن در صحنه و جمع آوری نیرو به منظور حمله نهانی بود. در چارچوب استراتژی آغشاء سرمایه داری بدلیل بسته بودن مطلق جامعه و بی خبری و ناآگاهی مردم، برسد اصلاحات آنقدر محدود بود که نمی توانست جایگاه مهمی در مشی سیاسی حزب انقلابی داشته باشد و بناچار همه چیز از جمله "اصلاحات"، در خدمت "سرنگونی" بود. به همین دلیل "اصلاحات" به اصلاحات "ممکن" در چارچوب نظام موجود که باید برای آن مبارزه کرد و اصلاحات "غیرممکن" در چارچوب نظام حاکم که طرح آن "توهم" را و مانع سرنگونی است، تقسیم می گردید.

اما در شرایط نوین که حضور و آگاهی توده های مردم بصورت اهرم دائمی اصلاحات و تحول انقلابی جامعه عمل می کند، جانی برای نشستن به انتظاراینکه این آگاهی به سطح درک ضرورت سرنگونی نظام موجود برسد دیگر وجود ندارد. بدین ترتیب "پشت سر گذاشتن سرمایه داری" اولاً اصلاحات را هدف و وسیله تغییر انقلابی جامعه می داند و نه ابزاری صرفاً در خدمت جمع آوری نیرو و ثانیاً و مهمتر از آن محتوای اصلاحات را نه براساس درک خود از محدودیت های یک سیستم بلکه براساس نیازهای جامعه تعیین می کند. دراین چارچوب مطرح کرده هیچ اصلاحی "توهم" نیست، برعکس در مبارزه برای اصلاحات است که باید محدودیت های یک نظام در نزد مردم آشکار گردد. در مبارزه برای اصلاحات کوچک و بزرگ است که مردم باید نقش خود را دریافته و بدین نتیجه دست یابند، که پیشروی بیشتر بدون یک تحول بنیادین امکان پذیر نیست.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص!

شاید این تفاوت را ما در مشی "راه توده" از یکسو و دیگر گروه های اپوزیسیون و از جمله "نامه مردم" از سوی دیگر می بینیم. درحالیکه این گروه ها از قبل اعلام کرده اند که گویا هیچ اصلاحاتی در چارچوب رژیم ولایت فقیه امکان پذیر نیست و بدین ترتیب خود را از هرگونه مبارزه جدی و واقعی معاف می پندارند، مشی "راه توده" براساس تحلیل مشخص از شرایط جامعه ایران براین اساس مبتنی بوده است، که بدون پیشدوری در باره ظرفیت ها یا محدودیت های نظام حاکم، برای همه گونه اصلاحات در همه جهات و بویژه در عرصه آزادی ها مبارزه نماید. دراین شرایط اگر ما بتوانیم پیروزشویم و اصلاحات مورد نظر را تحقق بخشیم، یک گام به پیش گذاشته ایم و در غیر اینصورت محدودیت های نظام حاکم و ضرورت تغییر آن را به جامعه نشان داده ایم. برتری مطلق این مشی درعمل به اندازه کافی اثبات شده و تصور نمی شود که نیاز به توضیح بیشتر وجود داشته باشد.

همانطور که گفته شد، در چارچوب "پشت سر گذاشتن سرمایه داری" انتقال قدرت به دست طبقات مدافع خلق امری اجتناب ناپذیر است، ولی این مشی انقلاب را و همچنین انتقال قدرت، یا یک سلسله اقدامات ضروری و فوری پس از آن معنی نمی دهد. مبارزه برای اصلاحاتی که از قبل آغاز شده، باید هم چنان ادامه یابد. تمام دستاوردهای گذشته باید جذب شده و روند نفی نظام کهن تداوم پیدا کند. با صدور چند حکم و فرمان و تیرباران یک عده نمی توان مبارزه طبقاتی را متوقف ساخت، همانطور که با حذف یک قطب تضاد نمی توان جامعه نوین را برقرار نمود. این جامعه باید از درون این تضاد، از درون مبارزه طبقات، اینبار در شرایط ضعف و عقب نشینی طبقات استثمارگر، خود بتدریج سر برآورد. این مبارزه به هیچ وجه ساده تر از گذشته نخواهد بود و درباره اینکه طبقات استثمارگر به سادگی از قدرت و ثروت و امتیازات هزاران ساله خود صرف نظر خواهند کرد، دچار کمترین خوش خیالی نباید بود. اما زمانی که اکثریت مردم به ضرورت تحول انقلابی جامعه پی می برند و در این تحول مستقیماً شرکت می کنند، برای طبقات استثمارگر چاره ای باقی نمی ماند که یا قواعد دمکراتیک را پذیرفته و تسلیم آن شوند و یا در غیر اینصورت برخورد با آنها مغایر با اصول دمکراتیک نخواهد بود. اصول دمکراتیکی که در واقع حاصل مبارزه طولانی زحمتکشان بوده و به سرمایه داری تحمیل گردیده است و باید این اصول را در جریان ساختمان جامعه نوین جذب کرده و از آنها تا به آخر علیه طبقات استثمارگر استفاده کرد.

بنابراین مشاهده می شود، که در شرایط نوینی که آگاهی توده ها و بحران نظام سرمایه داری به گونه ای با یکدیگر تلاقی کرده و اکثریت عظیم مردم را در صف تحول انقلابی قرار خواهد داد، تا چه اندازه برقراری قواعد دمکراتیک و تحمیل احترام به این قواعد برای نیروهای انقلابی سودمند و تسهیل کننده راه آنها خواهد بود. دراین وضعیت دیگر جانی برای برخی شعارها و یا اصطلاحات وجود نخواهد داشت، مگر آنکه شیفته جمله پردازی های انقلابی نظیر "دیکتاتوری" و "هژمونی" باشیم و یا در انتهای ضمیر خود به آنکه اکثریت خلق در صف انقلاب قرار خواهد داشت، باور نداشته باشیم.

ماندن در استراتژی قبلی جز به انفعال و انزوا از جامعه به جای دیگری نمی توانست ختم شود. مشابه این وضعیت را ما خودمان هم در رابطه با اوضاع کشورمان می بینیم، که چگونه همه کسانی که نمی توانند واقعیت حضور مردم و امکان های ناشی از آن را در جامعه ایران ببینند و بدنبال "طرد" و "سرنگونی" و "برکناری" و غیره حرکت می کنند، همگی به انفعال مطلق کشیده شده اند.

ازاین دیدگاه، نظریه "پشت سر گذاشتن سرمایه داری" پشتیبانانه تئوریک بزرگی برای مشی کنونی "راه توده" است (و هم چنین سیاست حزب ما در دوران انقلاب، چرا که آن سیاست نیز در تحلیل نهانی بر امکان هائی مبتنی بود، که انقلاب و مبارزه توده ها برای انجام اصلاحات عمیق و بنیادین بوجود آورد)

اما نظریه و استراتژی "پشت سر گذاشتن سرمایه داری" چه راه تازه ای

را پیشنهاد می کند؟

این استراتژی براین پایه قرار دارد که باید گام به گام با جنبش توده ها حرکت کرد و برای هر پیروزی و اصلاح، ولو کم اهمیت، مبارزه کرد و امکان هائی را که برای گسترش آگاهی مردم و حضور و تاثیر آنها بر تحولات می تواند وجود داشته باشد را تا به انتها به پیش برد. ازاین دیدگاه است که سوسیالیسم، "دمکراسی تا به انتها" تعریف می شود. این دمکراسی یک مفهوم مشخص دارد و آن آگاهی و حضور و تاثیر مردم در تحولات است. مبارزه برای آنکه این آگاهی و این حضور تا به انتها و در همه عرصه ها و در تمام صحنه ها گسترش پیدا کند، یک روند است که در طی آن جامعه نوین سوسیالیستی ساخته می شود. مبنای سوسیالیسم دراین شرایط نوین دیگر به انکاء یک حزب و به کار گرفتن روش های دیکتاتوری برای برپا ساختن یک مدل تهریدی از جامعه امکان پذیر نیست. سوسیالیسم در روندی بنا خواهد شد که خود مردم براساس تجربه شخصی خود آگاهانه به مبارزه برای آن برخاسته باشند. این سوسیالیسم بر هیچ مدل و الگوی از پیش مشخص شده نمی تواند مبتنی باشد. بلکه هر خلق با نفی مداوم جامعه و مناسبات حاکم موجود و بر اساس شرایط هر کشور، سوسیالیسمی مطابق با نیازها و امکانات آن کشور به وجود خواهد آورد.

درعین حال تعریف سوسیالیسم به عنوان "دمکراسی تا به انتها" به تضاد مصنوعی که بسوزواری برای دوران طولانی میان آزادی و عدالت اجتماعی، دمکراسی و سوسیالیسم برقرار ساخته بود، پایان می دهد و سوسیالیسم را با دمکراسی تعریف می کند. این تعریف هم چنین به تقسیم بندی مراحل مبارزه به "مبارزه برای دمکراسی" و "مبارزه برای سوسیالیسم" و نیز تقسیم بندی "انقلاب دمکراتیک" و "انقلاب سوسیالیستی" پایان داده، انقلاب را روندی از اصلاحات دمکراتیک و سوسیالیستی بطور همزمان در نظر می گیرد. اصلاحاتی که نه بر مبنای درک ما از یک الگوی تهریدی از جامعه دمکراتیک یا سوسیالیستی، بلکه بر مبنای نیازهای هر جامعه صورت خواهد پذیرفت.

بدیهی است این امر به معنی لزوم حتمی کنار گذاشتن تقسیم بندی های قبلی نیست، بلکه در چارچوب "پشت سر گذاشتن سرمایه داری"، تقسیم بندی های فوق اهمیت سابق خود را از دست می دهد. درک ما از روند انقلاب در کلیت خود ساده تر، ولی در جزئیات پیچیده تر می شود.

با این مفهوم آیا استراتژی پشت سر گذاشتن سرمایه داری به معنی نفی انقلاب است؟

این استراتژی "انقلاب" را نه یک لحظه، نه یک روز قیام و یا شب پیروزی در انتخابات، بلکه یک روند در نظر می گیرد، که یک دوران کامل و طولانی را در بر خواهد داشت. با اینحال ضرورت تبدیل تغییرات کمی به تحولات کیفی نمی تواند از میان برود. انجام اصلاحات ضد سرمایه داری در چارچوب این نظام مسلماً دارای محدوده و مرزی است. این مرز بسته به درجه رشد سرمایه داری در هر جامعه و تاثیر عوامل ملی و تاریخی و طبقاتی و غیر می تواند متغیر باشد، اما در هر حال در چارچوب حاکمیت سرمایه هرگز نمی توان دمکراسی و مداخله مردم را تا به انتها به پیش برد و سوسیالیسم را برقرار ساخت. در مرحله ای ازاین روند انتقال قدرت اجتناب ناپذیر است. در اینجا به عکس ممکن است این پرسش پیش آید که پس چه تفاوتی میان این استراتژی و استراتژی سابق وجود دارد؟

این تفاوت وجود دارد، هر چند که بسیار ظریف است، ولی پیامدها و تاثیرات آن در عمل و در مشی سیاسی بسیار پراهمیت است.

استراتژی آغشاء سرمایه داری "مربوط به دورانی بود که کاملاً این امکان وجود داشت که در یک کشور برای چندین دهه یک حکومت دیکتاتوری که مردم را در بی خبری و ناآگاهی مطلق نگاه داشته باشد، بر سر قدرت باقی بماند. دراین شرایط برای حزب و نیروهای انقلابی چاره ای جز انتظار (و گاه انفعال) به امید تغییر شرایط و فرا رسیدن لحظه مناسب باقی نبود. دراین وضعیت هدف از شرکت در مبارزه برای اصلاحات، بدلیل چارچوب بسیار محدودی که

کردن، اشتباهات را شناختن، دستاوردها را برجسته ساختن و همه این گذشته را در خدمت آینده به کار گرفتن!

اگر "والودیا" زنده مانده بود!

اگر برای درک اهمیت ولادیمیر ایلیچ اولیانف-لنین- در لحظه کنونی و هفتاد سال پس از درگذشت وی، تنها و تنها یک دلیل وجود داشته باشد، این دلیل همانا سماجت و سرسختی است که برای نابود کردن و آلوده ساختن خاطره وی به عمل می آید. در کشورهای سابقا سوسیالیست بر چیدن مجسمه ها، کندن تصاویر و نیمه تنه های وی و تخریب آنها لحظه ای متوقف نمی شود. در مسکو موزه لنین را تعطیل می کنند و پیکر، مومیایی وی را می خواهند دفن کنند. نام لنینگراد و بسیاری شهرهای دیگر را تعویض کرده اند. اگر مقصود از همه اینها پایان دادن به برخوردی نیمه اسطوره ای و جانشین ساختن آن با ستایش واقعی از یک انسان بزرگ بود، البته حرفی برای گفتن وجود نداشت، اما مسئله به کلی چیز دیگری است. مسئله بی اعتبار ساختن و زدودن انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ از صفحه تاریخ است!

در مقابل چشمان ما، کنارزار بی وقفه ای جریان دارد تا تمام زشتی ها و ناهنجاری هایی که نزد استالین وجود داشت را به لنین و از طریق وی به مارکس متصل نمایند. اتفاقا هیچکس به اندازه ما علاقمند نیست که در مورد این ادعاها یک پژوهش تاریخی منصفانه و بیطرفانه انجام گیرد، اما نباید اجازه داده شود، بنام "بیطرفی"، تمام جنبش انقلابی قرن بیستم تحریف شده، کمونیست ها را مایوس ساخته و آنها را منحرف نمایند.

لنین که بود؟

یک لنین تجریدی وجود دارد، نظریه پرداز، ایدئولوگ، فیلسوف و نویسنده آثاری در ۴۵ جلد.

لنین دیگری را نیز مشاهده می کنیم، مرد عمل، بنیانگذار حزبی کوچک که در زمانی کوتاه به قدرت دست یافت، رهبری انقلابی که علیرغم هرچه راجع به آن گفته می شود، دنیا را به لرزه درآورد، خالق اترناسیونال انقلابی و پایه گذار حکومت شوروی.

مرد کوچک اندام دیگری هم هست، ریشو با پیشانی بلند و بی مو، سخنور و دارای اراده ای خلل نا پذیر که او را در خانواده یک بازرگانی آموزش و پرورش می بینیم. وی را می بینیم در زندان، در تبعید سبیری، در مهاجرت سوسیالیست یا پاریس، در گروه های مهاجر انقلابی، در کتابخانه ها، با دوچرخه ای که با آن در حومه پاریس رفت و آمد می کند، یا در لهستان و فنلاند مخفیانه فعالیت می کند. و سرانجام او را در کرملین می بینیم. انقلاب، همه زندگی این جان شیفته زندگی بود!

اما لنین در شرایطی نبود که بخواهد برنامه ای را بطور منظم و سیستماتیک اجرا نماید. وی به ضرورت اندیشه تئوریک و تقابل و سنجش آن با واقعیت یقین داشت و می دانست چگونه با دشواری های غیر منتظره روبرو شود و با توجه به واقعیت ها موضع خود را تغییر دهد، آنچه که غالباً موجب می شد دیگران وی را بطور ابلهانه ای بنام "پراگماتیسم" یا "اپورتونیسم" محکوم نمایند. اما ابلهانه تر از هر چیز عادت می بود که بعد ها به نقل قول از آثار وی بصورتی دلخواه و بدون توجه به زمان و مکان بوجود آمد.

پرستیژ و نفوذ لنین هم چون رهبر بی چون و چرای حزب انقلابی به وی اجازه می داد که بتواند با قاطعیت عمل نموده و به پیش برود. وی می دانست چگونه مانور داده یا هواداران خود را گرد آورد و یا در صورت لزوم از تهدید به استعفا و غیر استفاده کند. لنین به تنهایی در رهبری حزب بلشویک قرار نداشت، اما کاملاً می توان معتقد بود که بودن وی، بودن هوش و سرسختی وی بطورکردار، روسیه نمی توانست آماده انقلاب شود. فرصت طلایی از کف می رفت و انقلاب اکتبر به وقوع نمی پیوست.

همه آنچه که گفته شد، نشان می دهد که برای رهبری تحول انقلابی بیش از هر زمان دیگر به یک حزب پیشاهنگ نیاز است. اما این حزب پیشاهنگ، آن حزب "اقلیت پیشرو" که توده های مردم کم آگاه را بدنبال خود می کشاند، نیست. در درون این حزب و در رابطه این حزب با جامعه باید مناسبات نوینی برقرار شود که متناسب با سطح کنونی آگاهی مردم و خواست آنها برای مشارکت در سرنوشت خود و جامعه و ضرورت بی جانشین حضور فعال مردم در امر ساختمان جامعه نوین باشد. حزبی که خود را بر فراز سر مردم و تیم جامعه بداند و بدتر از آن حق تشخیص خوب و بد و داوری نهایی راهی که توده ها انتخاب کرده اند را در انحصار خود تلقی می کند، حزب راهبر تحولات انقلابی نخواهد بود.

با آنکه حزب ما همواره با اینگونه اندیشه ها بیگانه بوده است و در جریان انقلاب نیز متأسفانه از جمله معنود احزابی بود که قواعد دمکراتیک را پذیرفت و به گزینش و رای مردم احترام گذاشت، اما در این حد دیگر نمی توان متوقف ماند. اگر درست است که ساختمان جامعه نوین کار توده های مردم، از راهی که خود آنها بر می گزینند، هست و اگر هر فرد و یا هر انسان حق دارد و باید در سرنوشت جامعه خود مشارکت نماید، در این صورت حزب باید ابزاری باشد در خدمت جامعه، برای آنکه مردم بتوانند حق مشارکت خود در ساختمان جامعه نوین را تحقق بخشند. در این صورت، این حزب دیگر نمی تواند حزب یک اقلیت پیشرو و از جان گذشته و یا صرفاً هواداران این و یا آن اندیشه فلسفی خاص باشد، ولو اینکه در تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی تئوری ها و اندیشه های خاصی را رهنمای خود بداند. چنین حزبی باید حزب همه مردم باشد. این همان اصل بسیار مهمی است، که در جریان پایه گذاری حزب ما نیز بدان بدقت توجه شد و در اساسنامه و نامی که برای آن اتخاذ شد، انعکاس یافت.

توده های مردم در مجموع خود همگی خواهان یک تحول انقلابی در شرایط زندگی خود هستند، اما همگی به یک اندازه از آگاهی و اراده مبارزه برای این تحول برخوردار نیستند. حزب انقلابی باید این تنوع را در نظر بگیرد و برای هرکس به هر اندازه که می خواهد و می تواند در مبارزه شرکت کند، فضا و امکان مشارکت بوجود آورد. براین اساس است که لازم است حزب درهای خود را نبندد و آنها را به روی جامعه بگشاید.

آیا این حزب بدین ترتیب نقش رهبری خود را در تحولات اجتماعی از دست نخواهد داد؟

حفظ نقش رهبری امری است که به استحکام و آبدیگی و صحت و درستی سیاست حزب بستگی دارد و اگر نه، به صرف آنکه خود را رهبر و پیشاهنگ دانستن، هیچ حزبی در جهان نقش "رهبری" بدست نیآورده است. نگرانی از اینکه به صرف باز شدن درهای حزب بر روی توده مردم، با همه تنوعات آنها، ناگهان همگان نیز بسدرون حزب خواهند ریخت و آن را از هویت مشخص خود خالی نموده و یا نقش رهبری آن را زایل خواهند ساخت، نیز البته یک توهم است و برای جلب مردم، مبارزه ای طولانی و نشان دادن شایستگی اعتماد لازم است. درک نوین از نقش حزب در چارچوب استراتژی پشت سر گذاشتن سرمایه داری نه تنها از اهمیت نقش رهبری حزب نمی کاهد، بلکه بزرگی این نقش را که نه در نشستن به انتظار روز موعود، بلکه در مبارزه هر روزه و هر لحظه باید مدام اعمال شود، را برتر از افزایش می دهد. مسئله بر سر درک و تفسیری است که حزب از نقش خود و اعضای خود و رهبری خود دارد. تمام مسئله در اینجاست که حزب انقلابی، حزب یک اقلیت پیشرو و گویا تا به آخر انقلابی نمی تواند باشد، بلکه حزب همه مردم باید باشد! این درک از نقش حزب بر مناسبات درونی و بیرونی آن تأثیر می گذارد و موجب می شود که هر عضو حزب به عنوان یک ارزش و یک نیرو در نظر گرفته شود، که حزب باید به شکوفائی او یاری رسانده و او نیز متقابلاً به شکوفائی حزب کمک نماید. آن مناسباتی که کمونیست ها می خواهند در جامعه برقرار نمایند، ابتدا باید بتوانند قبل از هر جا در درون خود و در میان خود برقرار سازند.

همه اینها که گفته شد، فقط برای توضیح این مسئله بود که تا چه اندازه برخورد تاریخی با آنچه که بنام "لنینیسم" یا "مارکسیسم-لنینیسم" شناخته می شود، ضرورت فوری دارد، ضمن آنکه بدون شناخت عمیق از آنها امکان درک مراحل و پله های بالاتر یک استراتژی نوین گذار به سوسیالیسم وجود نخواهد داشت. باز بودن راه بحث و گفتگو و تبادل نظر در باره همه این مسائل، بنظر من می تواند به غنای فکری مجموعه حزب و اعضای آن کمک کند. بنا براین بحث پیرامون انقلاب اکتبر و "لنین" و "لنینیسم" را باید از قالب های کهنه و تکرار ستایش های مکرر و بی محتوا خارج ساخت و آنرا به بحثی جدی برای گشایش راه های جدید تبدیل ساخت. سالگرد انقلاب اکتبر، فرصتی باید باشد، برای تعمق بیشتر پیرامون آنچه که گذشت و آنچه که باید بگذرد! احترام به لنین و انقلاب اکتبر، امروز جزاین معنی نمی دهد: گذشته را مرور

انقلاب یا کودتا؟

آیا اکثر یک کودتا بود؟ برخی ها چنین ادعائی دارند. خوب، تنها دستجات نسبتاً کوچکی برای سرنگونی حکومت موقت حرکت کردند، اما تصمیم به استفاده از یک شرایط کاملاً استثنائی حاصل تجزیه و تحلیل بسیار دقیقی بود، که لنین از انقلاب ۱۹۰۵ به عمل آورد. پرولتاریا به تنهایی قادر به فتح قدرت نیست، سربازانی که غالب آنها دهقان بودند و تزاریسیم را در فوریه سرنگون ساخته بودند، حاضر نبودند حکومتی را که نمی خواست هیچ چیز را تحول بخشد، بپذیرند. سربازان خواهان صلح بودند، دهقانان خواستار زمین و لنین به حق می گفت: اکثریت خلق با ماست. در نتیجه کنگره شوراها از فردای تصرف قدرت مشروعیت یافت.

لنین از همان دوران انقلاب ۱۹۰۵ معتقد بود که این انقلاب جنبش انقلابی جهانی را بیدار ساخته و حتی به شکلی پیامبر گونه بیداری شرق را پیش بینی کرد. واقعیت به سرعت تحولات جدیدی را پیش آورد و روسیه پس از اکتبر ۱۹۱۷ ناچار گردید به تنهایی جاده کمونیسم را بینماید. از این لحظه به بعد لنین در گرد باد حوادث و تحولات غیر منتظره قرار گرفت که با شجاعت و خلالت به مصاف آنها رفت. برنامه کمونیستی وی از هر سو زیر فشار قرار گرفت، تا جایی که بتدریج بر اثر بیماری و با توطئه از رهبری امور دور گردید و سرانجام نیز به نحوی زودرس و بدنبال یک عمل تروریستی نیمه تمام، در سن ۵۳ سالگی درگذشت.

اکنون بازگردیم به پرسش بزرگی که بطور مداوم مطرح می شود: آیا استالین در لنین وجود داشت؟ هم آری و هم نه. آری، زیرا که انقلاب دیگری بوقوع نپیوست، جامعه همان جامعه و درجینش خود باقی ماند و یک سلسله تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی درحال شکل گیری و تدارک به اجرا گذاشته شد. استالین نفی لنین یا در نقطه مقابل وی نبود، به ظاهر لنین را ادامه داد، اما درحقیقت گسست رادیکال در مفاهیم، اهداف و شیوه هدایت امور، نوعی خیانت به لنین بود!

بی شک مقدمات سیاست استالینی در فاصله ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴ شکل گرفت، اما درچارچوب شرایطی بسیارپیچیده و متضاد که هرگز نباید آن را از یاد برد. دلیل این امر از یکسو تصمیماتی بود که بر خلاق نظر لنین گرفته می شد و نمایی توان وی را در آن دوران قنادر مطلق تصور کرد، و دلیل دیگر تصمیمات اشتباهی بود که لنین خود نخستین کسی بود که آنها را مطرح کرد. مسائل فوری و فوری و تحولات اجتماعی که همه از آن اطلاع دارند نیز فشار بسیارزیادی را وارد می آورد. لنین در سال ۱۹۲۲ گفت که کمونیست ها به جای آنکه حوادث را هدایت کنند، خود بدنبال توده عظیم دستگاه بروکراتیک کشیده شده اند. بقول لنین پرولتاریا درحال "محو" شدن بود، زیرا که از یکسو قربانی نخست جنگ داخلی به شمار می رفت و از سوی دیگر با جذب دستگاه اداره کشور شده بود و یا برای خوراک به سمت زمین ها باز گشته بود. ضمن آنکه دراین دوران تمام سرمایه داری جهانی نیز علیه انقلاب متحد شده بود.

بسیار گفته می شود که لنین مبتکر سرکوب های خونین بوده است. این درست است که وی به "ترورسرخ" متوسل شد، یعنی آنچه که در سال ۱۹۱۷ امیدواری بسیار داشت که بتوان از آن پرهیز کرد، اما وی در سال ۱۹۲۰ با اشاره به تجربه انقلاب فرانسه آن را اجتناب نا پذیر دانست، زیرا که همانند انقلاب فرانسه، این دیکتاتوری "توسط یک حزب انقلابی پیروزمند که تمام بورژوازی جهانی آن را به محاصره درآورده اند به اجرا درمی آید".

در دوران جنگ داخلی که خطر مرگ برای انقلاب وجود داشت، لنین معتقد بود که دیکتاتوری پرولتاریا باید در آن واحد بسیار قاطع و درعین حال همراه با تدابیر اجتماعی، حقوقی و اقتصادی برای اتحاد با اکثریت دهقانی باشد. دستگاه پلیسی و شکل حاد و خشونت آمیز مبارزه طبقاتی در ارتباط با مرحله ای بسیار حساس برای انقلاب قرار داشت، اما بعدها از سوی استالین شکل دائمی به خود گرفت و درجهت اهداف دیکتاتورمنشانه وی به کار افتاد. به همین نحو گفته می شود که سوسیالیسم دولتی ریشه در برخی دیدگاه های لنین داشت. لنین چه در سپتامبر ۱۹۱۷ و چه در آوریل ۱۹۲۱

معتقد بود که سوسیالیسم باید بتواند تمام مردم را سازمان داده و مانند سرمایه بزرگ از مدرن ترین تکنیک ها بهره گیرد و یک "سازمان اجباری از همه مردم به شکل کمون های مصرف و تولید" بوجود آورد. دراینجا هسته های برخی از نظرات تمرکز گرا و سیستم برنامه ریزی را با موفقیت ها و زیاده روی های آن می بینیم، اما کاملاً غیر منصفانه است که لنین را متهم به پایه ریزی دکماتیسم استالینی بنماییم. لنین اگر به آثار مارکس و انگلس اشاره می کرد، هدف وی هیچگاه "کارتست" خشک آنها نبود. استالین مجموعه ای از نظریات را که به منظور اهداف آموزشی ساده گردیده بود، "لنینسم" نامگذاری کرد و آن را به کاریکاتور تبدیل کرد و به عنوان توجیه ارداه گرائی به کار گرفت. لنینیسم

بدین ترتیب به نظریه تصرف و اعمال قدرت تبدیل گردید و تحقق اهداف کمونیستی به آینده ای نامعلوم واگذار شد. درحالیکه تمام اندیشه و عمل لنین بر روی چشم انداز تحول کمونیستی متمرکز بود.

مارکسیسم و لنینیسم

بدین ترتیب وقتی که در سال ۱۹۷۹ حزب کمونیست فرانسه تصمیم گرفت "مارکسیسم-لنینسم" را به عنوان مبنای سیاست خود کنارگذارد، هدف به هیچوجه نفی لنین نبود، بحث نه بر "لنینیسم" که بر سر "مارکسیسم-لنینیسم" بود. بحث بر سر این بود که دکترینی چند طبقه که مارکس و انگلس آن را بنیاد گذارده و لنین هم بعداً چیزی به آن اضافه کرده باشد را ما دیگر نمی توانستیم بپذیریم. "لنینیسم" در تضاد با لنین قرار داشت، زیرا که مارکسیسم در آثار لنین هرگز نه به عنوان ماتریالیسم فلسفی کامل و پایان یافته معرفی شده بود و نه به عنوان یک سیستم علمی بسته و دارای انحصارچنانشول با یک سری قوانین تغییر ناپذیر و مستقل از زمان و مکان تلقی گردیده بود. برعکس خط سرخ در تمام آثار لنینی چیزی نیست جز "تحلیل مشخص از شرایط مشخص".

حزب

این اندیشه قبل از هرچیز درمورد مفهوم "حزب" صادق است. آیا این درست است که حزب "لنینی" را آن شیوه سازمانی بدانیم که در سال ۱۹۰۲ برای یک گروه کوچک انقلابیون حرفه ای مخفی تدوین شده بود، ولو اینکه این سازمان توانسته باشد کارآئی خود را در شرایط دشوار سال های انقلاب و جنگ داخلی به اثبات رساند؟ لنین برای ایجاد یک سازمان متمرکز و مبارزه جو بسیار تلاش کرد و حتی برای این سازمان از نام های نظامی استفاده می کرد. وی در سال ۱۹۲۰ حزب را پیشاهنگی می دانست که نقش رهبری طبقه کارگر را بعهده داشت، طبقه ای که باید دیگر طبقات را رهبری می کرد. این حزب به حزبی واحد تبدیل شد و دیگر احزاب سیاسی در جریان نبردهای حاد طبقاتی از صحنه حذف شدند. اما بدیهی است که این شکل از سازمان انقلابی برای خود لنین نیز جنبه ماوراء تاریخی نداشت.

همینجا و درحاشیه باید گفت که همین مطلب در مورد دیکتاتوری پرولتاریا صادق است، زیرا که دمکراسی پدیده ای ثابت و مجرد نیست و آن را باید براساس شرایط مشخص و واقعی تعریف و بر قرار ساخت. درهرحال، آیا می توان بدون آنکه خود را در شرایط کنگره دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در سال ۱۹۲۱ قرار داد، هم چنان به مفهوم ثابتی از حزب و سازمان حزبی اعتقاد داشت؟ در آن زمان مسئله وحدت حزب درمرکز مباحثات داخلی قرار داشت. شورش ناویان "کرونشات" قدرت شوروی را به خطر انداخته بود. کنگره از یکسو پایه های برنامه "نپ" (سیاست اقتصادی نوین) را تدوین کرد و از سو دیگر دو تصمیم مهم در باره مرکزیت دمکراتیک اتخاذ کرد: نخست ممنوعیت تشکیل فراکسیون (یا گرایش و جریان سازمان یافته) و دیگری انتشار بحث و نظرها برای تجزیه و تحلیل و انتقاد از سیاست و عمل عمومی حزب. تفسیر استالین از تصمیم نخست به نفی هرگونه تفاوت انجامید و تصمیم دوم هم اساساً به اجرا گذاشته نشد. انحراف از خواسته های لنین آغاز گردید.

آیا پروستریکا بازگشت به لنین بود؟

پروستریکا هدف خود را بازگشت به لنین اعلام داشت و دلیل آن را هم اعلام داشت: تلاش برای یافتن مشروعیت، انتقاد ضمنی از دوران پس از لنین و درنتیجه ادامه راه وی. صرفنظر از آنکه بعدها معلوم شد که برای بسیاری از مبتکران پروستریکا، پروژه کمونیستی لنین اهمیت چندانی نداشته، اما غیر ممکن می نمود که بتوان از همان ابتدا به عقب بازگشت و هفتاد سال تاریخ شوروی را بنام "سیاست لنین" محکوم کرد. به این ترتیب اشاره به لنین بر روی دو محور متمرکز بود: سیاست اقتصادی نوین یا "نپ" و اندیشه های بنیانگذار اتحاد شوروی در آخرین سالهای حیات وی.

"نپ" یا سیاست نوین اقتصادی در سال ۱۹۲۱ به اجرا گذاشته شد، تا بنا به گفته لنین، زیاده روی های دوران کمونیسم جنگی را بر طرف نماید. فضائی برای بازرگانی و موسسات آزاد بوجود آمد. مالیات از دهقانان جانشین مصادره مازاد گردید. این یک عقب نشینی بود که لنین آن را ضروری می پنداشت و خطرات آن را آگاهانه بپذیرا شده بود. اقتصاد تا حدودی به راه می افتاد، اما خطر قدرت گرفتن سرمایه داری وجود داشت. لنین در گزارش سال ۱۹۲۱ خود در باره "نپ" تا به آنجا پیش می رود که می نویسد، باید "براساس

بقیه ریشه های انفعال از ص ۳۳

مبارزه متنوع آنان را موجب می شود. شعار «وحدت خواهی» به ضد خود تبدیل می گردد: تشتت صفوف! «آشتی ناپذیری» به تخریب ایده آلیستی و عدم تحرک عملی می انجامد!

۲- حکم «عقب نشینی و تغییر مواضع رژیم کنونی زیر فشار توده ها»، که بلافاصله بعد از حکم نفی هرگونه تحول در رژیم، بیان شده است، با حکم زیر در همان نوشته در تضاد قرار می گیرد:

«(فشار توده ها) به عنوان عنصر «روز» محیط خارجی و پیرامونی «شب» در «چارچوب حاکمیت ولایت فقیه» در جمله اول حکم، بکلی در بررسی امکان تغییرات «حاکمیت ولایت فقیه» از نظر دورمانده است. اگر فشار توده ها می تواند موجب تغییرات شود، پس حکم «هیچگونه...» مطلق گرای بی پایه است. و لذا بررسی را به سطح یک حکم غیردیالکتیکی تنزل داده و کل نظر را به یک بررسی التقاطی تبدیل می سازد.

- تن دادن به این موضع التقاطی، گرچه «نشانه» ای از امکان شناخت را با خود دارد، اما چون این نشانه نیز در سطح و لفظ باقی می ماند و به عرصه تحلیل اوضاع راه نمی یابد، لذا قادر نیست به یک برداشت علمی ختم شود. یعنی این بررسی التقاطی، از جمله قادر نمی شود به این پرسش پاسخ دهد، که برای تداوم و تعمیق این تغییرات چه باید کرد؟ و متحدها این مرحله از تغییرات کدامند؟

۳- «با تعمیق همه جانبه بحران رژیم، مدتی است که بحث جدی در درون رهبری رژیم پیرامون بازکردن سوپاپ های اطمینان... در جریان است... از جمله در دفتر ریاست جمهوری و در میان مشاوران رئیس جمهور...»:

- این حکم نیز اعتراف مجددی است به وجود اهرم های خواستار تغییر در «درون» «شب مطلق»، و با حکم ایده آلیستی-متافیزیکی و مطلق گرای اول در تضاد است و ضمناً اعترافی است به قانون دیالکتیکی «تغییر و شدن مداوم» هر پدیده!

- حکم، هم آنچه را «بحران رژیم» می نامد، تشخیص می دهد، و هم کوشش حاکمیت برای تغییرات، یعنی عقب نشینی و انطباق خود با شرایط ایجاد شده را می بیند. اما تغییرات را، برخلاف ادعاهای قبلی خود (در حکم شماره ۲)، که آن را ناشی از فشار توده ها اعلام کرده است، یک سویه و مطلق گرایانه ناشی از عقل و درایت «رهبری رژیم» تلمذ می سازد، که گویا می خواهد «سوپاپ های اطمینان» ایجاد کند!

- بی اعتمادی به توده ها، به نفی امکان تغییرات در جامعه زیر فشار آنان می انجامد و آنها را از فعالیت بازمی دارد، زیرا گویا تا لحظه انفجار، امکان تغییرات نیست: یعنی دوری دورانی و فاجعه انگیز، که در خدمت تداوم حیات «رژیم» است!

- ترویج بی اعتمادی به تغییرات ممکن، زیرا آنها گویا تنها «سوپاپ های اطمینان رژیم» هستند - استدلالی که «ماوراء چپ» دوران سلطنت شاه سابق نیز درباره رفرف های ارضی مطرح می ساخت، یعنی محکوم ساختن توده ها به قبول نقش ناظر و غیرفعال در جامعه!

- برخورد اراه گرایانه (ولونتاریستی)-ایده آلیستی به واقعیت موجود در جامعه ایران - که به اعتراف حکم هم عامل «خارجی» و هم عنصر «درونی» تغییر (فعلاً تغییرات کمی) در آن وجود دارد و عمل می کند، و آنکه این دو قابل شناختند - در جمله بعدی به روشنی دیده می شود، زمانی که حکم این «بحث جدی» را تنها به «دفتر ریاست جمهوری و در میان مشاوران رئیس جمهور» محدود می سازد.

واقعیت آنست که این «بحث جدی» سراسر جامعه را فراگرفته است، نه فقط دفتر ریاست جمهوری را. حتی مروری گذرای نشریات چاپ داخل کشور هم می تواند این واقعیت در برابر هرعضو ساده حزب قرار دهد. چرا نویسندگان «نامه مردم» نمی تواند آنها ببینند و یا چرا نمی خواهد آنها ببینند؟ سوالی است که باید از منتشر کنندگان «نامه مردم» پرسیده شود. از جمله استغفای آیت اله مهدوی کنی از ریاست «جمعیت روحانیت مبارز تهران» که چندی پیش از برگزاری انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی اعلام شد، بعلت مخالفت او با خواست حجت الاسلام ناطق توری عملی شد، که مایل بود این «جمعیت...» را به حزب تبدیل سازد. این جدال تا حد شدیدترین کشمکش ها در تشکلهای حاکم نظیر جامعه روحانیت مبارز و جمعیت موفله اسلامی پیش رفته است و در بدنه حکومت و پیرامون آن نیز بشدت جریان دارد و موافقت ها و مقاومت های پیرامون آن به نشریات چاپ داخل کشور راه یافته و می یابد!

اگر در چنین شرایطی «نامه مردم» پایه بررسی خود را تنها بر روی شرکت «دفتر ریاست جمهوری و مشاوران» آن در این «بحث جدی» (بقیه در ص ۲۳)

مناسبات سرمایه داری موجود حرکت کرد، ضمن اینکه این مناسبات شبه سرمایه داری درحاشیه جامعه و قانونیت توسعه می یافت و به ادامه حیات کشور یاری می رساند. لنین هدف این عقب نشینی را کسب قوا «برای بدست آوردن قدرت حمله نهائی» سوسیالیستی می دانست و سیاست «تپ» را سیاست «جدی و دراز مدت» در نظر می گرفت. استالین بر همان اندیشه «بدست آوردن قوا برای حمله» تکیه کرد و از سال ۱۹۲۹ با «چرخش بزرگ» به سیاست «تپ» پایان داد و برنامه کلکتویزاسیون و تسریع صنعتی شدن را در پیش گرفت که پیامد های شومی داشت. در جریان پرسترویکا اشاره دوباره به «تپ» دو هدف را در برابر خود داشت: مبارزه با شیطانی شدن بازار از یکسو و تاکید بر شیوه کار لنین و شناخت اشتباهات و تغییر سیاست از سوی دیگر.

اطلاعات ما از اندیشه های لنین در آخرین ماه های حیات وی مبتنی بر چند نوشته است که وی توانست به نزدیکانی که به او دسترسی داشتند، دیکته کند. لنین که بر اثر بیماری و بر اثر توطئه دستگاه رهبری تحت نفوذ استالین از قدرت و تعقیب سیر حوادث کشور دور و برکنار شده بود، باید در این دوران یک تراژدی واقعی را گذرانده باشد. وی نگران از سیر حوادث کشور به بررسی خود و ارزیابی گذشته مشغول بود و در باره جهت گیری کشور به سوی سوسیالیسم می اندیشید و می نوشت. شاید وی هنوز نتوانسته بود به یک طرح و برنامه عمومی و همه جانبه دست یابد، اما در مقاله معروف خود به سال ۱۹۲۳ در باره تعاونی ها، آن را بعنوان شیوه اصلی اقتصادی-اجتماعی در آینده کشور ارزیابی کرد و متذکر شد: «تمام دیدگاه ما پیرامون سوسیالیسم بطوری بنیادین دگرگون شده است. وی این دگرگونی را چنین توصیف می کند: «ما مرکز ثقل فعالیت خود را بدرستی بر روی مبارزه سیاسی، انقلاب، تصرف قدرت و غیره قرار داده بودیم، امروز... این مرکز ثقل بر روی فعالیت مسالمت آمیز سازماندهی «فرهنگی» قرار گرفته است». او خواهان بازسازی جدی نظام اداری کشور به اثر رسیده از تزارسم بود و بنحوی آشتی ناپذیر با شوینسم روس بزرگ مبارزه می کرد. لنین انقلاب فرهنگی را بویژه برای توده دهقانان در درجه نخست اهمیت قرار می داد و گسترش تمدن را هدف و شرط گذار به سوسیالیسم می شمرد. لنین خواهان حاکمیت یافتن شناخت و درک منطقی قضایا بود و چنانکه در آخرین مقاله اش می نویسد: «تحقق این امر سالهای بسیار بسیار درازی را لازم خواهد داشت. اما مرحله تازه ای که پس از مرگ او آغاز گردید، درست برخلاف آخرین وصایا و اندیشه های وی به پیش رفت.

لنین و ما

ولادیمیر ایلیچ اولیانف- یا «الودیا» برای دوستان و «رفقا»- برخلاف آنچه که می خواهند به زور به ما بقبولانند، آن نظریه پرداز تنگ نظر و دیکتاتور نیست که آرزوهای تخیلی وی پس از بدبخت کردن یک عده ازمملت ها درهم پاشیده باشد. لنین آن پیامبر و سازمان ده خطا ناپذیر که همه چیز را دانسته و فهمیده و پیش بینی کرده باشد، نیز نیست. اما قرن بیستم را بدون اندیشه لنین، بدون آثار لنین، بدون کار و مبارزه لنین نمی توان بطور کامل راز گشائی کرد. آنچه که لنین بر زمینه اندیشه مارکسیستی انجام داده است، صرفنظر پذیر نیست. شناخت تاریخ همواره برای درک امروز و در نتیجه تدارک آینده ناگزیر است و این امر و امروز بیش از هر زمان دیگری لازم است. امروز که ضرورت تحول و دگرگون ساختن ما را می دارد تا تصویری دقیق از آنچه که بودیم و هستیم، داشته باشیم.

انقلاب اکبر واقعیت و افسانه اتحاد شوروی و آنچه که لنینسم نامیده می شود، بیش از آن بر روی کمونسم فرانسه تأثر داشته است که بتوان از داشتن درکی روشن در پیرامون آن خود را معاف پنداشت. حزب کمونیست فرانسه در واقع به عنوان بخش فرانسه انترناسیونال کمونیست - به پایه گذاری لنین- فعالیت خود را آغاز کرد، زیرا به انقلاب جهانی می اندیشید. برای ما انقلاب روس پایه گذار یک سلسله اصول بنیادین بود. احزاب عضو انترناسیونال کمونیست وظیفه ای جز آن نداشتند که این اصول را «باوریزگی های کشورهای مختلف تطبیق دهند». حزب کمونیست با آنکه وارث تمام اندیشه های مترقی فرانسه بود، اما عمیقاً مهر و نشان نخستین انقلاب پرولتری و رهبری حزب روسیه در انترناسیونال کمونیست را بر خود داشت. برخی ویژگی های ملی نظیر تأثر ژاکوینسم و غیره نیز در این امر موثر بوده اند. همه اینها نیاز به اندیشه و مطالعات عمیق تر دارد. بهر تقدیر این پرسش در مرکز بحث های کنونی پیرامون کمونسم است و لنین همراه با آنها!

همگرایی جنبش انقلابی را به کجا می برد؟

الف. آذرنگ

«ارتش های شکست خورده خوب درس می گیرند».

(لنین. بیماری کودکی چپ روی)

زمانی که کمونیست ها با ارزیابی کامل انواع وسایل، ابزار و زمینه هایی که سرمایه داری توانست با استفاده از آنها، ضربات سنگینی به اولین تجربه ساختمان سوسیالیسم بزند، و متعاقب آن، از انشعاب، تفرقه و ارتداد در جنبش کمونیستی جهانی حمایت کامل کند، جای خاصی نیز به مفهوم "چندگرایی" (پلورالیسم) داده شد. شاید هیچ نمونه دیگری را نتوان یافت، که مفهومی غیرعلمی و ضد مارکسیستی، مانند "چندگرایی" در صفوف جنبش انقلابی طبقه کارگر رسوخ کرده و چنین اثرات مخربی بسار آورده باشد. در نگاه اول "چندگرایی" نه تنها بی خطر، بلکه حتی مثبت هم به نظر می رسد.

"چندگرایی" در وسیع ترین و عام ترین شکل آن مترادف است با تنوع، آزادی، تحمل متقابل و رقابت دوستانه و متضاد با گروهای گرایشی، جزم گرایی، عدم تحمل متقابل و دیکتاتوری. "چندگرایی" در این زمینه عام دارای بار مثبت بوده و مورد پذیرش همگانی است. اما در کنار این برداشت عام، "چندگرایی" در زمینه های مختلف فلسفه، سیاست، اقتصاد و تئوری و پراتیک حزب انقلابی طبقه کارگر معانی متفاوت و ویژه ای بخود می گیرد. در عمل نیز این معانی و برداشت های ویژه هستند که بیشترین خطر را برای منافع طبقه کارگر همراه دارند. از این نظر، واژه "چندگرایی" نیز از آنجا که شبیه واژه "آزادی" است، به رغم پذیرش جهانی آن، کلمه ایست که می تواند، مانند آزادی، به سادگی مورد سوءاستفاده قرار گیرد. هنگام بحث از "آزادی" همه چیز وابسته به آن است که این واژه در چه زمینه ای استفاده شده و به عبارت دیگر، محتوی طبقاتی آن چه باشد (برای بحثی جامع درباره آزادی و محتوی طبقاتی آن نگاه کنید به "آزادی ها کلمه بزرگی است. ولی در سایه پرچم آزادی صنایع، یغماگرانه ترین جنگ ها برپا شده است و در سایه پرچم آزادی کار زحمتکشان را چپاول نموده اند" (چه باید کرد؟ منتخب آثار - جلد اول - بخش اول ص ۲۴۸)

پایه فلسفی "چندگرایی"

در ابتدایی ترین شکل فلسفی آن، "چندگرایی" اشاره به جهان بینی دارد که طبیعت یا هستی، یا واقعیت را مجموعه ای از اجزاء مستقل می بیند و نه یک ذات واحد. این فلسفه مدعی است که نمی توان واقعیت را به یک اصل یا گوهر واحد کاهش داد. فلسفه "چندگرا" در تقابل کامل با ماتریالیسم دیالکتیک است که به یگانگی گوهر جهان معتقد بوده و جهان را با توجه به ماده و اشکال آن تعریف می کند.

"چندگرایی" فلسفی علیرغم تقابل اساسی اش با ماتریالیسم، از درگیری رو در رو با آن پرهیز کرده و در عوض با پیش کشیدن مفهوم تنوع و اینکه ماتریالیست ها همانقدر محق هستند که ایده ایست ها، مساله اساسی فلسفه، یعنی رابطه شعور انسانی با جهان مادی خارج را، در هاله ای از ابهام قرار می دهد، با پرهیز از اتخاذ یک موضع کاملاً روشن در کنار ماتریالیسم و یا در کنار ایده ایسم، "چندگرایی" بدنبال یافتن راه سومی است، راهی میانه که ناگزیر متکی بر برخوردی التقاطی به جهان است.

"چندگرایی" محمل لیبرالی جامعه مدنی بورژوازی را تشکیل می دهد. طبقه سرمایه دار با تبلیغ افکار متکی بر "چندگرایی"، از یک طرف واقعیت تمرکز قدرت اقتصادی و سیاسی در این جوامع را انکار کرده و از سوی دیگر مبارزه جنبش انقلابی طبقه کارگر در جهت اتحاد همه زحمتکشان را امری خلاف منافع طبیعی جامعه وانمود می کند. طبقه سرمایه دار بدین ترتیب، از "چندگرایی" بیشترین بهره برداری را در استحکام هژمونی طبقاتی خود می کند. به گفته پرفسور "هانس هینس هولس" (H. H. Holz)، دانشمند مارکسیست-لنینیست معاصر، "چندگرایی یعنی استراتژی بورژوازی در دفاع از هژمونی طبقاتی اش" (فروپاشی و آینده سوسیالیسم - متن انگلیسی ص ۹۱)

چندگرایی و جنبش انقلابی طبقه کارگر

طبقه کارگر که وظیفه تاریخی دریدن پرده نسیرنگ "چندگرایی" طبقه سرمایه دار را به عهده دارد، متأسفانه خود از سرایت این افکار در درون صفوفش مصون نیست، چرا که بگفته "لنین" «دیوار چین این طبقه را از طبقات دیگر جدا نکرده است».

سرچشمه نفوذ افکار "چندگرایی" در جنبش انقلابی طبقه کارگر را می توان در فقدان هشیاری و ضعف ایدئولوژیک احزاب کمونیست، نفوذ مداوم افکار خرده بورژوازی در طبقه کارگر و تبلیغات مستمر طبقه سرمایه داری یافت.

... در ارتباط با جنبش چپ ایران، بدون اغراق در یک دهه اخیر "چندگرایی"، "اسب تروای" ایدئولوژیک بوده است که سرمایه داری توانسته است فعالانه برای نفوذ و تسلیم از درون بخشی از جنبش چپ بکار گیرد. گرچه برجسته ترین نمونه از نفوذ و اثرات مخرب افکار "چندگرایی" را می توان در صفحات نشریه کار، ارگان سازمان فداییان خلق (اکثریت) و سیاست های اخیر این سازمان دید، ولی باید یاد داشت که هیچ گردانی از جنبش چپ بخودی خود دارای مصونیت ذاتی و طبیعی در مقابل "ویروس" این افکار انحرافی نبوده و مصونیت موثر و واقعی را تنها می توان از طریق هشیاری کامل، دفاع از پاکیزگی ایدئولوژیک طبقه کارگر در برابر نفوذ گرایشات خرده بورژوازی و تبلیغات سرمایه داری جهانی بدست آورد.

نفوذ فلسفه "چندگرایی" در درون جنبش انقلابی طبقه کارگر، تحت عنوان بی خطر و به ظاهر "معتدانه" "همزیستی مسالمت آمیز اندیشه ها" با ارایه ترکیب درهم و برهمی از نظرات که در تقابل آشکار با جهان بینی واحد، علمی و ماتریالیستی طبقه کارگر قرار دارند، خاک در چشم این طبقه می پاشند. این سیاست اولاً در توجیه مجموعه ای از مکاتبات، نظرات و گرایش ها بکار گرفته شده و تلوینا و یا آشکارا به همه نوع نظرات غیرعلمی حقانیت می بخشد. ثانیاً از طریق قاجاق نظراتی که خلاف واقع بوده آنها قبلاً ثابت شده است، به ... بحث جنبش، حرکت بسوی جلو آن را کند می کند. نشریه "کار"، به ویژه صفحه "دیدگاه های" آن، بهترین نمونه عملکرد سیاست های "چندگرایی" است. این نشریه در شماره ۱۲۵ خود می نویسد: «آنجا که بحث و گفتگو در مورد مسایل مبهم جامعه، کشور و جنبش ما مطرح و لازم است، حرم کشیدن و تقدس بخشیدن را نمی پذیرد و این روش را به نفع شکوفایی نظرها، که ما بیش از هر چیز به آن نیاز داریم، می داند.» نظری ظاهراً معتدل و معتدانه است، ولی در عمل نشریه "کار" اکثریت نه تنها به مسایل مبهم جامعه، کشور و جنبش نمی پردازد (نگاه کنید به مقاله "دفاع از حرم گاو مقدس" - راه توده شماره ۴۶) بلکه طی آنچه هم که مطرح می شود، به غیر علمی ترین نظرات میدان داده و غیرمعتدانه ترین حملات به جنبش طبقه کارگر، دستاوردهای مبارزاتی آن در زمینه های نظری و علمی، حزب آن، حزب توده ایران را ممکن می سازد.

با توجه به سطح علمی و محتوای مباحث مطروحه در صفحه "دیدگاه های" نشریه "کار" اکثریت چند و چون "شکوفایی نظرها" در حدی خواهد بود، که از بحث هواداران نظری مسطح بودن زمین می توان انتظار داشت. خواننده خود می تواند به شماره های مختلف نشریه "کار" مراجعه کرده و گواه بر این مدعا باشد. بعنوان نمونه به نظراتی که در دو مقاله "کار" شماره ۱۲۵ و ۱۲۱ در ارتباط با موضوع بسیار مهم توسعه نوشته شده اند، اشاره می کنیم. مقاله ای تحت عنوان "صلح، دموکراسی و توسعه" در آن شماره کار می خواهیم: «برابری جنوب با سطح رفاه شمال امری است غیرممکن، که در تضاد جدی با ظرفیت های کره خاکی قرار می گیرد. بعبارت دیگر کاروان فزون خواهی نامحدود انسانی، دیوار ظرفیت های محدود کره زمین را در برابر خواهد داشت.» در "کار" شماره ۱۲۱، در مقاله دیگری تحت عنوان "توسعه، مساله اساسی امروز و فردا" می خوانیم که برنامه های توسعه باید از سرمایه گذاری روی انگیزش های مبنی بر سرخودگی و ناامیدی (بخوان جواب به نیاز توده ها) پرهیز کرده و گسترش فرهنگ سازندگی و اصلاحات تدریجی را به ...». نویسنده مقاله مزبور دلیل اصلی توسعه نیافتگی ایران را فقدان "تلاشی تعمیق یافته، درنگر و مبتنی بر تحقیق و پژوهش و ناظر به همه ابعاد و ارکان جامعه در جهت دستیابی به برنامه توسعه برای غلبه بر عقب ماندگی های دیر پای که ریشه در تاریخ و فرهنگ جامعه گسترده اند" می داند و ادامه می دهد: «...چپ که نماد سنتی آن حزب توده [ایران] بوده است، دیدی فراتر از کپی برداری از نسخه های پیچیده در آگاهی های اردوگاه های سوسیالیستی نداشته و وظیفه اش جز "تطبيق خلاق" آن بر شرایط جامعه بر عهده خود نمی دیده است».

برای نشان دادن میزان واقعی اثر این گونه "نظرات" در "شکوفایی نظرها" نیاز به هیچ توضیح اضافه ای نیست. ولی اشاره مختصر به نتایج عملی

خلع سلاح سازند و مبارزه اجتماعی را از محتوی جدی و تحول‌انگیز آن تهی و پوک گردانند» (بنیاد آموزش انقلابی ص ۴).

یکی دیگر از مظاهر و طرق نفوذ چندگرایی در جنبش کارگری گه به رد ضمنی جهانشمول بودن فلسفه مارکسیستی می‌انجامد، اتخاذ این موضع است که مارکسیسم فقط یکی از جوانب جهان‌بینی مترقی معاصر است. این نظر مارکسیسم را از یک فلسفه اجتماعی به یکی از علوم اجتماعی تنزل می‌دهد. متأسفانه این نظر می‌تواند حتی در دفاع از جهان‌بینی طبقه کارگر هم منعکس شود. بعنوان نمونه در نامه مردم شماره ۴۴۷ ضمن رد نظرات هواداران سوسیال دموکراسی چنین گفته می‌شود: «این نیروها بدون آنکه زحمت مطالعه و بررسی حوادث و انطباق آنها را با علوم اجتماعی و از جمله مارکسیسم بدهند...» و یا در «گزارش هیئت اجرایی به چهارمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران» در «نامه مردم» شماره ۴۴۶ در جهت رد سوسیال دموکراسی چنین می‌خوانیم: «نکته دیگری که به گمان ما توجه به آن حائز اهمیت است، این است که اصولاً کشورهای استبدادزده مانده ایران، آن شرایط و روابط ضروری را برای ایجاد جنبش‌های «سوسیال دموکراسی» ندارند، زیرا دیکتاتوری حتی خواهان اپوزیسیون «معتدل» نیز نمی‌باشد. ما کشوری را در تمامی منطقه خاورمیانه با شرایط مشابه ایران سراغ نداریم که در آن یک جنبش متکی بر اندیشه‌های سوسیال دموکراسی موجود باشد.

براساس تجربیات گذشته مبارزه در کشور ما چنین نظریاتی تنها برای طرح و «اجرا» در خارج از مرزهای ایران کارآیی دارند و هیچگاه تاب آزمون شرایط اختناق‌زده مین می‌را نداشته و تا هنگامیکه ایران دوران نسبتاً طولانی از آزادی‌های سیاسی را تجربه نکند، نخواهد داشت.»

نظرات فوق‌تر تنها مارکسیسم را در حد یکی از علوم اجتماعی تنزل می‌دهد (همان چیزی که سوسیال دموکرات‌ها می‌خواهند) بلکه بطور ضمنی سوسیال دموکراسی را بعنوان یک هدف استراتژیک برای زمانیکه «ایران دوران نسبتاً طولانی از آزادی‌های سیاسی را تجربه» کند نیز می‌پذیرد. هدف در اینجا نقد نظرات فوق نیست، مقصود اصلی یادآوری این نکته است که در مقام دفاع از مارکسیسم هم می‌توان به دام نظرات «چندگرایی» افتاد.

خدعه «چندگرایی» نهایتاً بر ملا خواهد شد و مبارزان توده‌ای سهم منی در تحقق این امر به عهده دارند. باید به یادداشت و هشاری ایدئولوژیک، مطالعه و بسط خلاق تئوری مارکسیستی-لنینیستی بخشی از مبارزه ماست.

بقیه ریشه‌های انفعال از ص ۳۳

قرار می‌دهد و محدود می‌سازد، ناپیگیری خود را در ارائه فاکت‌ها (اولین قدم در یک تحلیل علمی) و دوری خود را از یک تحلیل همه‌جانبه نشان می‌دهد، تا با این برخورد ذهنی، به اصطلاح «استدلال» خود در مشکوک بودن و هدایت حرکت‌های اجتماعی، که خود از آن کنار مانده است، را توجیه کند!

- براین اساس است که رشد جنبش نه ناشی از رشد تضادهای طبقاتی در جامعه، بلکه ناشی از تاکتیک‌ها و ترفندهای «سوپاپ‌های اطمینانی» رژیم است! و لابد نویسنده این مطلب برای کل جنبش‌ها نیز همین اندیشه را در نظر دارد!

- این شیوه تفکر، رشد آگاهی اجتماعی را نزد نیروهای ترقی‌خواه و حرکت هدفمند آنان را از جمله در انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی نمی‌بیند.

پایان سخن:

برداشت ایده‌آلیستی-متافیزیکی از شرایط اجتماعی ایران، فقدان یک تحلیل ماتریالیستی، یعنی تاریخی-طبقاتی، و دیالکتیکی، یعنی مشخص و بر پایه فاکت‌های پویا و تغییر یابنده موجود در جامعه، موجب می‌شود که «نامه مردم» نتواند شرایط تغییر یافته و پویای نبرد طبقاتی، اشکال متنوع جنبش نوین آزادی‌خواهی، تغییرات در جبهه ارتجاع و جبهه ترقی‌خواه-دموکرات-ملی را در ایران تشخیص دهد، متحدان تاریخی را بازشناسد و با سماعت بر موضوعی پای فشارد، که او را در جرگه آن نشریاتی قرار داده‌اند، که از مطالعه آن، شناخت جدیدی از اوضاع ایران عاید خواننده نمی‌شود.

این پافشاری ذهنی، نه ارتباطی با مواضع حزب توده ایران دارد، و نه کسی نه دوست و نه دشمن- آنرا مواضع حزب ما ارزیابی می‌کند؛ لذا کوشش «نامه مردم» برای قانع ساختن مجله «آرش» در «سازش‌ناپذیری» مواضع نامه مردم، تلاشی است در جهت پذیرش همسوئی این طرز تفکر با طرز تفکری که «آرش» را منتشر می‌کند و یا برای آن، مقاله مورد بحث را نوشته است. همین نزدیکی و قرابت است، که موجب می‌شود تا عنوان و مفهوم نهانی مقاله «نامه مردم» همان مفهومی و هدفی را در بر داشته باشد، که مقاله «آرش» دربرداشته است!

چنین نظرانی در سرنوشت نبرد طبقاتی که هم اکنون در جامعه در جریان است، ضروری می‌باشد. درست در زمانی که توده‌های زحمتکش مخالفت خود را با سیاست‌های تعدیل اقتصادی، با استفاده از همه امکانات ابراز می‌کنند و درست در زمانی که برنامه استراتژیک حزب توده ایران برای رشد و توسعه کشور و بهبود شرایط زندگی زحمتکشان، در اساسی‌ترین اصول آن مورد پذیرش نیروها و شخصیت‌های ملی درون کشور قرار می‌گیرد، این «برخورد اندیشه‌ها» با طرح مسایل انحرافی و با حمله به حزب توده ایران، خاک در چشم جنبش زحمتکشان می‌پاشند.

پیام اقتصادی دو مقاله مزبور را از «کار» به زحمتکشان ایران و سرمایه‌داری جهانی، مقایسه کنید با نظرانی که در دوران جامعه ایران درباره مساله توسعه اقتصادی و راه رشد جامعه عنوان می‌شود. در اینجا به ذکر دو نمونه می‌پردازیم. دکتر «حسین الله پیمان»، رهبر جنبش مسلمانان مبارز، طی سفر خود، در استکهلم اظهار داشت: «توسعه باید به طرف عدالت اجتماعی و سوسیالیسم پیشرفت کند... برای کشور ما، بعنوان یک کشور جهان سوم، با یک چنین سرمایه‌داری عقب مانده، برای جلوگیری از عمیق‌تر شدن شکاف طبقاتی، ست‌گیری سوسیالیستی اجتناب‌ناپذیر است» (راه توده شماره ۴۳).

مهندس علی محمد عربیانی، نماینده اردبیل در مجلس چهارم شورای اسلامی و از فعالین نیروهای مذهبی دیدگاه‌های نشریه «مبین» را که او مدیر مسئول آن است، چنین تعریف می‌کند: «طرفداری از عدالت اجتماعی، حمایت از مستضعفین، پشتیبانی از تحقق جنگ فقر و غنا، مخالفت با حاکمیت سرمایه و سرمایه‌داری» (به نقل از نامه مردم - شماره ۴۷۷).

"چندگرایی" و ایدئولوژی زدایی

«فلسفه مارکسیستی، فلسفه‌ای ست جانبدار، یعنی سمت تاریخی خاص دارد و از پرولتاریا در مقابل بورژوازی دفاع می‌کند» (زنده یاد طبری - بنیاد آموزش انقلابی ص ۸). مارکسیست‌ها همیشه مبارزه بین ایدئولوژی‌ها را در چارچوب مبارزه طبقاتی ارزیابی کرده و شیوه‌ای جانبدارانه نسبت به مبارزه برای حقیقت اتخاذ می‌کنند. «چندگرایی» مخالف اصل حزبیت و جانبدار بودن فلسفه مارکسیستی بوده و شایع می‌کند، که جانبداری مغایر با برخورد علمی به مسایل و واقعیت است. یکی از مظاهر نفوذ افکار «چندگرایی» در جنبش کارگری، ظهور پدیده ایدئولوژی زدایی است. «چندگرایی» ایدئولوژی را امری ذهنی، بدون پایه عینی و نتیجه اندیشه مجرد گروه‌ها یا دسته‌های حزبی خاص دانسته و ادعا می‌کند که باید فلسفه و علوم را از وجود هر نوع ایدئولوژی پاک کرد. ایدئولوژی زدایی در عمل به معنای زدودن ایدئولوژی طبقه کارگر و پذیرش فلسفه مورد حمایت سرمایه‌داری است. در جامعه سرمایه‌داری شعار بیطرفی و جانبدار نبودن و رها کردن ایدئولوژی از جانب هواداران نظرات «چندگرایی» در عمل نقابی است که ماهیت واقعی قدرت و استثمار را می‌پوشاند، به گفته لنین: «در جامعه‌ای مبتنی بر تقسیمات طبقاتی، مبارزه بین طبقات متخاصم، در مرحله مشخصی از تحول خود، مطمئناً به مبارزه سیاسی می‌انجامد. اصل جانبدار نبودن، یعنی بی‌تفاوتی نسبت به مبارزه بین احزاب، اما این بی‌تفاوتی برابر با بیطرفی و کناره‌گیری از مبارزه نیست، زیرا در مبارزه طبقاتی جایی برای بی‌طرف وجود ندارد. از این رو در عمل، بی‌تفاوتی در مبارزه، به هیچ وجه به معنای بیرون بودن از مبارزه، کناره‌گیری از آن، یا بیطرفی نیست. بی‌تفاوتی حمایت ضمنی از قدرتمند، از آنهایی است که حاکمند.» (سوسیالیسم و آنارشیزم - کلیات آثار - جلد ۱۰ ص ۷۹).

روند «ایدئولوژی زدایی» در سازمان فداییان (اکثریت) را بایستی از زاویه نفوذ افکار «چندگرایی» ارزیابی کرد. اعتراف جمشید طاهری پور در «کار» شماره ۱۱۶ بسیار آموزنده است، وقتی ضمن پیوستن به روند «ایدئولوژی زدایی» جایی در بین رهبران سازمان جستجو می‌کند، اعلام می‌دارد «ما یک سازمان سیاسی هستیم و سازمان سیاسی فرقه فلسفی نیست، تا برای خودش مشخصه و شناسنامه فلسفی داشته باشد.» این یعنی اعتراف به پذیرش فلسفه سیاسی-اجتماعی سرمایه‌داری.

برخلاف ادعای پیروان تازه از راه رسیده آن، پدیده «ایدئولوژی زدایی» تازه نبوده و نتیجه کشفیات نظری جدید آنها در پرتو تحولات سال‌های اخیر در جنبش کمونیستی و کارگری نیست.

حزب توده ایران از روز اول فعالیت خود درگیر مبارزه با این گرایش بوده و بیش از ربع قرن پیش، بیشتر از تشکیل سازمان فداییان، توجه مبارزین را به این واقعیت جلب کرده است که «بورژوازی و سوسیال رفرمیسم که از نقش ایدئولوژی انقلابی و جهان‌بینی انقلابی آگاهند از «ایدئولوژی زدایی» و از بیطرفی از جهت جهان‌بینی دم می‌زنند و می‌خواهند بدین ترتیب فرد انقلابی را

تجارت و خصوصی سازی

هدف انحصار طلبان است!

خصوصی سازی در ایران!

با مدیریت "اسدالله لاجوردی" عضو شورای رهبر موقوفه اسلامی در اختیار دارد. آنها قدرت کشاندن بخشی از روحانیت را، تا حد تبدیل کردن رهبر کنونی جمهوری اسلامی به سخنگوی خود را در اختیار دارند!

ادامه با توقف برنامه "تعدیل اقتصادی" در جمهوری اسلامی، اساسی ترین بحث و در واقع مرکز تمام برخوردهای سیاسی-اقتصادی است، که اکنون در حکومت و پیرامون آن جریان دارد. "جمعیت موقوفه اسلامی"، "روحانیت مبارز" و تشکل های همسو که اکنون هیأت رئیس مجلس اسلامی را با اکثریتی شکننده قبضه کرده اند، از جمله طرفداران ضرورت ادامه این برنامه و شتاب بخشیدن به خصوصی سازی است! آنها در حالیکه با شعارهای ضرورت عدالت اجتماعی در کارزار انتخاباتی اخیر شرکت کردند، در کمیسیون های مختلف مجلس همچنان سرگرم تدوین قوانین مربوط به این امر می باشند. آنها قدرت انحصاری را در جمهوری اسلامی برای پیشبردن همین برنامه اقتصادی خود می خواهند! طرح و برنامه ای که در همین شماره "راه توده" مقاومت جهان سوم را در برابر آن می خوانید و ما نیز عقیده داریم که باید بر محور همین خواست و درک عملی توده های مردم از نتایج آن باید مبارزه علیه حکومت راسازمان داد. مرتضی نبوی، سردبیر و مدیرمسئول روزنامه "رسالت" است که ارگان "ارتجاع-بازار" باز شناخته شده است. او عضو شورای رهبری "موقوفه اسلامی" است و سرانجام در مرحله دوم انتخابات اخیر، با انواع صندوق سازی ها و حمایت رهبر جمهوری اسلامی و شورای نگهبان قانون اساسی به مجلس راه یافت. او در آخرین نطق خویش در مجلس چهارم، وقتی نماینده اردبیل "انصار حزب الله" و گروه های فشار سازمان یافته توسط موقوفه اسلامی-حجتیه را دارو دسته "شعبان بی مخ" جدید معرفی کرد و گفت که همه این کارها زیر سر انجمن حجتیه است، گفت: "ای کاش مرده بودم و شاهد این نطق از پشت این تریبون مقدس نبودم!"

راه توده در شماره ۳۷ خود مصاحبه مفصل او با روزنامه "رسالت" را تحلیل و منتشر ساخت. آنچه را در زیر می خوانید بخشی از آن تحلیل و مصاحبه است، که بیانگر دیدگاه های موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز و تشکل های همسو با آن در جهت اجرای برنامه امپریالیست ساخته "تعدیل اقتصادی" است:

"... درباره بحث خصوصی سازی، ما معتقدیم که شعار این کار داده شد، ولی در عمل واگذاری کارها به مردم توفیق نداشت. (منظور از "مردم" نه مردم کوچه و بازار است، که ۹۰ درصد آنها در گذران خرج روزانه خود نیز وامانده اند، بلکه همان صاحبان نقدینگی، تجار و به ثروت دست یافتگان در جمهوری اسلامی از راه غارت کشور است)

در این سیاست ها قرار بر این بود که حجم دولت کاهش پیدا کند و راه برای عملکرد و مشارکت مردم باز شود و آن کارهائی که در حقیقت اعمال حاکمیت نیست، تا آن جا که ممکن است به مردم واگذار شود... در برنامه اول و در ضمیمه هایش تقریباً لیست شده بود، که چه شرکت ها و کارخانجاتی باید واگذار شوند، ولی این کارها انجام نشد..."

۴۵ درصد جمعیت ایران زیر ۱۵ سال

وزیر بهداشت و بهداری جمهوری اسلامی، در سمینا جمعیت و توسعه اعلام کرد که ۴۵ درصد از جمعیت ایران را افراد زیر ۱۵ سال تشکیل می دهند. در ۲۵ سال گذشته جمعیت ایران ۳ برابر و جمعیت شهر نشین ۲ برابر شده است.

نقدینگی ۱۵ هزار میلیاردی

از کل بودجه کشور، فقط ۵ درصد از طریق مالیات مستقیم تامین می شود. این آماری است که وزیر اقتصاد جمهوری اسلامی اعلام کرده است. او همچنین گفت که نقدینگی بخش خصوصی از ۱۸ هزار میلیارد در ابتدای برنامه اول به ۱۵ هزار میلیارد ریال افزایش یافته است. این نقدینگی در اختیار همان هائی است که جمعیت موقوفه اسلامی سخنگوی آنان است و آن مالیاتی هم که به دولت داده نمی شود، در جیب همین طبقه می رود. انحصار قدرت را برای ادامه همین چپاول می خواهند و خصوصی سازی را در خدمت آن می دانند. (صفحه ۲۴ را بخوانید)

موقوفه اسلامی و تشکل های همسوی با آن، که خواهان قدرت انحصاری را در جمهوری اسلامی است، سخنگوی کدام اقشار و طبقات است و در عین پایبندی به سنت های ارتجاع مذهبی و طرفداری از سرکوب بیشتر مردم و اختناق بیشتر در جامعه می خواهد مجری مطلق العنان کدام سیاست های اقتصادی در کشور باشد؟ بنظر ما این اساسی ترین سئوالی است که پاسخ به آن باید محور اتحادها و همسویی جنبه ها را تشکیل می دهد. آنها در یک کلام، طرفدار اقتصاد تجارتی و حتی اعتقاد دارند، که نفت ایران هم ثروتی است که باید با آن دست به تجارت زد. آنها، که از دل بازار ایران-بیوسه تهران- بیرون آمده و بخشی از روحانیون حاکم نیز سالهای سال از حجره و تیمچه آنها ارتزاق کرده و سر سفره آنها سیر شده اند، شبکه توزیع، نقدینگی و بازرگانی را حق مسلم خود می دانند و برای بی خبر نگاه داشتن مردم از ماهیت واقعی مسائل جاری در کشور، وزارتخانه هائی نظیر وزارت ارشاد اسلامی، کشور، رادیو تلویزیون و... را برای سانسور و گسترش اختناق در اختیار گرفته اند. مبارزه با لیبرالیسم، مبارزه با منکرات، مبارزه فرهنگی با دانشگاه ها، حمله به نشریات غیر حکومتی... همه و همه در خدمت این هدف بزرگ اقتصادی است. هدفی که برج های تهران را برپا داشته و شبکه های مافیائی (از نوع بنیاد رفسیق دوست) را شکل داده است. برای آنکه سخن مستند گفته باشیم، بخشی از سرمقاله بسیار خواندنی و مهم دبیرکل و رهبر "جمعیت موقوفه اسلامی" حبیب الله عسکراولادی را، که بعنوان سرمقاله در شماره ۳۰ دیماه روزنامه "رسالت" چاپ شده بخوانید. (۱):

"...سیاست های کلی و کلانی که از سوی مقام معظم رهبری برای اعمال و تدوین در برنامه دوم ارائه شد، بایستی در تمام برنامه ریزی های سالانه لحاظ گردد."

(عسکراولادی در این تاریخ از نتایج انتخابات مجلس پنجم اطمینان داشته و بر این تصور بوده که اکثریت مطلق را در اختیار خواهد گرفت. به همین دلیل برای این مجلس طرح و برنامه می نویسد. او در این انتخابات و از تهران کمترین رای را آورد و اصولاً به مجلس راه نیافت. گرچه حزب تحت رهبری او متکی به قدرتی که در جمهوری اسلامی دارد، همچنان مواضع کلیدی را در اقتصاد و سیاست و فرهنگ همچنان در اختیار دارد و چشم امید به انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات میان دوره ای مجلس دوخته است)

عسکراولادی در همین سرمقاله ادامه می دهد:

"...برای روشن تر شدن موضوع به ویژه برای مردم خوب و نسل جوان و نوجوان کشور، شاید برخی اشاره ها لازم و سودمند باشد. اگر در تولیدات صنعتی، برنامه ریزی ها به گونه ای باشد که هدف دستیابی به خود کفائی در تمامی زمینه ها باشد، آنها به هر قیمتی، مشکلاتی برای حال و آینده ایجاد می کند. این موضوع نمی تواند برای اقتصاد کشور مفید باشد. اگر اقتصاد ایران در برخی زمینه ها به لحاظ دارا بودن امکانات مواد اولیه و نیروی کار ارزان، توان تولید بسیار انبوهی داشته باشد (جز نفت، که سرمایه داری تجارتی ایران معتقد است آنرا باید فروخت و با پول آن جنس خرید و وارد کشور کرد!) و همین موارد نیز خریداران و متقاضیان زیادی در بازارهای جهانی به همراه داشته باشد (جز نفت ایران کدام تولید را با این مشخصات ایران دارد؟)، در چنین مواردی نباید به سایر تولیدات (جز موارد استثنائی) که هزینه های تولید آن گرانتر تمام می شود، پرداخت. این گونه محصولات را باید با قیمت ارزان تر از خارج خریداری کرد. با چنین محاسبه ای با فروش تولیدات گرانتر و خرید کالاهای ارزانتر در واقع "مزیت نسبی" ملاحظه گردیده است و هم انتفاع و هم مزایای اقتصادی نصیب کشور شده است. بنابراین نباید تصور کرد که خود کفائی در تمام زمینه ها در مسیر سلامت اقتصادی است. بلکه باید با انجام محاسبه ها و به کارگیری مدل های صحیح اقتصادی (بخوان تجارت و خرید و فروش) کشف کنیم که خود کفائی در چه زمینه ها اقتصادی و در کدام موارد به زیان ایران است؟..."

دبیرکل موقوفه اسلامی برای ۴۵ درصد جمعیت زیر ۲۰ سال ایران این نصیحت را دارد و برای تحقق این نصیحت نیز از هیچ نوع سرکوبی نه تنها پروا ندارد، بلکه همه ابزارش را هم در جمهوری اسلامی در اختیار دارد. نه فقط رادیو تلویزیون، وزارت ارشاد و اطلاعات، فرماندهان آلوده به شبکه تجارت، نظیر فرمانده کنونی سپاه پاسداران، بلکه هدایت و اداره شبکه زندان های ایران را هم

خصوصی سازی و مشکل رشد در ایران

دکتر کاظم علمداری (ایران فردا تیرماه ۷۵)

آنچه در این نوشته خواهد آمد نقد بینشی است که برنامه تعدیل اقتصادی از مجرای خصوصی سازی اقتصاد را، راه حل مشکل توسعه می شمارد. در زیر به زوایای آن اشاره خواهد شد.

بسیاری از صاحب نظران، بحران اقتصادی ایران را ناشی از گرایش سیاسی-عقیدتی و مالکیت و مدیریت دولتی بر ابزار تولید صنعتی و بنگاه های مالی دانسته، رشد اقتصادی را در گرو دگرگونی اساسی در بینش جمهوری اسلامی می دانند. این عوامل انگیزه تولید، سرمایه گذاری های بلند مدت، مشارکت علمی و فنی و بازدهی کار را پایین می آورند. غلبه دستگاه ایدئولوژیک بر اقتصاد ایران، از جمله وجود منابع متعدد تصمیم گیری قدرت، عدم استقلال دستگاه قضایی و تاروشنی در حد و حدود قانون مالکیت موجب شده است که رغبت برای مشارکت بخش خصوصی در تولید ضعیف بماند. افزون بر آن، کاهش درآمد ارزی تا حد نصف سال های پیش از انقلاب (حدود ۱۱-۱۵ میلیارد دلار در سال)، ازدیاد جمعیت، بالا رفتن سطح مصرف و افزایش قیمت کالاهای وارداتی مزید بر علت اند. از مجموعه این ویژگی ها آنچه حاصل آمده، غلبه مبادله بر تولید است و تا جایی که این دور بحران از شکلی به شکل دیگر ادامه خواهند یافت. پایان دادن به این ساختار نیازمند تحولات دیگری است که در زیر بدان اشاره خواهد شد. تداوم این وضع، منجر به کاهش باز هم بیشتر میزان تشکیل سرمایه های تولیدی (که تا یک سوم میزان آن در قبل از انقلاب رسیده است) و وخامت پرمایه تری می گردد.

دلایل گرایش سرمایه گذاری در بخش تجاری نیز روشن است. نرخ بالای سوددهی (بخش تجارت تقریباً دو برابر بخش صنعت و کشاورزی سود می دهد)، پایین بودن درجه ریسک، مواجه نبودن با مشکلات کار و کارگری، فرار آسان از پرداخت مالیات، بی اعتمادی نسبت به توانایی دولت در حل مشکلات مالی، بسانکی و ارزی و از همه مهمتر برگشت کوتاه مدت سرمایه گذاری در این بخش است که نه تنها سرمایه را از گزند ناهنجاری های ناشی از تحولات ناشناخته حفظ می کند، بلکه انتقال آن را به بخش های سودآورتر نیز ممکن می سازد.

نتایج عمومی حاصل از این ساختار عبارت اند از: کسری بودجه، تورم، افزایش بدهکاری های ارزی، رشد بیکاری، قطبی شدن بیشتر جامعه و فقر عمومی است. این معضل با سیاست های تابه کنونی حاکمیت و شالوده فکری حاکم بر آن و در محدوده قواعد انحصاری و عقیدتی، ولو آن که از بعد اقتصادی رشدی هم حاصل شود (مثل دوره دو ساله برنامه اول) کوتاه مدت است و به زودی واکنش منفی نشان می دهد (مثل بحران تومی سال ۱۳۷۵). چرا که رشد اقتصادی دو ساله اول "برنامه اول توسعه"، نه ناشی از سیاست های تعدیل اقتصادی، که نتیجه تجاوز نظامی عراق به کویت و جنگ پیامد آن بود. این حادثه فرصت پیش بینی نشده ای برای فروش نفت و افزایش درآمد ارزی ایران را تا حد ۴ میلیارد دلار فراهم کرد. حل مشکل رشد منوط به تحولی بنیادین، همه جانبه و درازمدت در جهت بازسازی و نوسازی ساختار تولید، و همچنین رفع مشکلات سیاسی و اجتماعی مربوط بدان است. شیر بی یال و دم و سر، شیر نخواهد شد! اگر چه باید اذعان داشت که راه نه آسان است و نه هموار، ولیکن ناشناخته نیست. می توان بسیاری از مشکلات ساختی کنونی را از طریق مدیریت متعهد به نیازمندی فطری، منافع ملی، مستقل از حصارهای عقدتی، فارغ از منافع گروهی و با شرکت صاحب نظران علمی و فنی گشود و از همه مهمتر، پایان دادن به تفکر و جو "انقلاب مادام العمر است." نمی توان به اقتضای زمان و موقعیت، نهادهایی را با صفت انقلابی متمایز و مافوق قانون قرار داد و انتظار داشت که مناسبات اقتصادی به روندی عای برگردد. چرا که انقلاب یعنی حضور چندگانه قدرت و وضعیت استثنایی. اما جامعه باید خصوصیات یک "جامعه مدنی"، به معنای دقیق آن، تجربه کند. از جمله دولت باید از دیگر سازمان های اجتماعی منفک گردد و نقش خود را به عنوان مجری قانون ایفا نماید. در حالی که امروز اکثر سازمان های اجتماعی موجود، دولتی اند. در این صورت دولت نمی تواند به نمایندگی از کل جامعه حافظ حقوق و منافع کلیه شهروندان باشد.

فرای اثرات انقلاب، ضعف تولید در ایران، ناشی از اعمال نفوذ "حاکمیت" به نفع گروه اجتماعی خاص، یعنی به نفع طبقه سرمایه دار جدید است. مشکل، تنها اعمال نفوذ دولت در اقتصاد، یا اقتصاد دولتی نیست، مشکل طبقه سرمایه دار جدید است. این طبقه جای طبقه سرمایه دار بزرگ زمان شاه را گرفته است. افرادی مانند فاضل خداداد و همدستانش از این گروه اند، که با استفاده از رابطه نزدیک خود با برخی بنیادهای انقلابی به ثروت های سرشاری دست یافته اند. این زائده ربطی به اقتصاد دولتی ندارد. این گروه صاحب امتیاز از انگیزه پیشرفت ملی بسیار ضعیفی برخوردار است. آنچه این گروه بدان می اندیشد سود است و بنی. در شرایط کنونی، بدون آنکه نیاز به ذکاوتی خارق العاده باشد، آسانترین و کوتاه ترین راه دستیابی به آن مبادله است، نه تولید صنعتی. بنابراین دقیقتر آن است که مالکیت دولتی را از مالکیت بنیادهای انقلابی جدا نمود. برای موفقیت و پیشبرد طرح توسعه، باید کلیه امکانات این نهادها در اختیار مستقیم دولت قرار گیرد. کلیه کسانی که زیر پوشش حمایتی این نهادها هستند، همچنان از حمایت کامل دولتی نیز خوردار باشند. این تحول در حالی که هیچ گونه تغییری در وضع نیازمندان به کمک این بنیادها ایجاد نمی کند، جهش عظیمی به سوی یگانگی، کنترل قانونی و قابل پیش بینی و پیشگیری اقتصاد به وجود می آورد.

تصور می رود که پس از گذشت هفده سال از انقلاب، وقت آن رسیده باشد تا با نگاهی انتقادی دلایل عقب ماندگی اقتصاد ایران را وارسی کنیم. بی آن که بخواهیم الگوسرمداری کورکورانه نساییم، برای درک درجه این عقب ماندگی کافی است نگاهی مقایسه ای به وضعیت کشورهای مشابه ایران - چون کره جنوبی- بیندازیم. اقتصاد ایران از نظر پیشینه تاریخی حداقل از زمینه رشدی در حد کره جنوبی برخوردار بوده است. کره جنوبی با درآمد ناخالص ملی ۳۶۵ میلیارد دلار در سال گذشته و با ظرفیت رقابتی بالا هم چنان به این روند ادامه می دهد. در حالی که هم اکنون ... کل تولید ناخالص داخلی در ایران اندکی بیش از ۶۰ میلیارد دلار برآورد می شود. (تولید ناخالص ملی کره جنوبی در سال ۱۹۶۲ فقط ۲ میلیارد دلار بود). باید دلایل بازماندگی رشد اقتصادی ایران را به درستی شناخت. تا به جای ارائه راه حل، مشکلی را با مشکل دیگر جا به جا نکنیم.

تا این مرحله، آشنایان به مشکلات توسعه و رشد اقتصادی ایران کم و بیش متفق القولند. ولی آنچه کمتر روی آن یگانگی وجود دارد چگونگی رفع مشکل و پیشبرد رشد اقتصادی و در نتیجه طرح توسعه است. بسیاری از کاشنان سرخورده از تداوم بن بست، یا مشکل اساسی و ریشه ای را به روشنی نمی بینند و یا آن که با آگاهی بدان به تبع از سیاست مد روز تسلیبالیسم غرب، طرح تغییر ساختاری تعدیل اقتصادی را از طریق خصوصی سازی آنچه در کنترل دولت است، پیشنهاد می کنند. مختصر آن که از دید آنها تمام مشکل "دولت" و تمام راه حل نیز "بازار آزاد" است، بی آن که سرشت دولت ها به درستی به حساب آیند. انگار نه آنکه بسیاری از کشورهای صنعتی پیشرفته جهان خود به درجات مختلف، برآیند اقتصاد مختلط اند و هنوز راه حل بهتری برای تعدیل جامعه نیافته اند.

این نظرگاه، با توجه به ناتوانی های دولت در ایران در زمینه اقتصادی، ظرف سال های پس از انقلاب، به دلیل بستن دست و پای خود در صدور ایدئولوژیک و منافع گروهی و پی بست حاصل از آن، جاذبه ویژه ای می یابد، تا شاید بدون آن که دست به ترکیب نهادی کنونی حاکمیت زده شود، مشکل اقتصاد حل گردد. ولی این ارزیابی شتابزده که مورد استقبال دولت واقع گردیده و محور برنامه دوم توسعه نیز شده است، طی دو دهه آزمون در جوامع رشد یابنده دیگر، اگر به رشد اقتصادی هم دست یافته باشد، در امر توسعه ناتوان و مردود بوده است. نتایج منفی این برنامه هم اکنون پیش روی ماست. نباید با نادیده انگاشتن آن، راه آزموده ای را بازآزمود.

مثلاً اجرای طرح خصوصی سازی در کشور بولیوی که یکی از نمونه های موفق آن در آمریکای لاتین است، زیر نام نپ (NEP) در سال ۱۹۸۵، طی ۴ سال نرخ بیکاری را تقریباً دو برابر کرد. (از ۵٫۸ به ۱۰٫۲). این به اصطلاح "معجزه بولیوی" کاهش تورم را از طریق ادغام اقتصاد در صادرات کوباکین به دست آورد، بی آن که به عواقب اجتماعی آن توجه گردد. دولت بولیوی برای پیشبرد اهدافش پیشاپیش بسیاری از سندیکاهای کارگری را بست و رهبران آنها را به تبعید داخلی فرستاد. نمونه موفق دیگر و شکل قاطعتر پیشبرد رشد اقتصادی حکومت نظامی ژنرال پینوشه در شیلی بوده است.

در رشد اقتصادی و سیاست تثبیت دو نکته باید در نظر باشد: نخست آن که موتور حرکت رشد اقتصادی در آموزش عمومی، حرفه ای، تخصصی و فنی است. دوم آن که رشد، آنچنان که بسیاری از منتقدان نیز اذعان داشته اند، باید چهره ای انسانی داشته باشد. بنابراین دولت نه تنها باید در زمینه هایی چون آموزش همگانی حرفه ای، بهداشت عمومی، تغذیه، تنظیم

سرکوب مردم اعتراضات را خاموش کند و روی حقایق سرپوش گذارد. دوم، مردم را در فرایند تحولات و مشکلات جامعه شریک نماید. عقل سلیم راه دوم را پیشه می‌کند. در ادامه خصوصی سازی برای رشد و شناور کردن ارز، ارزش پول به ناچار کاهش می‌یابد، تسا زمینه برای رقابت و صادرات افزایش یابد. نظریه و تجارب خصوصی سازی نشان می‌دهد که این سیاست بسا حذف مالیات‌های گمرکی، بهره بانکی قابل انعطاف، پائین آوردن ممانعت‌های تجاری و تشویق سرمایه‌گذاریهای خارجی برای بالا بردن زمینه تولید تعقیب می‌شود، چرا که شرط موفقیت این برنامه افزایش صادرات است. اما در شرایطی که بخش تولید قادر به پاسخگویی نیازمندیهای داخلی و در نتیجه رقابت آزاد بسا کالاهای مشابه وارداتی نیست، چگونه می‌توان صادرات را بالا برد؟ درست است که با کاهش ارزش پولی، تقاضای واردات نیز کاهش می‌یابد، ولی این امر همزمان ارزش تمام شده کالاهایی که به واردات وابسته اند را نیز افزایش می‌دهد. کاهش ارزش پولی با رشد تورم خنثی می‌شود، و امر صادرات را بازم ناممکن می‌سازد و مشکلات داخلی را نیز دو چندان می‌کند. تکیه رشد روی افزایش صادرات کالاهای غیر صنعتی و سنتی نیز موقتی و مرحله‌ایست. حتی در صورت تداوم رشد بسیار محدود و با تحول اقتصادی و رقابتی جهان و نیازمندی به ارز خوانائی ندارد. مختصر آن که برای رفع کسری موازنه پرداخت خارجی و راه اندازی و نوسازی صنایع نمی‌توان فقط به صادرات سنتی چون فرش و خشکبار متکی شد. این سیاست فاقد آینده نگری استراتژیک است. تضمین رشد مداوم باید از طریق سیاست صنعتی کردن تولید برای پاسخ به مصرف داخلی، اشباع بازار و صادرات آن صورت گیرد. تکیه روی صنایع سنتی، همانند محور دانش کشاورزی نسبت به صنعت، محدود، کوتاه مدت و خارج از کنترل است.

تجربه کشورهای تازه صنعتی شده و ژاپن نشان می‌دهند که بخش تولید با حمایت قاطع دولت ابتدا باید به درجه‌ای از رشد برسد، که بازار داخلی را اشباع کند و با دستیابی به سطحی از کیفیت و استانداردهای بین‌المللی قادر باشد با استفاده از دستمزدهای پایینتر به صورت کالا بپردازد. خصوصی سازی در چنان وضعیتی که به رشد طبقه متوسط بیانجامد، خطری برای جامعه به بار نمی‌آورد. چرا که از یک طرف دولت منابع جدیدی برای تامین هزینه های رفاه اجتماعی یافته است. حتی بخشی از این هزینه ها مستقیم و غیر مستقیم به بخش خصوصی واگذار گردیده است. از طرف دیگر رقابت داخلی و خارجی همواره سطح تولید و کیفیت کالا را بالا می‌برد و سبب می‌شود که صنایع دولتی انحصاری نشوند و دیگر این که مصرف کننده کالاهای خارجی را انتخاب نکند.

در حالی که خصوصی سازی و از جمله سیاست تجارت آزاد آن، در شرایط درهم ریختگی وضع تولید صنایع در ایران، فرسودگی ماشین آلات و مدیریت ضعیف، دیوانسالاری، فساد اداری، ضعف طبقه متوسط نوین و نفوذ طبقه سرمایه دار جدید با توانائی پولی بالا که آماده بهره برداری از فرصت های طلایی دیگر برای انباشت بیشتر ثروت از منابع غیر تولیدی است، اضرار منفی عمیقی به دنبال خواهد داشت. این سیاست موجب کاهش ارزش پول و در آخر پائین آمدن توره خرید مردم می‌شود، یعنی اجرت واقعی کار کاهش می‌یابد و باز درصد بیشتری از نیروی کار به زد و بندهای مالی کوچک و بزرگ یا شغل‌های کاذب پناه خواهند برد.

از طرف دیگر با کاهش توان مالی مردم، توانائی خرید کمتر می‌شود. درآمدها اگرکفاف دهد، به اجبار صرف نیازمندی‌های اولیه، مثل غذا، پوشاک و مسکن می‌گردد و از توجه عمومی به آموزش که اساس رشد استراتژیک است، کاسته می‌شود. گذشته از این مصائب، آلودگی محیط زیست و حذف بیشتر زنان از عرصه کار به دلیل بالا گرفتن رقابت در بازار آزاد، از جمله عارضه‌های جانبی این طرح است. هم اکنون خصوصی سازی‌های شتابزده در اروپای شرقی و روسیه که از لحاظ صنعتی به مراتب پیشرفته تر از ایران اند، سبب رشد سریع بیکاری، به ویژه بین زنان و افزایش فقر، کاهش بازار بهداشت و آموزش عمومی شده است. رشد و قدرت گیری مجدد احزاب چپ در این کشورها نتیجه کارنامه خصوصی سازی و نارضایتی عمومی از کارائی اقتصادی و اجتماعی این طرح است.

نمی‌توان بدون توجه به این نتایج در کشورهای امریکای لاتین تا افریقا و کشورهای سابق بلوک شرق، راه خصوصی سازی را برای ایران مفید دانست. نباید مشکلی را با مشکل دیگر جاذبه کار کرد... حاکمیت باید براساس مطالعات، بدون شعار و گرویدن به پوشش‌های سیاسی و عقیدتی و طفره رفتن به زیرنام انقلاب، منافع ملی و آینده ایران را در نظر بگیرد و براساس آن برنامه ریزی کند.

خانواده و نابودی فقر و بخش زیربنایی اقتصاد سرمایه گذاری جدی نساید، بلکه سیاست توزیع ثروت و تعادل درآمد را به سود طبقات مرفه رها نکنند، یعنی بعد اجتماعی رشد یا رفاه اجتماعی جامعه را نیز شامل شود. در حالی که برنامه خصوصی سازی و تطبیق ساختاری اقتصاد خواهان حذف یا کاهش بودجه این خدمات است. در اصل موفقیت احتمالی آن در برابر این تفسیر و دگرگونی‌های دیگری در این راستاست. در حالی که رابطه مستحکم بین توزیع متعادل ثروت و درآمد و رشد سریع اقتصادی غیرقابل اجتناب است. نقش آموزش و سوادآموزی، به ویژه سوادآموزی زنان در رشد اقتصادی، مرکزی است. همان طوری که کارایی تولید وابستگی نزدیکی به بهداشت عمومی جامعه دارد.

رقابت آزاد مطلق و نقش بازار عرضه و تقاضا برای اختصاص دادن خود به خودی منابع، به ویژه منابع کمیاب، در جهت رشد کافی نیست. نقش دولت، به ویژه در شرایط کنونی ایران، با برآورد ۵۰ درصد جمعیت زیر خط فقر، ضروری است. باید سرمایه گذاری دولتی در حوزه تسهیلات زیربنایی، عمران، صنایع کلیدی، خدمات و آموزش از یک طرف برای آماده سازی نیروهای بالقوه جامعه در تولید و از طرف دیگر نرخ برگشت سود در تولید را بالا برد و از طرف دیگر کیفیت و توان شرکت طبقه متوسط جامعه را در فراگرد تولید با هدف نهایی صادرات محصولات صنعتی تضمین کرد. و این بدون حمایت دولت در اوضاع و جو بی اعتمادی نسبت به آینده اقتصادی برای این اهداف، عملی نیست. مدل موفق بازار آزاد غربی، یعنی و نهادن توسعه در نهاد بازار، برای کشورهای رشد یابنده مثل ایران نمی‌تواند کارائی مساوی داشته باشد. بازار همیشه جنبه خود تنظیمی کامل ندارد. دولت باید نقش ایفا کند. اما این نقش با بذل و بخشش‌هایی که زمینه ساز سوء استفاده های مالی و سیاسی می‌شود، کاملاً متفاوت است. در وضعیت کنونی ایران پیش از آنکه خصوصی ساز کارساز باشد، غیر ایدئولوژیک کردن حاکمیت، پایان بخشیدن به مراکز متنوع قدرت، جایگزینی مدیریتی کاردان و خلاق، رفع فساد اداری از طریق اجازه شرکت مستقیم مردم در قدرت سیاسی بدون ملاحظات عقیدتی و به کارگیری مکانیسم‌های دموکراتیک تدرت لازم است... سیاست خصوصی سازی و تثبیت رشد سبب خواهد شد که ارزش پول باز هم کاهش بیشتری یابد. کاهش ارزش پول داخلی خود یکی از اهداف این طرح برای گسترش صادرات است. کنترل هراسان، قاطع و صرفه جویی های ارزی متعاقب آن در این زمینه در سال جاری نشان داد که جامعه ایران تاب چنین دگرگونی را ندارد، چرا که به دلیل گفته شده در بالا، خصوصی سازی و تجارب آزاد مطلق باعث فرار بیشتر سرمایه می‌شود، نه جذب آن. در نتیجه ارزش پول بیشتر کاهش می‌یابد. منتقدان به این سیاست و در عین حال طرفداران برنامه تعدیل اقتصادی، بر دولت ایران خرده می‌گیرند که این تصمیم، عقب نشینی از اصول این طرح است و نساید آن را فدای مصلحت‌های آتی کرد... اما درواقع باید هم منتظر چنین واکنش‌هایی بود. خانم "سی پائر" (یک کارشناس امور اقتصادی در جهان سوم) در بررسی جنبه های سیاسی دیون کشورهای جهان سوم تاکید می‌کند که به دنبال اجرای کامل طرح تعدیل اقتصادی، کشورهای جهان سوم، از سال ۱۹۸۲ تاکنون به صادر کنندگان خالص ارز به کشورهای پیشرفته صنعتی بدل شده‌اند. چنین است که فاصله درآمد بین طبقات فقیر و غنی در سطح ملی و بین المللی دهها برابر افزایش یافته است.

مشکلات کنونی اقتصاد ایران ناشی از عدم آزادی نهاد بازار نیست. طبقه سرمایه دار جدید از قبل همین آزادی بازار و تجارت و سیاست پشتوانه آن به موفقیتی کاملاً استثنائی و بی نظیر دست یافته است.

از طرف دیگر سیاست مهار کنونی نیز نمی‌تواند دائمی باشد، زیرا با کنترل تجارت و در نتیجه عرضه، تقاضا بطور مصنوعی بالا خواهد رفتن، بی آنکه زمینه و نیاز مصرف بالا رفته باشد. تقاضا نه دلیل کاهش عرضه، بلکه به علت کنترل آن، افزایش می‌یابد. این سیاست خواه ناخواه روی بازدهی کشاورزی نیز اثر منفی می‌گذارد و تولید را کاهش می‌دهد. به دنبال آن واردات نیازمندی‌های غذایی را مثل واردات کالاهای واسطه‌ای و مصرف دیگر، بیش از پیش ضروری می‌سازد. در هر دو حالت، چه خصوصی سازی و چه کنترل تجارت، تورم بالا می‌رود و ریال تضعیف می‌گردد، زیرا با سیاست بازسازی، از جمله تجارت آزاد به دلیل ضعف تولید و نیازمندی به کالاهای واسطه‌ای، واردات و تقاضا برای ارز خارجی افزایش می‌یابد. کنترل تجارت نیز تقاضا را بطور مصنوعی بالا می‌برد و تورم می‌آفریند.

سیاست تثبیت منوط به پائین آوردن تقاضای عمومی و در شرایط رشد سریع جمعیت کنترل جدی آن و پائین آوردن مصرف است که برنامه ای دراز مدت می‌باشد. در کوتاه مدت، برای مبارزه با تورم، دولت مجبور است بودجه خدمات عمومی را کم کند که این اقدام نارضایتی مردم را به همراه خواهد داشت. برای جلوگیری از گسترش نارضایتی دو راه بیشتر وجود ندارد. یکم، با

امیر طاهری: فرصت حمله به ایران را نباید هدر داد!

امیر طاهری، که در زمان نخست وزیری "هویدا" برای چند سال سردبیر کیهان و سالها از مسئولین کیهان انگلیسی دوران شاهنشاهی بود، طی مقاله‌ای در "هرالد تریبون" که ترجمه فارسی آن در کیهان چاپ لندن چاپ شده، هم‌آهنگی اروپا را با آمریکا، برای حمله نظامی به ایران را توصیه کرده و می‌نویسد:

چماق آمریکا و هویج اروپا جداجدا کارگر نمی‌شود. ملاهای تهران با توسل به بازی کهنه جنگ سرد، یعنی به کار انداختن یکی از قدرت‌های بزرگ بر ضد دیگری ممکن است سال‌های دیگری با همین جان کشیدن به حکومت ادامه دهند!

امیر طاهری در اوج وطن پرستی و دفاع از استقلال ایران در برابر آمریکا می‌نویسد: "...هم اکنون نوعی فضای سرخوردگی در واشنگتن احساس می‌شود. (سرخوردگی از اوضاع ایران) امکان حمله نظامی به ایران از اتاق‌های در بسته دیپلمات‌ها به ستون روزنامه‌ها درز کرده است، ولی حتی چنین حمله‌ای اگر به طور انفرادی صورت گیرد تأثیری در تغییر رفتار جمهوری اسلامی نخواهد گذاشت... قانون داماتو به پرزیدنت کلینتون ۹۰ روز مهلت می‌دهد که اقدامات خود را با متحدان آمریکا هماهنگ سازد. این فرصت نباید در بگومگوهای دیپلماتیک دو سوی اقیانوس هدر رود!!"

شاهنشاهی، که گوش به فرمان ژنرال "هويزر" آمریکایی، مانند پدرش "رضاخان" به دستور انگلیس‌ها، از ایران خارج شد، سردبیر و روزنامه نگاری شایسته تر و وطن دوست تراز این می‌توانست داشته باشد؟ دارو دسته پهلوی‌ها، قصد دارند از هواپیماهای نظامی آمریکا، همراه مستشاران اسرائیلی پیاده شوند و لاید گزارش نویس و خبرنگار این ورود مجدد به ایران، امثال امیر طاهری خواهند بود!

سازش با جمهوری اسلامی

حاشیه پرداز کیهان لندن نیز در صفحه آخر شماره اول مرداد ماه گذشته، با چند ستون فاصله از توصیه نامه امیر طاهری همین خط مشی وطن دوستانه را دنبال کرده و برای نشستن در همان هواپیمای نظامی آمریکایی که قرار است اردشیر زاهدی، اشرف پهلوی و بقیه را به تهران برده و به تاج و تخت برساند، می‌نویسد: "...دور از احتمال دانسته نمی‌شود که پرزیدنت کلینتون، در آستانه انتخابات، با وارد آوردن یک "ضربه سمبلیک" به جمهوری اسلامی (در حقیقت تجاوز نظامی به خاک ایران و بمباران میهن ما) بخت انتخاب خود را بالا ببرد. همان ناظران عقیده دارند که اسرائیل به یک "گزیدار نظامی" جدی می‌اندیشد. به عقیده همین ناظران، آمریکا و اسرائیل به رغم همه ناهمدستانیهایی که دارند، در این باره همدستانند که هرتلاشی برای رسیدن به سازشی سیاسی با جمهوری اسلامی (صحبت نه بر سر سرنگونی، بلکه ضربه نظامی به ایران برای زدوبند بیشتر با سران حکومت در جمهوری اسلامی و تسلط بر ایران است، که طبعاً منفورترین جناح‌های حاکم و طرفداران صفت و سخت سرمایه داری تجاری در این جمع قرار دارند) باید از یک پشتوانه نظامی برخوردار باشد. بدین معنی که در صورت اقتضای ضرورت، نیروی نظامی به کار گرفته شود..."

(وطن دوستی و استقلال طلبی، بیش از این که کیهان لندن مبلع آنست؟)

فرح دیبا، همسر محمد رضا، که نقش سخنگوی بخشی از سلطنت طلب‌ها را بر عهده دارد، اخیراً مصاحبه‌ای با یکی از ندیمه‌های سابق خود، منصوره پیرنیا "کرده است. او در این مصاحبه، که در کیهان لندن چاپ شد، از جمله گفت که باید به درون کشور نگاهی دوباره انداخت، هرچه بشود در آنجا می‌شود. این کشف تازه، بدنبال انواع طرح‌های سلطنت طلب‌ها برای بازگشت به ایران، از جمله به کمک حمله نظامی عراق به ایران، بیان می‌شود. نتایج

انتخابات اخیر مجلس اسلامی، بدون تردید دریچه‌های نویسی را در برابر چشم‌های این طیف نیز گشوده است!

یکی از سرمقاله نویسی‌های کیهان لندن، بنام "نادرکوشان" یک شماره پس از انتشار مصاحبه "فرح دیبا" این نگه، به داخل کشور را، نه با نگاهی به جنبش مقاومت مردم، بلکه با انگیزه سرار کردن توسط‌ای برای جنبش تنسیر کرده و در صفحه ۶ کیهان لندن اول مرداد ماه می‌نویسد: "...پیش‌پسند نبود که علیاً حضرت فرح پهلوی (ایشان هنوز در روی نیمه اول دهه ۵۰ بسر می‌برد) در آخرین مصاحبه خود با "کیهان" گفت، هر اتفاقی که باید بیفتد، (از در) درون کشور خواهد افتاد. از این سخن (لاید همچنان ملوکانه و فقیهانه) نباید سرسری گذشت. این سخن فقط یک آرزویابی منفی از نیروهای سیاسی خارج از کشور نیست، بلکه حاوی این دعوت نیز هست که به درون کشور باید نگاهی دیگر افکنده شود."

سرمقاله نویسی صفحه ۶ کیهان لندن این نگاه به درون را که هیچ ارتباطی با جنبش مردم برای آزادی و عدالت اجتماعی ندارد، اینگونه توضیح می‌دهد: "...اکنون پرسش این است: آیا در ایران یا در میان ایرانیان آن اراده‌ای وجود دارد که بتواند چون دستی نیرومند از آستین تاریخ برون آید و وزنه‌ای را که بی حرکت بر زمین مانده است بردارد؟... چنین اراده همواره در سرداران یا رهبران بزرگ به ظهور می‌رسد... در اینجاست که یک ندای درونی به "مرد سرنوشت" نهیب می‌زند که: یا اکنون، یا هرگز..."

نقش کیهان لندن را نباید فراموش کرد!

این اندیشه‌های مسموم، طی سالهای گذشته، توانسته است، در مهاجرت به درون بسیاری از احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران رسوخ کرده و به نوعی شناخت و آرزویابی از تحولات ایران و جهان تبدیل شود. برای نیروهای مترقی ایران، امکانات تبلیغی و ترویجی مانند گذشته فراهم نیست، رسانه‌های گروهی فارسی زبان یا تحت هدایت مستقیم همین اندیشه‌ها قرار دارند و یا متاثر از آن هستند. برای این نیروها چاره‌ای جز افشاگری در همان حد و حدودی که امکاناتشان اجازه می‌دهد، باقی نمانده است. در غیر اینصورت وابستگی مستقیم و غیر مستقیم این سازمان‌ها و احزاب در بحرانی ترین لحظات سرنوشت ساز، حداقل به افرادی گنج و بی اراده تبدیل خواهند شد که با موج به حرکت در خواهند آمد. همین است که ما پیوسته نوشته و گفته ایم که از نقش کیهان لندن و رادیو اسرائیل نباید غفلت کرد!

در ایران چه خبر است؟

ببینیم آن مسائلی که نویسندگان کیهان لندن و فرح دیبا را، پس از سالها تبلیغ انواع خواب و خیال‌ها، تشویق و ترغیب و تحریم‌ها، که آخرین آن پرچمداری تحریم انتخابات اخیر مجلس بود، به نگرشی نوین به اوضاع داخل کشور واداشته است، کدام است و هیچ ارتباطی با اندیشه‌های طرفداران بازگشت سلطنت به ایران و تشویق آمریکا برای حمله نظامی به خاک میهن ما دارد؟

از همان کیهان لندن اول مرداد ماه، اما نه از قول گزارش نویس‌های ایرانی آن، که از نشستن پای رجز خوانی‌ها و قصه‌های تکراری زمامداران نظام شاهنشاهی و پرکردن صفحات خود خسته نشده‌اند، بلکه از قبول گزارش نویس‌های غربی بخشی از یک گزارش را بخوانیم. این گزارش را فرستاده مجله "نول اسپرواتور" فرانسه، به ایران تهیه کرده و در آخرین شماره آن (۱۵ اوت ۹۶) چاپ شده است. گزارش نویس از جمله می‌نویسد:

مجله زنان نایاب شد!

"مجله زنان" به سال چهارم انتشار و شماره بیست و هفتم خود رسیده است. این مجله توسط "شهلا شرکت" یکی از زنان فعال انقلابی و مذهبی ایران بنیان گذاشته شده است و تعبیری از اسلام را که به زنان آزادی بیشتر می‌دهد ارائه می‌دهد. مجله زنان پس از انتخابات اخیر مجلس و حمایتش از چند تن از کاندیداهای زن آشکارا به مجله‌ای سیاسی تبدیل شده است. تمامی ۱۵ هزار نسخه آن شماره مجله که عکس و مصاحبه "فائزه هاشمی" دختر رئیس جمهور بر روی جلد آن چاپ شده بود نایاب شد و مجله به چاپ دوم رسید. در این مجله گاه مطالب شگفت آور دیده می‌شود..."

"...در کشوری که دارای ۲۶ میلیون جوان زیر ۲۰ سال است (۴۰ درصد جمعیت) حکومت امکان کنترل همه چیز را ندارد... با اینحال مردم ایران قصد انقلاب ندارند. از خشونت خسته شده‌اند..."

اعتصاب کارگران نساجی در ترکیه

کارگران کارخانه های منسوجات "اولخ" در شهر "آنتب"، در نزدیکی مرز سوریه قرار دارد، دست به اعتصاب زده اند. جمع اعتصابیون نزدیک به ۲۰ هزار کارگر نساجی اعلام شده است. فرماندار منطقه و ارتش و پلیس ترکیه این اعتصاب را غیر قانونی اعلام کرده اند، اما علیرغم این اظهارات مقامات ترکیه اعتصاب ادامه یافت. در این منطقه سندیهای کارگری وجود ندارد و هر نوع تشکل کارگران ممنوع است و به همین دلیل تمامی مخارج اعتصابیون از طریق صندوق کارگری ممکن نیست و کارگران بطور مخفیانه همیاری لازم برای این اعتصاب را سازمان داده اند. گزارش های دریافتی حاکیست که کارگران بمنظور هدایت و سازماندهی اعتصاب، انجمنی بنام "خودسازی کارگران منسوجات" را تشکیل داده اند و با جمع آوری کمک های داوطلبانه و با برپا داشتن آشپزخانه های تغذیه برای کارگران اعتصابی و خانواده آنها توانستند خدمات اعتصاب را سازمان بدهند.

تولیدات کارخانه های این منطقه عمدتاً با قیمت های بسیار نازل در بازارهای آلمان به فروش می رسد. صاحبان این کارخانه ها با تشدید برنامه صرفه جویی (مدل عام و همه جهانی لیبرالیسم اقتصادی و تعدیل اقتصادی) از دستمزد کارگران و بویژه با حذف مخارج مربوط به بیمه های بیماری کارگران به میزان سود خود افزوده اند. همچنین همه موانع موجود بر سر راه کار کودکان در کارخانه ها را نادیده گرفته و آنها را با دستمزد های ناچیز به کار گرفته اند. تعداد سوانح کاری، در این کارخانه ها، بدلیل فشار کارفرماها برای شتاب بیشتر در تولید و کاهش بی رقیه سطح تعلیمات کارگران بیش از پیش زیاد شده است. به همین دلیل صدها کارگر، که اکثریت آنها جوانان و اطفال می باشند، فاقد انگشت و یا حتی دست می باشند. در صورت ها و چشمان بسیاری از کارگران نشانه های ناشی از جراحات سوانح کاری دیده می شود که شاهدی گویا بر شتاب گیری استثمار کارگران توسط سرمایه داران این بخش است.

"عصرما" ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان ضمن درج گزارشی از این اعتصاب کارگری، می نویسد: رسانه های خبری ترکیه همچنان سرگرم مسائلی چون "رشوه خواری" و "معاملات آرای نمایندگان مجلس" می باشند و گویی در تلبانی با دولت همچنان درباره مبارزه جسورانه کارگران اعتصابی مهر سکوت بر لب زده اند و بدین ترتیب آذهان عمومی ترکیه را در باره این اعتصاب بی خبر نگهداشته اند. از جمله دلایل این توطئه سکوت، جلوگیری از ایجاد موج همبستگی ملی با کارگران اعتصابی در ترکیه است. با آنکه دولت ترکیه با خشونت بسیار از تشکیلات سندیها در این بخش عظیم صنعتی جلوگیری می کند، مع الوصف کارگران ترک و کرد نژاد، در مقابل سرمایه داران ایستادگی می کنند.

نشریه عصرما می افزاید: "... در جریان یکی از اجتماعات اعتصابیون که بمنظور اعلام نتایج مذاکرات کارگران اعتصابی با کارفرمایان تشکیل شده بود، رهبر حزب کارگر ترکیه، رئیس سندیهای حمل و نقل و عضو سندیهای انگلستان و یک عضو سندیهای کارگران فلز کار آلمان نیز حضور داشتند. آنها بمنظور ابلاغ درود کارگران کشورهای خود در اجتماع اعتصابیون شرکت کردند. پس از آنکه این میهمانان برای ابلاغ درودهای کارگران کشورهای خود پشت میکرین قرار گرفتند، افراد و عوامل پلیس ترکیه که با لباس شخصی در میان جمع حضور داشتند، به آنها حمله کرده و میکرین را از دست آنها گرفتند. کارگران حاضر در این اجتماع به رفتار عوامل پلیس اعتراض کردند اما در پاسخ به این اعتراض، دهها پلیس مسلح با باطوم های بلند و به همین تعداد عوامل پلیس که در لباس شخصی بودند به اجتماع کارگران حمله ور شدند. در این جریان این یورش، عده ای دستگیر شدند، که مترجم همراه میهمانان خارجی، یکی از دستگیرشدگان بود. این دستگیرشدگان به محلی نامعلوم برده شدند. میهمانان شرکت کننده در این گردهمایی از افکار عمومی جهان خواهان حمایت از اعتصابیون و فشار به دولت ترکیه برای آزادی دستگیرشدگان شده اند.

در ترکیه طی تابستان امسال دو اعتصاب بوده است: اعتصاب کارگری در بخش منسوجات ترکیه واقع در شهر "آنتب" و اعتصاب غذای کم سابقه در زندان های سیاسی این کشور. از این دو اعتصاب، دو گزارش با استفاده از مطبوعات متعلق به حزب کمونیست آلمان و فرانسه تهیه شده است که در زیر آنها را می خوانید:

اعتصاب زندانیان سیاسی در ترکیه

زندانیان سیاسی ترکیه که بیش از دو ماه در ۱۶ زندان ترکیه به اعتصاب غذا دست زده بودند، سرانجام به این اعتصاب پایان دادند و با وساطت برخی روشنفکران مرفقی و سرشناس این کشور، با حکومت ترکیه به توافق و تفاهم رسیدند. با این حال این اعتصاب که ۶۹ روز بطول انجامید و سرانجام در آخرین روزهای پیش از تفاهم، رسانه های عمومی ترکیه و کشورهای اروپایی به آن اشاره کردند، به قیمت جان ۱۱ زندانی سیاسی تمام شد. همبستگی و سازمان یافتگی این اعتصاب و عزم راسخ اعتصابیون که سرانجام به مرگ قهرمانانه ۱۱ نفر آنها انجامید، حادثه ای تکبانهنده برای دولت و محافل حاکمه بویژه ارتش- ترکیه بود! هنوز معلوم نیست، که تعداد شهدای این اعتصاب عظیم و سراسری در همین رقم ۱۱ نفر باقی خواهد ماند یا خیر؟ زیرا ۱۵۰ تن از زندانیان اعتصابی همچنان در بیمارستان بسر می برند که حال تن آنها وخیم گزارش شده است. همه کارشناسان بر این عقیده اند، که حتی اگر این زندانیان به صف بقیه شهدای این اعتصاب نپیوندند و از مرگ نجات یابند، بسیار محتمل است که تا پایان عمر خود بیماری ها و عوارض جسمانی این اعتصاب را همراه داشته باشند.

آنچنان که از اظهارات محافل مرفقی ترکیه بر می آید، اعتصابیون در مجموع خود از نتایج بدست آمده از این اعتصاب سیاسی خرسند هستند. البته در این میان، اعتصابیون نتوانستند در مورد یکی از خواست های خود، یعنی بسته شدن زندان مخوف "سکیسهیر" که به "تابوت" شهرت دارد موفق شوند و در این زندان را ببندند! البته در تفاهم بدست آمده، ۱۰۲ تن زندانی سیاسی این زندان به زندان های دیگر منتقل خواهند شد. در این مورد نیز دولت ترکیه با خواست زندانیان برای انتقال آنها به زندان "بایرام پاشا" در شهر استانبول موافقت نکرد، در عین حال که با انتقال آنها از زندان "سکیسهیر" موافقت کرد! حکومت ترکیه معتقد است که زندان "بایرام پاشا" پایگاه مبارزین چپ و مرکز رهبری جنبش اعتصابی بوده است و به همین دلیل انتقال زندانیان اعتصابی به این زندان را تقویب این پایگاه ارزیابی کرد!

حکومت ترکیه، در جریان مذاکرات با زندانیان اعتصابی، با بهبود وضع بهداشت زندانیان و نگهداری آنها در محلی نزدیک به محل دادگاه آنها نیز موافقت کرد. توافق ها، پس از یک سلسله گفتگوهای طولانی میان زندانیان و گروهی از واسطه ها شامل مقامات محلی، وکلا، نمایندگان پارلمان و روزنامه نگاران چپ حاصل شد. در میان این شخصیت ها می توان از نویسنده سرشناس ترک "یاشار کمال" نام برد که خود نیز بدلیل دفاع از راه حل سیاسی برای مسئله کردهستان ترکیه بارها مورد اتهام قرار گرفته است. دولت جدید ترکیه، که وابسته به حزب اسلامی این کشور است، علیرغم فشار افکار بین المللی و در حالیکه ادامه اعتصاب غذا جان زندانیان را تهدید می کرد، تلاش کرد تا روز توافق با زندانیان را به روز تولد پیامبر اسلام وصل کند!

در محافل سیاسی بین المللی و همچنین در محافل سیاسی داخلی ترکیه، از جمله دلائل وادار شدن دولت ترکیه به تفاهم با زندانیان سیاسی این کشور را همبستگی نیروهای مرفقی سراسر جهان ارزیابی می کنند. البته در این میان پارلمان اروپا در آلمان و فرانسه، که دولت ترکیه تلاش دارد با آن ها روابط نزدیک تری داشته باشد، در فشار به دولت ترکیه جهت توافق با زندانیان و پایان بخشیدن به اعتصاب نقش به سزایی داشته است. هم در آلمان و هم در فرانسه، از سوی جوامع سیاسی ترک، تظاهراتی به سود زندانیان اعتصابی صورت گرفت که در نوع خود برای بسیج افکار عمومی این کشورها جهت فشار به دولت هایشان موثر بود.

کودتا، در ظرف سه سال بیش از ۵۰۰ هزار نفر از اعضای این حزب را قتل عام کرد.

هوشیاربشاری، استاد بازنشسته دانشگاه اندونزی می گوید، که اتهام کمونیست بودن، همچنان می تواند مرگ را بدنبال آورد. به گفته وی، کافی است که از کسی بنام "کمونیست" نام برده شود، تا فوراً شغل خود را از دست بدهد و همراه خانواده اش در قرنطینه قرار گیرد.

در اندونزی حکومت نظامیان سیستم ویژه ای (به سبک فاشیسم هیتلری) از شناسایی افراد ترتیب داده است و برای چند میلیون نفر که متهم به نزدیکی با حزب کمونیست هستند، پرونده تشکیل شده است که به آن "تاپول" گفته می شود. بدین ترتیب هرکس که بر روی کارت شناسایی وی مهر "تاپول" خورده باشد، به خودی خود یک مظنون محسوب می شود، که از حق رای و اشتغال در مشاغل دولتی محروم است. (اندونزی نیز یک کشور اسلامی است، اما این نوع حکومت ها و روش های حکومتی که در خدمت امپریالیسم جهانی پایه ریزی شده اند، از نظر امپریالیسم نه تروریست محسوب می شوند و نه ضرورتی به تغییر و سرنگونی آنها وجود دارد!) محرومیت های ذکر شده، حتی شامل اعضای خانواده و نزدیکان شناخته شده "تاپول" نیز می شود. ضمناً "قانون" اندونزی نیز تعریف خاصی از حرکت "براندازی" به دست می دهد. براساس این تعریف قانونی، مجازات هر حرکتی که معنای براندازی بدهد، اعدام است! (شبیه قانون تشدید مجازات اسلامی که اخیراً در مجلس جمهوری اسلامی تصویب شد. این نشان می دهد که ارتجاع و حکومت های غیر مردمی تحت هر لباس و زیر هر نوع پوشش مذهبی و یا غیر مذهبی، شیوه ای یکسان را برای مقابله با مخالفان خود دنبال می کنند)

قانون اندونزی تصریح می کند، که هر کس که به "براندازی" متهم شود را می توان بدون هیچگونه محاکمه و تا هر زمان که لازم باشد، در بازداشت نگاه داشت.

روزنامه "اومانیته" در شماره سوم اوت خود، ضمن درج گزارش بالا، به عنوان نتیجه می نویسد: شاید حکومت اندونزی هنوز بتواند برای مدتی با خشونت بر مسند قدرت باقی بماند، اما خواست های عمیق مردم و بویژه آزادی چنان است که خشونت نظامیان نخواهد توانست برای همیشه بر آن غلبه کند!

دنباله فوق العاده "راه توده"

براساس همه این شواهد و قرائن است، که برای دفاع از میهن، مقابله با ارتجاعی ترین جناح حاکم و زمینه سازان حکومتی برای مداخله امپریالیسم در امور داخلی ایران، یکبار دیگر گسترش جبهه آزادی و تشدید جنبش آزادیخواهی در دستور روز جنبش نوین انقلابی مردم ایران قرار می گیرد. این جبهه و مبارزه و پیکار با حکومت طرفدار سرکوب و غارت باید بتواند در وسیع ترین حد ممکن بر آگاهی عمومی و بسیج عمومی برای دفاع از میهن چه در جبهه داخلی (دربار حکومت) و چه در جبهه خارجی (دربار مداخلات خارجی) بیافزاید! این یگانه سلاحی است که متکی به آن باید به استقبال حوادث رفت! حفظ و استحکام وحدت ملی ضربه دیده در جمهوری اسلامی و تقویت روحیه عمومی برای دفاع از تمامیت ارضی ایران، نیازاز همین طریق امکان پذیر است. هر جریان وابسته و یا پیوسته به حکومت، هر جناح درونی و یا پیرامونی حکومت کنونی نیز که در این جهت گام عملی بردارد، در کنار مردم و جنبش ملی و آزادیخواهانه آنان است! اپوزیسیون ملی و میهن دوست خارج از کشور نیز هیچ نقطه اتکانی جز همین جنبش و در کنار مردم ایران برای مقابله با حکومت و توطئه های خارجی ندارد! این جنبش در وسیع ترین حد ممکن باید گسترش یابد. وسعتی که سرمایه داران واقعی ملی و مخالف وابستگی ایران را نیز باید دربر بگیرد. ارتجاع متکی به مذهب و سرمایه داری (بازار) متکی به صادرات و واردات وابسته را با تشکیل چنین جبهه گسترده ای باید طرد کرد و ایران را متکی به یک وحدت ملی از ورطه ای که در برابرش قرار دارد نجات داد!

"ولایت نظامیان"

در اندونزی

بزرگترین کشور

مسلمان جهان!

بدنبال شورش های ماه ژوئیه امسال در اندونزی، پلیس این کشور به بهانه "خطر کمونیسم" دستگیری های وسیعی را در این کشور آغاز کرده است. از جمله در ۱۱ اوت یکی از رهبران "حزب دموکراتیک خلق" ۹ نفر دیگر از مسئولین آن دستگیر شدند. "حزب دموکراتیک خلق" مجموعه ای از گروه ها و سازمان هایی است که در میان دهقانان، کارگران و هم چنین دانشجویان و روشنفکران فعالیت دارند. رهبران این حزب اکنون از سوی حکومت متهم به "شرکت در فعالیت براندازی" و "محرک تظاهرات ضد حکومتی در اواخر ماه ژوئیه هستند.

در همین حال، رهبر "حزب دموکراتیک اندونزی"، که فعالیت قانونی دارد، نیز دستگیر شده و حکومت می کوشد این حزب را نیز از عرصه سیاسی خارج سازد. پلیس هم چنین "پراموریا"، رمان نویس مشهور و شناخته شده اندونزی را که در سطح جهانی شهرت دارد، برای مدت طولانی تحت بازجویی قرار داد. این نویسنده در دوران حکومت استعماری هلند و پس از آن نیز متناوباً در زندان به سر برده است. وی از سال ۱۹۷۹ آزاد شد، اما از کلیه حقوق مدنی محروم و حتی حق داشتن قلم و کاغذ را نیز ندارد.

مجموعه این تحولات و دستگیری ها نشان می دهد، که نظامیان اندونزی در برابر شتاب گیری قیام مردم، می کوشند به هر قیمت از برقراری نهادهای دموکراتیک در این کشور جلوگیری کنند. رئیس جمهور، ژنرال "سوهارتو"، روز ۱۲ اوت اعلام کرد که تظاهرات ماه ژوئیه در اندونزی (شبکه های تلویزیونی جهانی، که از هر رویداد کوچک دهها خبر و تفسیر تهیه و پخش می کنند، اخبار و فیلم های مربوط به این تظاهرات را پخش نکردند) نشان داد، که "خطر پنهان کمونیسم همچنان در این کشوریاتی است"

بنا بر ادعای سوهارتو، مبنی بر اینکه "هشدارهای مکرر ما در مورد خطر کمونیسم بی پایه نبود"، یکی از مسئولین ارتش نیز اعلام داشت که در میان اسناد و مدارک توقیف شده "حزب دموکراتیک خلق"، یک سلسله مدارک مربوط به حزب کمونیسم اندونزی بدست آمده است، که نشان می دهد هدف حزب مزبور برقراری جامعه ای از نوع سوسیالیسم است. ظاهراً اتهام دیگر رهبر حزب دموکراتیک خلق آنست، که پدربزرگ مادری وی زمانی نماینده حزب کمونیست در پارلمان بوده است! (برپایه همین استدلال ها، در جریان کودتای ژنرال سوهارتو علیه حکومت ملی "سوکارنو" نزدیک به یک میلیون نفر در اندونزی قتل عام شدند)

در اندونزی اتهام "کمونیست"، اتهام بسیار بزرگی است که عواقب وخیمی می تواند برای متهم بدنبال داشته باشد. همگان می دانند که در سال ۱۹۶۵ ژنرال سوکارنو با متهم کردن "حزب کمونیست اندونزی" به تلاش برای

نامیبیا، زیمبابوه، آنگولا، تانزانیا، زامبیا، بوسوانا، مالاوی، لسوتو، سوازیلند. هدف عمده این سازمان مشورت و هماهنگی سیاست‌های توسعه منطقه‌ای است. علاوه بر آن غالب احزاب مترقی منطقه که در راس حکومت‌ها قرار دارند، ما بین خود به مشورت‌های مداوم و متقابل می‌پردازند، تا حرکت در جهت یک سنگبری توسعه مترقیانه را تسهیل نماید.

افریقای جنوبی - اکنون مدتی است که اتحادیه اروپا قصد دارد مذاکرات مربوط به آینده مناسبات میان افریقای جنوبی و اتحادیه اروپا را به نحوی پیش ببرد که میان این کشور و سایر طرف‌های منطقه‌ای آن جدائی افکند و افریقای جنوبی را منزوی نماید. کشورهای اصلی اروپائی و در راس آنها آلمان و انگلیس تحت نفوذ گروه‌های بزرگ فرامشی می‌کوشند یک قرار داد مبادله آزاد را به افریقای جنوبی تحمیل نمایند. پایه‌های بسیار منفی این گونه قراردادهای که از سوی کشورهای قویتر به ضعیف‌ترها تحمیل می‌شود، امری پوشیده نیست (مانند آنچه که بر سر مکزیک در چارچوب "نفتا" آمده است) اهداف شرکت‌های فرامشی کاملاً روشن است: حفظ افریقای جنوبی در موقعیت صادر کننده مواد اولیه ارزان (موادی که بهای آنها در بورس‌های لندن و شیکاگو و براساس خواست بورس بازان عمده تعیین می‌شود) و برای دستیابی به این هدف باید "قدرت رقابت" را افزایش داد، یعنی باید از دستمزدها کارگران که گویا نسبت به "رقابت جهانی" بالاست، کاست، هزینه‌های اجتماعی را کم کرد و بخش عمومی "متورم" را کوچک کرد و کلیه همه این‌ها عبارتست از خصوصی سازی و اخراج مزدبگیران و حقوق‌بگیران "هشگاه دولتی".

دولت افریقای جنوبی، به سندیکاها و به تمام نیروهای فعال این کشور که حاضر به پذیرش ویرانی کشور نیستند، هشدار داده است، که نبرد سختی با این شرکت‌های فرامشی در پیش خواهند داشت. از آنجائی که اتحادیه اروپا با شدت تمام استراتژی ایجاد بلوک‌های تجاری منطقه‌ای در حول یک قطب قوی و نیرومند را به منظور ادغام این بلوک‌ها در بازار عمومی دنبال می‌کند، قرار داد مبادله آزادی که تلاش می‌شود به افریقای جنوبی تحمیل شود، چیزی نیست جز تحکم قوی‌ترها که افریقای جنوبی را از امکان همکاری برابر محروم می‌سازد. در عین حال اینگونه قراردادهای به عنوان الگویی برای آینده به کار گرفته خواهند شد.

هدف اتحادیه اروپا، در این چارچوب، افزایش "قابلیت رقابت" کشورهای است، که بنا به گفته مسئولان این اتحادیه باید از طریق گسترش سرمایه گذاری‌های خارجی، توسعه بخش خصوصی و تجارت صورت پذیرد. اکنون اروپا در پشت مقررات "سازمان تجارت بین المللی" سنگر گرفته و می‌خواهد موافقتنامه‌های خود با دیگر کشورها را مشروط به از میان برداشتن تمام مقررات مربوط به کنترل قیمت‌ها، حذف کلیه سوبسیدها و مالیات‌های بر واردات نماید. از هم اکنون ۶۶ درصد واردات افریقائی جنوبی از اروپا در چارچوب پیوستن این کشور به موافقتنامه‌های سازمان تجارت بین المللی، از هرگونه مالیاتی معاف گردیده است. در عین حال اروپا می‌خواهد مناسبات خود با همه کشورها و از جمله کشورهای جنوب افریقا را مشروط به پذیرش و در پیش گرفتن برنامه تعدیل اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بنماید که به معنی نابودی بخش عمومی و دولتی و حمله به سرمایه گذاری‌های اجتماعی بویژه در بخش‌های آموزشی و بهداشتی خواهد بود.

این است ماهیت واقعی آنچه که امروز اروپا به افریقائی جنوبی پیشنهاد می‌کند. اروپائی که شرکت‌ها و سرمایه داران آن دهها میلیارد سود از این کشور به جیب ریخته اند. از آن همه وعده‌های کمک به افریقائی جنوبی پس از پیروزی نلسون ماندلا دیگر هیچ خبری نیست. اروپا "اولویت" برنامه‌های خود را "توسعه بخش خصوصی" اعلام کرده است، اما چه کسی را می‌توان فریب داد و به او قبولاند که با "توسعه بخش خصوصی" می‌توان کشوری را که دهها سال رژیم آپارتاید آن را غارت کرده است، "بازسازی" کرد؟

نیاز به صنایع تبدیلی

آنچه که امروز افریقائی جنوبی و کشورهای منطقه‌ای نیاز دارند عبارتست از صنایع تبدیلی مواد اولیه، توسعه کشاورزی به نفع همه و نه به سود صاحبان زمین‌های کشاورزی، شبکه‌های آبیاری، ذخیره و حفظ مواد کشاورزی، توزیع آب و برق برای همگان، توسعه شبکه‌ها و مراکز بهداشتی و آموزشی به نفع همگان و منطقه با استانداردهای دنیای کنونی. اینهاست نیازهای واقعی مردم این کشورها.

آنچه که خلق‌ها و سازمان‌های سیاسی و سندیکائی جنوب افریقا حاضر به پذیرش آن نیستند عبارت از سیاستی است که هدف آن توسعه برخی بخش‌های اقتصادی سود آور به زیان دیگر بخش‌های اقتصادی است که باید به حاشیه رانده شده و با صدقه و خیریه به حیات خود ادامه دهند.

حکومت‌های در این منطقه جهان بر سر کارند، که ریشه در جنبش‌های انقلابی دارند!

مقاومت انقلابی در جنوب افریقا

پس از برگزاری انتخابات آزاد سال ۱۹۹۴ در افریقائی جنوبی، اکنون می‌توان گفت که کلیه کشورهای منطقه جنوب افریقا از قید استعمار و آپارتاید آزاد شده‌اند. اکنون در راس اکثریت کشورهای منطقه جنوب افریقا حکومت‌هایی قرار دارند که ریشه آنها به احزاب و جنبش‌های آزادی بخش ملی باز می‌گردد. در بسیاری از این احزاب اندیشه‌های مترقی و از جمله مارکسیسم هم چنان زنده و فعال است، مانند: "فره لیمو" در موزامبیک، "مپلا" در آنگولا، "سواپو" در نامیبیا، "زانو" در زیمبابوه، "تد-ث-م" در تانزانیا و بالاخره اتحاد سه جانبه در افریقائی جنوبی (کنگره ملی افریقا، حزب کمونیست افریقائی جنوبی، اتحادیه سندیکائی کوسو)

در این اواخر دیدارها و گفتگوهای متناوبی میان حزب کمونیست فرانسه و دولت‌های این منطقه انجام شد، که نشان‌دهنده ظرفیت‌های بالقوه همکاری و همبستگی و در عین حال بیانگر تضادهای ناشی از اوضاع جدید در منطقه است؛ اوضاعی که ویژگی اصلی آن گسترش مقاومت در برابر تحمیلات قدرت‌های بزرگ و نهادهای مالی بین‌المللی است. برای مثال،

موزامبیک - در موزامبیک از پائیز ۱۹۹۵ بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول قصد داشته‌اند بودجه اجتماعی این کشور را وسیعاً کاهش دهند، افزایش حقوق‌ها را ممنوع اعلام کرده و بخش وسیعی از کارگران و کارمندان را اخراج نمایند و... در این زمان حکومت جنبه آزادی بخش "فره لیمو" طرح بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را در حزب مطرح کرد و حزب آن را با نمایندگان خود در پارلمان به بحث گذاشت. سیاست علنیت و آشکارگویی و مبارزه در پیش گرفته شد و نمایندگان "فره لیمو" در پارلمان به منظور جمع هرچه وسیع‌تر نیروها، اهداف و نتایج این برنامه‌های صندوق را افشاء کردند و از دولت که خود قربانی نهادهای بین‌المللی است، خواستند، تا سیاست خود را در جهت مقابله با این برنامه‌ها روشن گرداند. طی دو روز کلیه نمایندگان مجلس به بحث پیرامون شرایط تحمیلی صندوق پول و بانک جهانی پرداختند و آن را مسوره انتقاد قرار داده و محکوم نمودند. سرانجام در روز ۲۰ دسامبر ۱۹۹۵ کلیه نمایندگان پارلمان اعم از طرفدار دولت یا اپوزیسیون متحداً سیاست صندوق پول و بانک جهانی را محکوم ساختند. قبل از آن نیز در سپتامبر ۱۹۹۵ دولت برخلاف نظر صندوق بین‌المللی پول، دستمزدهای کارگران را که قصد اعتصاب داشتند ۳۷ درصد افزایش داد. دولت موزامبیک در برابر فشارهای نهادهای مالی بین‌المللی، سیاست علنیت و آشکارگویی و آگاه کردن مردم از مسایل اقتصادی را در پیش گرفته است و این سیاست ثمرات خود را در منطقه جنوب افریقا آشکار می‌سازد.

تانزانیا و زیمبابوه نیز اکنون چند سالی است که در مسیر حرکت می‌کنند. البته این بدان معنا نیست که این کشورها توان آن را یافته‌اند که این برنامه‌ها را براساس مواضع مورد نظر خود مذاکره قرار دهند و اقتصاد دانان ملی توانسته‌اند ضد طرح‌های صندوق را تدوین نمایند.

با پایان یافتن آپارتاید و پیروزی‌های انتخاباتی اتحاد سه جانبه افریقائی جنوبی و با بازگشت صلح به موزامبیک و تدریجاً به آنگولا اکنون این منطقه می‌تواند سرانجام به توسعه و بازسازی خود بپايدد. به آسانی می‌توان حدس زد که حامیان سابق آپارتاید و رژیم پرتوری بویژه آمریکا، انگلیس، آلمان و فرانسه، در ایجاد یک منطقه توسعه مترقی در جنوب افریقا به هیچوجه ذینفع نیستند و درست به همین دلیل است که کلیه نیروهای مترقی در سطح جهان باید تمام نیروی همبستگی خود را بکار گیرند، تا آنچه که امروز در جنوب افریقا در حال ظهور و رشد است بتواند پیروز و موفق شود.

در سطح این منطقه اکنون ارگانی وجود دارد که می‌تواند به انسجام و همبستگی میان دولت‌های منطقه کمک نماید. یعنی سازمان کشورهای جنوب افریقا که ۱۱ دولت در آن عضویت دارند: افریقائی جنوبی، موزامبیک،

دولت مکزیک تلاش می کند با سیاست مذاکره و سرکوب، با جنبش انقلابی مبارزه کند!

گام های انقلابی "زاپاتیست ها" در مکزیک

دوازده سال پس از اجرای برنامه پروسدای تعدیل اقتصادی، میزبان بدهی مکزیک که شاگرد حرف شتوی صندوق بین المللی پول محسوب می شد، در سال ۱۹۹۴ از هنگام بحران سال ۸۳ بیشتر بود. در هر حال بیل کلینتون توانست ظرف دوساعت یک وام ۵۰ میلیارد دلاری برای مکزیک فراهم کرده، اقتصاد مکزیک و البته دلار را "نجات" دهد. در عوض بانک فدرال آمریکا نظارت خود بر درآمدهای نفتی مکزیک را بدست آورده، که حاکمیت ملی آن کشور را به کلی نقض می نماید. در حال حاضر پس از گذشت یکسال و نیم، تعداد میلیارد های مکزیک افزایش یافته و آنها ثروت عظیم تری را در دستان خود متمرکز کرده اند. اکنون ثروتمندترین میلیارد مکزیک به تنهایی از ثروتی معادل ۱۷ میلیون فقیرترین مردم این کشور برخوردار است.

مبارزه مردم در هر گوشه مکزیک طی سال های اخیر ابعاد گسترده ای یافته و به سمت اتحاد و هماهنگی پیش رفته است، گرچه حزب حاکم که ۶۵ سال است قدرت را در دست دارد، هم چنان از سلاح سرکوب بهره می گیرد. در ۱۸ مارس گذشته به مناسبت ۵۸مین سالگرد ملی شدن صنایع نفت تظاهرات عظیمی در مکزیک با خواست حفظ حاکمیت ملی برای صنایع برگزار گردید. این تظاهرات در شرایطی انجام شد که صنعت نفت مکزیک از دو سو در معرض تهدید قرار گرفته: نخست تلاش دراز مدتی که برای خصوصی نمودن آن به عمل آمده است و می آید و دوم تسلط ایالات متحده بر این صنایع.

در ایالت "تاباسکو" مهمترین منطقه بهره برداری نفت در جنوب و در کنار خلیج مکزیک، فرماندار ایالت، که عضو حزب حاکم است، توانست با توسل به انواع تقلبات بر حریف چپ گرای خود از "حزب انقلاب دموکراتیک" پیروز شود. در این ایالت مبارزه ای طولانی برای دموکراسی و بر ضد تأثیرات مخرب بهره برداری های نفتی بر کشاورزی منطقه جریان دارد. پس از آنکه سرخپوستان و کشاورزان منطقه برای آنکه صدای خود را به سرتاسر کشور برسانند، عبور به چاه های نفتی را سد کردند، پلیس ۱۰۲ تن از مبارزان و رهبران "حزب انقلاب دموکراتیک" و طرفداران محیط زیست را دستگیر کرد و روانه زندان ساخت. اما پس از یک ماه برابر فشار مردم ناچار به آزاد ساختن آنان گردید. در ۲۸ ژوئن نیروهای پلیس ۱۷ کشاورز عضو سازمان کشاورزان "سیرا"ی جنوبی را به قتل رساندند. نیکورا، فرماندار ایالت سیرا، از سال ۱۹۹۳ که به این سمت انتخاب گردیده، بیش از ۱۵۰ عضو حزب انقلاب دموکراتیک و سازمان های حقوق بشر را به قتل رسانده است. اما وی سیرانجام برابر بازتاب وسیع قتل عام ها ناچار به استعفا گردید.

در مکزیکو مبارزه کارگران شرکت حمل و نقل عمومی "از یکسال پیش بدین سو ادامه دارد. دولت مکزیک شرکت مزبور را ورشکسته اعلام کرد و رهبران سندیکائی و کلای آن را به زندان انداخت. با این حال کارگران در برابر دولت ایستاده اند و آزادی بازداشت شدگان و حفظ شرکت حمل و نقل دولتی را خواستار هستند. اکنون در مکزیکو تخلف و جرم هر روز اوج تازه ای می گیرد. شهر در تنش دائم قرار دارد و هر روز چندین تظاهرات مختلف در آن به وقوع می پیوندد.

در "تیوزتلان" حدود صد کیلومتری مکزیکو، اهالی محل متصدیان حزب حاکم را دستگیر و از منطقه بیرون نموده اند. در این ناحیه مقامات محلی قصد داشتند تا در منطقه ای که دارای ذخیره بزرگ آب مورد نیاز کشاورزی است، یک زمین بازی "گلف" برپا نمایند. با وجود همه فشارهای دولت، اهالی و مردم هم چنان کنترل شهر را در اختیار داشته و آن را خود اداره می کنند. در "شیاپاس"

مبارزه "ارتش زاپاتیست آزادی بخش ملی" تمام مبارزات جاری در مکزیک را تحت الشعاع خود قرار داده است. در فوریه ۱۹۹۵ حکومت با پذیرش مذاکرات، متعهد شد که از حمله نظامی به زاپاتیست ها خود داری کند، با این حال از همان زمان ارتش به تهاجم دست زده و بیش از ۲۰۰ نفر را به ظن وابستگی به زاپاتیست ها بازداشت کرده است. اهالی منطقه و ارتش زاپاتیست به کوه ها عقب نشینی نموده و توانسته اند از برخورد جلوگیری نمایند. هم اکنون وضعیت شکننده ای بر منطقه حاکم است و دولت زیر فشار افکار عمومی مسردم و همبستگی بین المللی ناچار شده است عملیات نظامی را متوقف سازد، هر چند که حضور ارتش در منطقه هم چنان ادامه دارد.

پس از گذشت یکسال متهمین به عضویت در ارتش زاپاتیست ها هم چنان در زندان به سر می برند، ولی فشار ارتش زاپاتیست ها و نیز جلسه بزرگی که با شرکت نمایندگان جوامع سرخپوست و روشنفکران و کارشناسان مختلف برگزار شد، موجب گردید که مذاکرات از سر گرفته شود. در نخستین دور مذاکرات رسمی بر سر برخی نکات پیرامون خودمختاری سرخپوستان توافق حاصل شد، هر چند که زاپاتیست ها معتقدند خود مختاری واقعی تنها با مبارزه پیگیر همه جوامع بومی ممکن خواهد بود. بنظر آنها تمام سرنوشت کشور در این مبارزه تعیین خواهد شد. هم اکنون دور دوم مذاکرات تحت فشار زاپاتیست ها آغاز شده است. هدف ارتش زاپاتیست ها آن است که مذاکرات جاری را وسیله پیشروی در سمت دموکراسی و عدالت اجتماعی بیشتر قرار دهد. بدین منظور تمام جنبش های سیاسی و روشنفکران مترقی به بحث و تبادل نظر دعوت شده اند. اکنون ارتش زاپاتیست ها در حال سازماندهی جبهه ای وسیع با نام "جبهه زاپاتیست آزادی بخش ملی" است. این جبهه سازمانی همگانی و صلح جو است که هدف آن دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی است. جبهه زاپاتیست تصمیم گرفته است که به "جنبش آزادی ملی" بپیوندد، جنبشی که در ابتدای سال ۱۹۹۶ تشکیل گردید و کلیه نیروهای مخالف حزب حاکم در آن گرد آمده اند.

"جبهه زاپاتیست آزادی بخش ملی" از همه کسانی که آماده مبارزه برای برخورداری از یک سرپناه، زمین، کار، خوراک، بهداشت و آموزش هستند، از همه آنهایی که تشنه عدالت و آزادی و صلح بوده و می خواهند شخصیتی آگاه و مستقل داشته باشند، خواسته است تا به آن بپیوندند. جبهه زاپاتیست خواستار شکل و شیوه نوینی از فعالیت سیاسی است که بتواند با سنت های طولانی مبارزه قبایل "مایا" مکزیک و امریکای لاتین پیوند برقرار نماید. در شرایطی که امکانات و تکنیک مبادله و برقراری ارتباطات توسعه شگرفی یافته، ارتش زاپاتیست ها توانسته است سخنگویی همه محرومین کشور شود. حکومت مکزیک در برابر این حمله سیاسی زاپاتیست ها چاره ای جز آن ندارد که خود را آماده مذاکرات نشان دهد، اما در عمل فشار و سرکوب را افزایش می دهد. در فوریه ۱۹۹۵ نظامیان مکزیک در حمله ای به جنگل های "لاکان دون" کتابخانه محلی را ویران کردند، اما در روز نخست سال نو ۱۹۹۶ زاپاتیست ها چهار کتابخانه تازه را به جای آن افتتاح کردند.

اکنون همبستگی و حمایت از زاپاتیست ها مرزهای مکزیک را درنوردیده و در بسیاری کشورها کمیته هائی به منظور پشتیبانی از زاپاتیست ها و مردم مکزیک تشکیل شده است. ارتش زاپاتیست نیز متقابلاً دیداری میان قاره ای را "به سود انسانیت و بر علیه نولیبرالیسم" سازمان داده است که تابستان امسال در شیاپاس برگزار خواهد شد. برای تدارک مقدمات دیدار فوق در ژانویه ۱۹۹۶ جلسه ای در برلین برگزار گردید. انتخاب شهر برلین امری تصادفی نبود. همانطور که در بیانیه زاپاتیست ها گفته شد: "قدرت حاکم سقوط دیوار برلین را چون نماد قدرت مطلق خود و جاودانه بودن آن معرفی می کند. بر روی ویرانه های برلین اکنون دیوار عظیم تر و مستحکم تر بنا می شود: دیوار ناامیدی! دیوار برلین بخشی از تاریخ ماست، اما سقوط آن نه به معنی شکست امیداست و نه پیروزی فریبکاران و نیرنگ بازان. برلین جزئی از آینده شکسته ایست که ما آن را به عنوان تاریخ خود به ارث برده ایم. برلین نمادی است که باید در آنجا بار دیگر گرد آمد، همانجا که برای قدرت حاکم نشان پایان تاریخ است..."

در این مبارزه طولانی خطرات جدی از جمله برای جان انسان ها وجود دارد. اما همانطور که زاپاتیست ها می گویند "مرگ در مبارزه بهتر از مرگ گرفت. گرسنگی است" خطر ایالات متحده را نیز به هیچ وجه نباید دست کم گرفت. منافع اقتصادی آمریکا موجب می شود که این کشور در پشت ارتش و دولت مکزیک قرار گیرد. هشدار در صد تجارت خارجی مکزیک با امریکاست و این به معنای آنست که همبستگی بین المللی و مبارزه جهانی علیه نولیبرالیسم در کنار مردم مکزیک، بازم ضرورت و ضرورت بیشتری دارد.

جنبش کارگری و "تعدیل اقتصادی"

تنظیم و ترجمه "ح. آبی‌دار" (از نشریه حزب سوسیالیست استرالیا)

افرات فاجعه بار، ناشی از برنامه های "تطبیق ساختاری" (SAPS) که از سوی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به کشورهای جهان تحمیل می شود، در بسیاری از کشورها با مقاومت احزاب مترقی و سازمان های وابسته به زحمتکشان و کارگران روبرو شده است. آنچه را در زیر می خوانید گوشه ایست از این کارزار، در بخشی از جهان، که به قاره سیاه شهرت دارد: **آفریقا**

در آفریقا، تئوری های "اقتصاد بنیادگرا" که وسیعاً توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول پیگیری می شوند، موجب بیکاری گسترده کارگران شده است. کاهش دستمزدها و بودجه خدمات اجتماعی بیشترین فشار را متوجه زحمتکشان این کشورها کرده است. اکثر موسسات و خدمات اجتماعی به بخش خصوصی واگذار شده اند. (نظیر همین برنامه تحت عنوان "تعدیل اقتصادی" در ایران اجرا شده و جدال بر سر ادامه و تشدید آن و یا متوقف ساختن آن به یکی از اصلی ترین صحنه های رویارویی سیاسی-طبقاتی در جمهوری اسلامی تبدیل شده است)

کنگو - پس از اعلام خصوصی شدن بزرگترین اداره آب، برق و گاز در کشور کنگو، اعتصاب های کارگری سازمان داده شد. در جریان این اعتصابات اعتراضی ۱۵ تن از فعالان شناخته شده اتحادیه های کارگری دستگیر شدند که همچنان در اسارت به سر می برند. در چهار ماهه اول سال جاری دستمزدها در کنگو - بویژه در بخش خدمات - بشدت کاهش یافت و دولت از پرداخت تسامی حقوق عقب افتاده کارمندان که در برخی قسمت ها تا یکسال می رسد، خودداری کرده است. براساس توصیه صندوق بین المللی پول، بمنظور کاهش بودجه دولت و کاستن از نقش دولت در عرصه اقتصادی، بیش از ۹ هزار کارگر طی دو سال بیکار شده اند. دولتی در ادامه اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و یا "تطبیق ساختاری" قرار است تا سال ۱۹۹۸ بیش از ۱۲ هزار کارگر و کارمند را اخراج کند.

کنیا - در کشور کنیا نیز براساس گزارش اخیر نماینده مرکز حقوق اتحادیه کارگری کنیا "پتریک اونگو" برنامه تطبیق ساختاری، کارگران و زحمتکشان این کشور را در تنگنای شدید معیشت قرار داده است. او می گوید: برنامه تطبیق ساختاری که دولت کنیا آنرا به توصیه صندوق بین المللی پول دنبال می کند، در خدمت منافع کارفرمایان است. به همین دلیل است که هزینه تولید، با اخراج کارگران و سپردن شدن کار آنها به کارگران دیگر در همان واحدهای تولیدی، عملاً به ارتش جوانان بیکار کشور، کارگران بیکار نیز اضافه شده اند. اتحادیه سراسری کارگران، در سال گذشته موفق شدند در مقابل دولت مقاومت کرده و از تغییر قانون کار به سود کارفرمایان جلوگیری کنند. براساس این تغییر، اخراج کارگران بدون اطلاع اتحادیه سراسری برای کارفرمان ممکن می شد. "پتریک اونگو" معتقد است که بدلیل نظارت دولت بر اتحادیه های سراسری، این اتحادیه نمی تواند آنچنان که باید از منافع کارگران و مزد بگیران به دفاع برخیزد.

رواندا - در کشور رواندا، اخیراً دولت در برابر اعتراض های زحمتکشان، موافقت کرد که مزد کارگران و کارمندان بخش خدمات ۲۰ درصد افزایش یابد. این افزایش دستمزدها با توجه به تورم ناشی از برنامه "تطبیق ساختاری" - تعدیل اقتصادی - مورد موافقت کارگران این بخش قرار نگرفت. اتحادیه های کارگری رواندا و فدراسیون متحد کارگران و کنفدراسیون اتحادیه کارگری آزاد این افزایش دستمزدها را ناچیز خواندند و به آن اعتراض کردند. کارکنان بخش عمومی در رواندا ماهانه حقوقی معادل ۵۰ دلار دریافت می دارند و این در حالی است که یک کیلو برنج ۱ دلار است و یک کیلو گوشت ۳ دلار قیمت دارد. بدین ترتیب کارگران فقط می توانند در طول ماه فقط یک وعده غذا با گوشت و برنج بخورند!

اتحادیه کارگری رواندا دولت را مجبور ساخته است تا کمیسیونی را برای رسیدگی به فقر ناشی از برنامه تطبیق ساختاری در این کشور تشکیل دهد. (نظیر همین کمیسیون در جمهوری اسلامی تحت عنوان "فقرزدایی" تشکیل شده است، اما هنوز هیچ نتیجه ای از آن بدست نیامده و بین جناح های حاکم درگیری های شدید بر سر آن وجود دارد.) در کمیسیون تشکیل شده در رواندا نمایندگان واقعی اتحادیه و دولت از یکسو و کارفرمایان از سوی دیگر شرکت دارند. (در جمهوری اسلامی حتی این ترکیب نیز در جریان تهیه فقر زدایی شکل نگرفته و این طرح پشت پرده و توسط خود دولت و براساس مناسباتی که با سرمایه داری تجاری ایران در دولت انتلافی (موتلفه اسلامی - روحانیت مبارز - کارگزاران) وجود دارد تهیه شده، که هنوز به اجرا نیز گذاشته نشده است!!)

اتحادیه های کارگری رواندا تلاش می کنند، برای تقویت مواضع خود را که در جریان جنگ داخلی ۱۹۹۴ و بر اثر برخوردهای قومی تضعیف شده بود، مجدد تقویت کرده و با حمایت کارگران و زحمتکشان به طرف گفتگو با دولت تبدیل شوند. تهیه برنامه های اقتصادی جانشین و پژوهش های لازم برای این طرح ها، از جمله اهداف اتحادیه های کارگری برای مقابله با برنامه های دیکته شده از سوی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی است.

زیمبابوه - کنگره اتحادیه های کارگری زیمبابوه، اخیر مواضع خود را در برابر برنامه "تطبیق ساختاری" اینگونه اعلام داشتند: شکست مقابله با اولین مرحله برنامه تطبیق ساختار اقتصادی - سالهای ۱۹۹۱-۱۹۹۶ - به ما این درس بزرگ را داده است که تنها انتقاد از برنامه مذکور، با آنکه درست است، اما کافی نیست!

دبیرکل اتحادیه های کارگری زیمبابوه "مورگان سوانگسیرائی" می گوید: "اتحادیه های کارگری بایستی در خط مقدم مبارزه قرار گیرند، زیرا بیشترین فشار برنامه های صندوق بین المللی پول و برنامه تطبیق ساختاری متوجه آنهاست."

کنگره اتحادیه کارگری زیمبابوه برای پیگیری اهدافی که به تصویب رسانده است، یک کمیسیون ویژه بمنظور بررسی راه حل های جانشین، با هدف خنثی سازی نتایج برنامه تطبیق ساختاری و وارد ساختن تغییرات اساسی در برنامه دوم دولت که قرار است از اواخر سال جاری به اجرا گذاشته شود، تشکیل داده است. از سوی این کمیسیون تاکنون چند طرح جامع، تحت عنوان "آینده زیمبابوه بعد از برنامه تطبیق ساختاری" منتشر شده است. در این طرح ها، توصیه های مشخص برای تغییر برنامه دولت ارائه شده است. اکنون اتحادیه ها، کارزار وسیعی را برای ناچار ساختن دولت به پذیرش طرح ها و توصیه های کنگره، بمنظور کنار گذاشتن توصیه های صندوق بین المللی پول در برنامه دوم دولت سازمان داده اند.

در ماه آوریل گذشته، سازمان ها و اتحادیه های کارگری آفریقا در همکاری با کنگره اتحادیه کارگری زیمبابوه، بطور مستقیم و برای اولین بار صندوق بین المللی پول را هدف قرار دادند و کارگران را برای مقابله با برنامه های دولت که متکی به توصیه های این صندوق است، بسیج کردند. اتحادیه های کارگری، راسا ابتکار تهیه شعارها و پلاکاردهای انتشارات علیه برنامه های اقتصادی دولت و صندوق بین المللی پول را بدست گرفتند. اتحادیه ها، برای نشان دادن عزم کارگران و زحمتکشان برای مقابله با برنامه های اقتصادی دولت، در روزهای ۲۷ آوریل در شهر "گوارو" و در روز اول ماه مه در "همراه" پایتخت زیمبابوه تظاهرات و رژه کارگران و زحمتکشان را سازمان دادند تا عزم راسخ خود را برای مقابله با دولت مجری برنامه های صندوق بین المللی پول نشان بدهند.

دستگیری یکی از فعالان حزب ملت ایران

دفتر اروپائی حزب ملت ایران با صدور اطلاعیه ای خبر دستگیری دبیر سازمان جوانان این حزب در استان کرمانشاهان را اطلاع داد. وی سپهر سنجانی نام دارد و برادرزاده زنده یاد دکتر کریم سنجابی، از رهبران جبهه ملی ایران می باشد. براساس این اطلاعیه سپهر سنجابی در خانه خود و در جریان مراسم یادبود دکتر کریم سنجابی که در کرمانشاه برپا شده بود دستگیر شده و از سرنوشت وی اطلاعی در دست نیست.

ریشه های انفعال در کجا نهفته است؟

این تخیلات برخاسته از اندیشه های ایده آلیستی نیست:

گسترده ای پدید می آیند و به مبارزه برمی خیزند، از جمله ترفندهایی است که هم توسط ساواک شاهنشاهی و هم توسط ساواک جمهوری اسلامی به کار گرفته شده و می شود. در چنین شرایطی تنها هوشیاری و ارزیابی دقیق مبارز انقلابی است که می تواند خطر فعالیت پلیس را تشخیص دهد و از آن پرهیز کند.»

۱- «در چارچوب حاکمیت "ولایت فقیه" هیچگونه تحول اساسی به سمت دموکراسی و آزادی در ایران ممکن نیست...»

«حاکمیت...» در این حکم به عنوان «شکل و مقوله ای» مطلق و بسته تلقی می شود، جدا از کشمندی درونی آن و منافع متفاوت اقشار شرکت کننده در آن که گویا جدا از جامعه شکل گرفته و به موجودیت خود ادامه می دهد.

این یک برداشت مطلق و متافیزیکی است، که به تعبیر لنین «شب، شب است و روز، روز».

براین پایه، نفی «شب»، «نفی در نفی» دیالکتیکی نبوده، بلکه نفی ایده آلیستی مطلق، به معنای جایگزینی یک مطلق بجای مطلق دیگر است، «روز» جای «شب» را می گیرد. از اینرو این برداشت مطلق گرایانه «هیچگونه تحول» را ممکن نمی داند.

پسوند «اساسی» در این فرمول از یک محتوای دقیق برخوردار نیست و نقش تعیین کننده ای هم در اصل نظر و برداشت ایفا نمی کند. از جمله روشن نیست، که آیا منظور از این پسوند «اساسی»، تغییرات انقلابی است؟ آیا حکم، خواستار سرنگونی انقلابی «رژیم ولایت فقیه» است؟ و اگر چنین است، کدام ساختار اقتصادی-اجتماعی را برای دوران پس از آن پیشنهاد می کنند. و آیا منظور فقط جایگزینی سرمایه داری تجاری و زمینداران بزرگ، با حفظ ساختار موجود اقتصادی-اجتماعی است. در اینصورت منظور از واژه «اساسی»، تغییراتی، از جمله برقراری قانون و... است؟

با توجه به این ناروشتی ها و غیردقیق بودن محتوای واژه «اساسی» است، که تنها مفهوم عملی قابل استخراج از آن اینست که این واژه تنها برای توجیه موضوع «همه چیز، یا هیچ چیز»، به جمله اضافه شده است؛ آنچه ممکن، عملی و قابل دسترسی است، هیچ است، زیرا گویا «اساسی» نیست، و از آنجا که شرایط برای دست یافتن به «همه چیز» فعلا وجود ندارد، پس «هیچگونه تغییری (اساسی)» ممکن نیست شب، شب و روز، روز باقی می ماند.

چنین برداشت ضد دیالکتیکی که امکان «تغییر و شدن» را در پدیده نفی می کند، بطور قانونمند به نفی امکان شناخت عناصر «روز» - که آنها را اندیشه متافیزیکی به رسمیت نمی شناسد - در «شب» می انجامد. یعنی این برداشت به مواضع ایده آلیستی پوزیتیویست ها می انجامد، که جهان و پدیده های خارج از ذهن خود را تنها در چارچوب «محسوسات» خود به رسمیت می شناسد. نبود «محسوسات» از عنصر «روز» در «شب» نزد آنها (ذهن آنها)، مساویست با عدم وجود پدیده عینی برای آنها!

این برداشت ایده آلیستی، نیروی آگاه را به عدم تحرک محکوم می سازد، زیرا او را از جستجوی احرم تغییرات در «پدیده مطلق» - عنصر «روز» به ظاهر غیرقابل شناخت در «شب» - برحذر می دارد. تبلیغ برای عدم تحرک و تبلیغ عملی انفعال، «سازش ناپذیری» قلمداد می شود.

اعلام ایده آلیستی فقدان احرم تغییرات در «شب»، موجب می گردد که نیروی آگاه فلج شده و از جریان زنده حرکت و تحول و تغییر در پدیده به کنار رانده شده، به شعار «هرچه بدتر، بهتر» باور کند، نجات را نه در عمل ممکن توده ها، بلکه به عمل «نیروی خارق العاده» امیلوار کند، که انواع آن طیفی از نیروی ساواک الطبیعه تا «دست پر قدرت»، «انتخابات آزاد» تا «فشار نیروی خارجی» امپریالیستی می تواند باشد.

با این برداشت، عنصر ماهیتا متعلق به نیروی نو خود با بدبینی و شک و تردید به عمل متنوع توده ها - که دیگر به نظر او قاعدتا نباید وجود داشته باشد - می نگرد. اشکال متفاوت حرکت و مبارزه آن را درک نمی کند، هرحرکی را مشکوک قلمداد می سازد، که گویا توسط نیروی ارتجاعی هدایت شده و نقش «سوپا اطمینان» را ایفا می سازد و بدین طریق و درحالی که خود را هوشیار فرض کرده و به دیگران هشدار می دهد، عملا بجای «هشیاری»، بی اعتمادی بخود را به همه مخاطبانش تبلیغ می کند. بدین ترتیب است که قادر به استفاده از امکانات متنوع موجود در جامعه نبوده و از نبرد جاری در اجتماع دور می افتد. نتیجه این پریها دادن به نیروی ارتجاع و قدر قدرت دانستن آن، که گویا همه چیز را تحت کنترل دارد و همه را می تواند با ترفندهای خود به بازی بگیرد، دور جدیدی از بی اعتمادی به توده ها و (بقیه در ص ۲۱)

در «نامه مردم» (شماره ۴۸۴، ۲۶ تیر ۱۳۷۵) در پاسخ به نشریه «آرش» (شماره ۵۵) مطالبی مطرح شده اند. هدف از نوشته زیر نشان دادن این امر نیست، که در مطالب مندرج در «نامه مردم»، دفاع از حزب توده ایران، به دفاع از «سیاست ضد ولایت فقیه» و یا مبارزه علیه «زیر علامت سوال بردن» این موضع «نامه مردم» محدود شده است و یا پرداختن به این پرسش که چرا «نامه مردم» به دام تحریک و پرووکاسیون «آرش» می افتد، و خود را موظف احساس می کند، به «آرش» در مورد تداوم سیاستش اطمینان بدهد.

هدف نوشته حاضر یافتن پاسخ به پرسشی است، که پس از خواندن مطالب «نامه مردم» توسط توده ای ها مطرح شده است. این پرسش عبارتست از: - در حالی که در جامعه ایران امروز نبرد طبقاتی بشدت جریان دارد، و به ویژه برخورد در انتشار حاکمیت و نیروهای پیرامونی آن در «نبرد» که بر «ک» بین محافظه کار و ارتجاعی ترین آنان از یک سو و انتشار و گروه های ترقی خواه آن از سوی دیگر تشدید شده است، تا مسئله وزن و نقش سرمایه داری تجاری و زمینداران بزرگ را در حاکمیت محدود سازد و هارترین نمایندگان انحصار طلب آنرا از مواضع کلیدی دور سازد؛

- در حالی که زیر فشار واقعیت این نبرد طبقاتی در ایران، بخش هایی از گروه های اپوزیسیون خارج از کشور نیز سرانجام مواضع قبلی خود را در برابر این واقعیات بتدریج اصلاح کرده و می کنند، (برای نمونه می توان به بخشی از نظرات «بابک امیر خسروی» با «رادیوی ۲۴» ساعت، ایرانیان در لوس آنجلس، که راه توده شماره ۵۰ بخش هایی از آن را چاپ کرد و یا کوشش نشریه «کار» برای مطلع ساختن خوانندگان خود از این نبرد در ایران (اگرچه در حد یک گزارشگر بی طرف و به اصطلاح «پولورالیست») و یا حتی آغاز محتاطانه انتشار مطالبی در «کیهان لندن» یا تفسیر مغرضانه و جنبش ستیزانه از این نبرد با نقل مطالبی از روزنامه «سلام»، بدون ذکر مآخذ و یا اشاره به نظرات «مهندس عزت اله سجابی» و بالاخره انتشار اعلامیه «نهضت آزادی» در نیم صفحه نمونه های از آن است؛

- در حالی که «راه توده» بیش از چهار سال نگرش های خود پیرامون حوادث و رویدادهای کشور را متکی به مواضع علمی حزب توده ایران درقبال انقلاب بهمن منتشر می سازد....

واتقا جا دارد سؤال شود، که سماجت نشریه «نامه مردم» برای چشم بستن بر واقعیات جاری در کشور، بر اساس کدام علت «نظری-تئوریک» استوار است؟

علت را به نظر نگارنده باید در درک ایده آلیستی نویسندگان این نشریه از رویدادها جستجو کرد.

نگاهی به بخش هایی از پاسخ نامه مردم به «آرش» مطلب را می تواند روشن تر کند. «نامه مردم» می نویسد:

«... در چارچوب حاکمیت "ولایت فقیه"، هیچگونه تحول اساسی به سمت دموکراسی و آزادی در ایران ممکن نیست... رژیم کنونی داوطلبانه حاضر به عقب نشینی و تغییر مواضع خود نیست، مگر زیر فشار خرد کننده توده ها... (و پیشتر آمده:) با تعمیق همه جانبه بحران رژیم، مدتی است که بحث جدی در درون رهبری رژیم پیرامون بازکردن سوپاپ های اطمینان برای جلوگیری از انفجار در جریان است. بخشی از این بحث ها، از جمله در دفتر ریاست جمهوری و در میان مشاوران رئیس جمهور، حول این مسئله دور می زند که وجود احزاب و نیروهایی که در چارچوب رژیم «ولایت فقیه» فعالیت بی خطر داشته باشند و ضمن ابراز انتقادات، از مجموعه نظام دفاع کنند، در شرایط اوج گیری بحران سیاسی-اجتماعی هم از نظر نسبی خارجی نزد کشورهای غربی، و هم از نظر داخلی سودمند است و می تواند ضمن ایجاد شکاف و پراکندگی در صفوف مبارزان رهایی میهن از بندهای استبداد، از کانالیزه شدن و نضج گیری جنبش های اجتماعی که اساس رژیم استبداد را نشانه بگیرد جلوگیری کند. در کنار این نظریه، موضوع حزب درست کردن و راه انداختن دسته های سیاسی، در شرایطی که میل و اشتیاق به مبارزه در جامعه رو به گسترش است و گروه ها و محفل های مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در ابعاد

راه

توده

فوق العاده

امریکا در تدارک حمله نظامی به ایران

هر نوع مداخله نظامی در امور داخلی ایران، از نظر حزب توده ایران محکوم است و توده ای هادرکنار مردم، از میهن خود دفاع خواهند کرد!

می کند. اسرائیل، که تمام امکانات مطبوعاتی و تبلیغاتی خود را در سراسر جهان برای این سیاست به خدمت گرفته است، نه تنها اظهارات اخیر مقامات امریکایی را تأیید می کند، بلکه متکی به امکانات نظامی خویش در منطقه خلیج فارس (قطر، بحرین و سلطان نشین عمان) و در خاک ترکیه (که براساس یک قرارداد نظامی حق استفاده از آسمان این کشور به هواپیماهای نظامی اسرائیل داده شده است)، آشکارا مشوق ایرانی آن نیز می باشد!

دولت اسرائیل در ادامه همین سیاست، علیرغم همه جان سختی که دولت جدید آن برای ادامه مذاکرات با دولت های منطقه و بازپس دادن بخش هایی از سرزمین های اشغالی، با هدف تسلط اقتصادی بر منطقه از خود نشان می داد، ناگهان خروج یکطرفه سربازان خود از جنوب لبنان را اعلام داشت و بدنبال چند تماس غیر علنی با مقامات دولت سوریه، رسماً اطلاع داد که بزودی وارد مذاکرات رسمی با دولت این کشور خواهد شد! پادشاه اردن ملک حسین نیز، که نزدیک ترین متحد اسرائیل در منطقه محسوب می شود، بدنبال سفر نخست وزیر جدید اسرائیل به این کشور، در یک مصاحبه مطبوعاتی از حق فلسطینی ها بر اروشلیم سخن گفت؛ حتی که بویژه دولت جدید اسرائیل بطور کلی منکر آن بود!

حتی اگر بخشی از مانورهای اخیر دولت اسرائیل را تلاش برای کوتاه کردن دست دولت ایران از مسائل منطقه ارزیابی کنیم، نتیجه منطقی این مشی، انزوای مطلق ایران و فراهم آمدن زمینه های بازهم بیشتر برای وارد ساختن ضربه نظامی به آن باید باشد! ضربه ای که امریکا و اسرائیل امیدوارند براساس آن جمهوری اسلامی بازهم بیشتر به ورطه زد و بند و معاملات پنهان و ضد ملی با امریکا و اسرائیل کشانده شود و یا ایران را درگیری جنگی کند، که بتدریج به جنگ های منطقه ای در داخل خود ایران تبدیل شود. در این صورت زمینه های طبیعی جدایی بخش های ثروتمند ایران (مانند جنوب) و یا مناطق سوق الجیشی آن در شرق و شمال کشور فراهم خواهد آمد. رقابت اروپا و امریکا بر سر تسلط بر نفت، ثروت و موقعیت جغرافیایی ایران، که اکنون در جلساتی نظیر اجلاس اخیر وزرای خارجه ۷ کشور بزرگ سرمایه داری در فرانسه و یا جلسات نویتی سران این ۷ کشور و در پشت میزهای معامله و تقسیم ثروت جریان دارد، در صورت آغاز چنین روندی در ایران، به جلسات سران و فرماندهان نظامی ۷ کشور یاد شده تبدیل خواهد شد! این همان بلای خانمانسوزی است که یوگسلاوی سابق در آن گرفتار آمد.

شتاب اسرائیل برای تبدیل جنوب ایران به پایگاه اقتصادی- نظامی اسرائیل و امریکا و وصل کردن آن به استراتژی اقتصادی اسرائیل برای تسلط بر ثروت منطقه خاورمیانه و خلیج فارس آتقدر زیاد است که دولت جدید اسرائیل، علیرغم همه تبلیغاتی که برای قطع مذاکرات با کشورهای منطقه و محدود ساختن دولت تازه فلسطین براه انداخته بود، اکنون و بدنبال یک دوره فشار تبلیغاتی علیه دولت های عرب همسایه، شتابزده تر از دولت پیشین، وارد مانور شده است!

واکنش جمهوری اسلامی

از سوی جمهوری اسلامی، درارتباط با سخنان مداخله جویانانه مقامات بلند پایه امریکا برای وارد ساختن ضربه نظامی به ایران، تاکنون یک نامه رسمی و به امضای وزیر خارجه جمهوری اسلامی "علی اکبر لاریجانی" خطاب به سازمان ملل متحد نوشته شده است. در این نامه هرگونه ارتباط جمهوری اسلامی با عملیات تروریستی اخیر تکذیب شده و دولت امریکا و اظهارات اخیر مقامات آن، بعنوان نمونه بارز تروریسم دولتی معرفی شده است.

اگر حساب آن گروه بندی های سیاسی وابسته به امریکا را، که خیال دارند برای حکومت دوباره بر ایران از هواپیماهای امریکایی پیاده شوند، نا دیده بگیریم، هیچ ایرانی میهن دوستی نه می تواند ضربه نظامی و توطئه هایی از آن نوع که حدس و گمان ها درباره آن هر روز قوی تر می شود را تأیید کند و نه می تواند چنین ضربات و توطئه هایی را گره گشای اوضاع کنونی ایران ارزیابی کند. این ضربات و توطئه ها هرگز در جهت تامین آزادی و دموکراسی، تامین منافع عمومی مردم ایران، تامین حاکمیت ملی و... نخواهد بود و نخستین هدف آن تبدیل ایران به حیاط خلوت اسرائیل در منطقه، ایجاد یک پشت بجه جنگی علیه کشورهای عرب از جانب ایران، غارت نفت ایران، تسلط بر خلیج فارس و نفت آن و زمینه سازی مقابله های آینده امریکا بعنوان کنترل کننده نفت جهان، با اروپای نیازمند نفت خواهد بود. هیچیک از این اهداف ارتباطی با منافع مردم ایران ندارد و هر نوع تغییرات سیاسی در ایران که متکی به این عملیات انجام شود، بدون لحظه ای تردید، در جهت مخالف آن خواب و خیال ها و رویاهایی

بدنبال سه انفجار تروریستی، که حدس و گمان های گوناگونی پیرامون انگیزه ها و عوامل اجرایی آن وجود دارد، امریالیسم امریکا آشکارا زمینه های دخالت نظامی در امور داخلی ایران و تجاوز به خاک کشور ما را فراهم می سازد.

این سه انفجار که مطبوعات و دولتمداران امریکا آنها را بهانه هایی مناسب برای تجاوز به خاک ایران تشخیص داده اند عبارتند از: انفجار در "دهران" عربستان سعودی، انفجار هواپیمای مسافربری برخاسته از فرودگاه نیویورک و انفجار در یکی از شهرک های نزدیک مقر برگزاری بازی های المپیک ۱۹۹۶.

همزمان با این انفجارها، اجلاسی مرکب از وزرای خارجه ۷ کشور بزرگ سرمایه داری در فرانسه تشکیل شد، که محور گفتگوهای آن ضرورت همسویی اروپا با سیاست های امریکا در منطقه خلیج فارس و ایران بود. هیچیک از شرکت کنندگان این اجلاس و مطبوعات امریکایی و اروپایی اشاره به طرح مشخص و واقعی امریکا که همسویی اروپا با آنرا طلب می کنند نکرده اند اما آخرین اظهارات رئیس جمهوری امریکا و وزیر دفاع این کشور می تواند نشانگر گوشه هایی از این طرح باشد. همچنان که تصویب قانون تنبیه شرکت های امریکایی و اروپایی از سوی دولت امریکا، در صورت سرمایه گذاری این شرکت ها در قسمت نفت و گاز ایران می تواند نشانگر عدم پذیرش تام و تمام سیاست های امریکا در قبال نفت خلیج فارس و ایران از سوی کشورهای اروپایی باشد!

بخش مصاحبه رادیویی رئیس جمهور امریکا "کلینتون" در تاریخ سوم اگوست (۱۳ مرداد) که در آن برای نخستین بار از ضرورت وارد ساختن ضربه نظامی به ایران سخن گفت؛ و بیانات روشن تر وزیر دفاع امریکا "ویلیام پری" که اشاره به ۱۱ تا ۲۵ منطقه و هدف در ایران برای ضربه نظامی کرد؛ آشکارترین سخنانی است که تاکنون از دهان بلند پایه ترین مقامات دولتی و نظامی امریکا در ارتباط با ایران شنیده شده است. بدنبال این اظهارات که تحت پوشش مبارزه با تروریسم بیان شده اند، امریکا ۲۵ هزار نیروی نظامی خود را در عربستان به حالت آماده باش کامل نظامی در آورده است. بهانه و پوشش خبری این آماده باش نیز گویا اطلاعاتی است که امریکا از نقشه یک عمل تروریستی علیه سربازان و پایگاه های نظامی امریکا در عربستان بدست آورده است!!

پیش از اعلام صریح و گستاخانه این نظرات از سوی دولتمداران امریکا، برخی نشریات کشور آلمان، نظیر "اسپیگل" در شماره... خود اشاره به نقشه ای نظامی کرده بودند، که در ستاد جنگ دولت اسرائیل و بمنظور وارد آوردن ضربه نظامی به ایران تهیه شده است. در همین زمینه، پیش از انفجار "آتلانتا" و سقوط هواپیمای مسافربری امریکایی نیز مطالبی مشابه مقاله اسپیکل روی شبکه "اینترنت" قرار گرفته بود. (۲۷ ژوئن)

بصورت همزمان گزارش هایی پیرامون برخی نقل و انتقالات نظامی در امیر نشین قطر منتشر شده است، که براساس آن تاکنون طی چند پرواز فوق العاده نیروهای از کشور ترکیه، تحت پوشش کسارگر وارد این امیرنشین شده اند. (راه توده در شماره ۴۷ خود خبر مربوط به این نقل و انتقالات را منتشر ساخت)

دولت اسرائیل، بدنبال سفر نخست وزیر جدید آن کشور به امریکا و دیدار و گفتگو با مقامات امریکایی و سران جامعه پر قدرت یهودیان نیویورک، بی تزلزل تر از گذشته، بر ضرورت دخالت نظامی در امور داخلی ایران پافشاری

خواهد بود، که بخشی از اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی آسرا ترویج می کنند. خواب و خیال هائی که متکی به آنها حکومت آخوندی از ایران رخت خواهد بست و آزادی و دموکراسی و بهروزی مردم ایران با دخالت نظامی اسرائیل و آمریکا در امور داخلی ایران و بازگشت آنها به حکومت فراهم خواهد شد! حزب توده ایران، بصورت قاطع، این مداخلات را محکوم ساخته، خواب و خیال های جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی

را یک فریب و نیرنگ سازمان یافته اعلام داشته و در عین حال بر ضرورت تشکیل و سازماندهی مردم ایران برای مقابله با حکومت راستگرا و خائن به آرمان های واقعی انقلاب بهمن ۵۷ ایران و آمادگی برای دفاع از خاک میهن در برابر هرنوع تجاوز بیگانه در امور داخلی ایران تاکید می کند. حکم تاریخی برای حکومت کنونی ایران را جنبش آزادیخواهی و جنبش نوین انقلابی مردم ایران صادر می کند و ما به همین دلیل، از همه نیروها و سازمان های مترقی و طرفدار تحولات اساسی و بویژه همه توده ایها انتظار داریم با درک شرایط کنونی، با همه توان خود برای بسیج و سازماندهی مردم، افشای توطئه های بین المللی و مقابله سازمان یافته با حکومت کنونی وارد میدان شوند. جبهه بندی های نوینی که در ایران شکل گرفته و در جریان انتخابات اخیر مجلس اسلامی نیز تشدید شد، نتایج تاریخی انتخابات اخیر - بویژه مرحله اول آن - شتابی که از جناحی ترین جناح حاکم برای دفاع از خود، حفظ پایگاه های حکومتی خویش و مقابله با جنبش مردم از خود نشان می دهد، همگی حکایت از آغاز مرحله نوینی در ایران دارد. مرحله ای که طی آن به قدرت نمایی و یکه تازی حکومت پایان بخشیده و بر توان جنبش نوین انقلابی مردم ایران می افزاید.

جمهوری اسلامی چه خواهد کرد؟

در ارتباط با واکنش جمهوری اسلامی در برابر این تهدیدها چند ارزیابی وجود دارد. نخست آنکه سران حاکم بر شدت سرکوب آزادی ها و تحمیل افکار و عقاید خود به جامعه خواهند افزود و موج تازه ای از بگیرو بندها به بهانه خطر خارجی در ایران راه خواهد انداخت. نتایج این سیاست چه خواهد بود؟

۱- تشدید نفرت مردم از حکومت

۲- تلاش حکومت برای دادن امتیازهای سیاسی و مالی هرچه بیشتر به آمریکا و اسرائیل برای حفظ موقعیت متزلزل خود

این دو عکس العمل در حقیقت یکدیگر را تکمیل می کنند و لازم و ملزوم یکدیگرند و خواسته و ناخواسته، آگاه و نا آگاه در جهت همان نتایجی است که آمریکا و اسرائیل بدنبال آن هستند:

الف- سرکوب مردم و بیرون راندن آنها از صحنه و تن دادن به راه حل های تحمیلی از خارج

ب- گرفتن تمام امتیازاتی که در این مرحله بدان نیازمندند و تبدیل آشکار و علنی جمهوری اسلامی به دنباله رو سیاست های آمریکا و اسرائیل. حکومتی که پشت به مردم حرکت می کند، هیچگاه چاره ای جز این نداشته است!

هرنوع تصور، مبنی بر اینکه، هان ها را خواهند دوخت و روزنامه ها را خواهند بست، قلم ها را خواهند شکست و متکی به سپاه و بسیج به مقابله با آمریکا برخوانند خاست، درواقع رویانی بیش نیست که هنوز متکی به شرایط پشت سر مانده، نیمه اول دوران جنگ ایران با عراق است، درحالی که آن شرایط بکلی تغییر کرده است. اول آنکه انتخابات اخیر مجلس اسلامی حاصل این تغییر شرایط را بخوبی نشان داد. دوم آنکه اگر آن شرایط، که امکان جبهه و پشت جبهه را برای ۸ سال جنگ فراهم ساخت، در همان زمان حیاط آیت الله خمینی فراهم بود، آتش بس و پایان جنگ پذیرفته نمی شد!! اینها نکاتی نیست که از چشم دشمنان ایران و قدرت های بزرگ جهانی پنهان مانده باشد!

آن پشت جبهه رویانی، در صورت ادامه سیاست های سرکوبگرانه و غارتگرانه ای که طی سال های جنگ و بعد از پایان جنگ ادامه یافت و حاصل آن در انتخابات اخیر بازتاب یافت، چگونه می تواند حاصلی خلاف آن نتیجه ای داشته باشد، که اکنون در برابر جمهوری اسلامی است؟ درواقع همین سیاست ها مردم را در برابر حکومت قرار داده است، ادامه و تشدید آنها چگونه می تواند به پشت جبهه استوار حکومت تبدیل شود؟ پشت جبهه ای که تزلزل وسیع آن با اندک امکان مانور بین کاندیداهای انتخاباتی آنگونه آشکار شد که در انتخابات اخیر مجلس همگان شاهد آن بودند، چگونه می تواند به پشت جبهه ای استوار برای مقابله با خطر دخالت های نظامی خارجی در امور داخلی ایران تبدیل شود؟

دفاع کلاسیک توسط نیروهای مسلح در برابر تهاجم خارجی و در محاسبه قرار ندادن حمایت مردمی نیز، علیرغم همه مانور هائی که در اطراف تهران برپا می شود، در حقیقت به یک شوخی خونین شبیه است، که نتایج آن می تواند مشابه جنگ کلاسیک ارتش عراق در جریان اشغال کشور کویت و نتایج وخیم جنگ خلیج باشد، که بیشترین لطمه را در آن، مردم عراق دیدند!

(بقیه در صفحه ۲۹)

راه توده

راه توده" در ارزیابی و تحلیل انتخابات اخیر مجلس اسلامی، بدستی نوشت که نتایج این انتخابات، بویژه نتایج مرحله اول آن، که روحانیت حکومتی و ارتجاع متشکل در حزب سراسری "موتلفه اسلامی" بزرگ ترین شکست را در آن متحمل شدند و کاندیداهای آن از سوی مردم طرد شدند، اگر از سوی حکومت و جناح های شکست خورده در این انتخابات نیز نادیده گرفته شود، از سوی قدرت های بزرگ جهانی و بویژه امپریالیسم آمریکا و دولت اسرائیل بعنوان دست بلند آمریکا در منطقه نادیده گرفته نخواهد شد. بخشی از شتاب توطئه ها علیه موجودیت ایران را ناشی از همین نتیجه و واقعیت انزوای حکومت در افکار عمومی مردم ایران باید دانست. این که حکومت با چه نیرنگ و تهدید و اوعابی بر تعداد کاندیداهای روحانیت حکومتی و حزب موتلفه اسلامی و در مجموع، ارتجاع در مجلس پنجم افزود و چگونه به این مجلس رئیس و هیات رئیسه تحمیل کرد، کوچکترین تاثیر و تغییری در اصل واقعیات و ارزیابی های ناگزیر مردم ایران از اوضاع کنونی کشور و تحلیل و موقعیت سنجی دشمنان خارجی ایران نداده و نخواهد داد. این واقعیات که روحانیون حاکم از سوی مردم طرد شده اند و حکومت علیرغم راهپیمائی ها و نمایش هائی که هر چند گاه یکبار برپا می کند تا خود را دارای پایگاه مردمی معرفی کند، دیگر در میان مردم دارای مشروعیت حکومتی نیست! تقسیم نیروهای نظامی جمهوری اسلامی به طرفداران گروه بندی ها، بویژه دخالت بخشی از سپاه پاسداران و بسیج به سود روحانیون حکومتی و حزب موتلفه اسلامی، بازار و غارتگران اجتماعی در جریان انتخابات اخیر مجلس اسلامی از یکسو و مخالفان این دخالت و همچنین مخالفان روحانیون حکومتی و بازار و حزب موتلفه اسلامی در میان همین نیروها از سوی دیگر، چشم انداز نوینی را در برابر امپریالیسم آمریکا گشوده است. چشم اندازی که متکی به آن آشکارا از وارد ساختن ضربه نظامی به ایران سخن می گوید! حتی اگر به زعم برخی دولتمداران جمهوری اسلامی، این سخنان مقامات آمریکائی را تبلیغات انتخاباتی برای ریاست جمهوری آمریکا نیز قبول کنیم، باید از این دولتمداران که در هدایت ایران تا این نقطه شوم سهم مستقیم و اساسی را داشته اند، پرسید، زمینه هائی که آمریکا متکی به آنها چنین تبلیغاتی را دارای کاربرد سیاسی در داخل آمریکا می داند چیست؟ جز نفرت روز افزون مردم از سیاست های اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی حکومت، که در انتخابات اخیر مردم به آن رای منفی دادند؟ برخی سران حکومتی در ایران، موقعیت کنونی خویش را با دولتمداران و حکومت کوبا مقایسه می کنند! این عده ادعا می کنند، که همه توطئه های آمریکا علیه حکومت کوبا، علیرغم اینکه کوبا در کنار گرویش قرار دارد بجائی نرسیده است، بنابراین درباره ایران نیز این کوشش ها به جایی نخواهد رسید. این توضیح تاریخی برای این مدعیان و دیگرانی که تصور می کنند دخالت آمریکا در امور داخلی ایران، یعنی نجات ایران از جنگال حکومت کنونی، باید کافی باشد، که اولاً ضربه به ایران، یعنی تبدیل میهن ما به کشوری نیمه مستعمره که حتی احتمال بسیار می رود بخشی از همین حکومت کنونی و بویژه منفورترین بخش آن بر حکومت باقی بماند. نکته دیگری که یا

ابوالحسن بنی صدر در آلمان

اردوی دانشجویان سراسر کشور

اردوی سراسری اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه های سراسری ایران (دفترتحکیم وحدت) که به تشکیلات دانشجویی چپ مذهبی شهرت دارد، با شرکت اعضای شورای مرکزی و عمومی انجمن های اسلامی دانشجویان سراسر کشور تشکیل شد. این اردو در محل دانشکده ادبیات دانشگاه بهشتی تهران برگزار شد. پیشتر قرار بود این اردو در شهر تبریز برپا شود، اما بدلیل رویارویی هائلی که بین طیف چپ و راست مذهبی در جریان انتخابات اخیر مجلس اسلامی در این شهر روی داد، اردوی مذکور در تهران برگزار شد. اهمیت این تجمع بیش از همه در رشد جنبش دانشجویی، مقاومت در برابر انواع توطئه ها و یورش ها و دیگر فشارهای جناح های ارتجاعی حکومت خلاصه می شود. از جمله دست آوردهای جنبش دانشجویی، درآستانه برپائی این اردو، رهائلی یکی از اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت است، که مدتی پیش همراه جمع دیگری از دانشجویان انجمن دانشجویان دانشگاه امیرکبیر دستگیر شده بود.

دو نشریه "عصرما" و "سلام" خبر برپائی این اردو و آزاد شدن عضو رهبر دفتر تحکیم وحدت را منتشر ساختند. این درحالی است که هنوز چند تن از دستگیر شدگان در بازداشت بسر می برند. در جریان افتتاح این اردو یکی از اعضای رهبری دفتر تحکیم وحدت طی سخنانی با اشاره به این دستگیری ها گفت: برخورد ها با جنبش دانشجویی کشور از اشتباهات غیر قابل جبران است. مطرح کردن دیدگاه ها، انتقادات و اعتراضات انجمن های اسلامی حقی که قانون اساسی اعطاء کرده است.

عملیات نظامی جمهوری اسلامی

علیه کردهای ایران در خاک عراق

انجام عملیات نظامی جمهوری اسلامی در خاک عراق، علیه مناطقی که کردهای آواره ایران در آن به سر می برند، با ارزیابی های گوناگونی همراه شده است. روزنامه های جمهوری اسلامی از دست یابی به پیروزی های این عملیات نوشته اند و حزب دمکرات کردستان ایران نیز از شکست و عقب نشینی این نیروها سخن گفته اند. در این میان پیش از آنکه پیروزی یا شکست این عملیات اهمیت داشته باشد، ورود قوای نظامی ایران به مناطقی که آمریکا آنرا حرم امن اعلام داشته و از ورود قوای نظامی عراق به آن جلوگیری می کند، اهمیت دارد. دو حاصل و ارزیابی از این عملیات بیش از حاصل نظامی آن برای جمهوری اسلامی و یا کردها اهمیت دارد.

اول- فراهم ساختن بهانه های لازم برای آمریکا برای دخالت در امور داخلی ایران، تا حد اعلام یک منطقه امن در خاک ایران؛

دوم- ارزیابی است که برخی محافل نزدیک به جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی دارند. براساس این ارزیابی، آمریکا برای برآورد موقعیت نظامی و رزمی قوای نظامی ایران و سلاح هائی که در اختیار جمهوری اسلامی می باشد، زمینه این عملیات نظامی را فراهم ساخته و در برابر آن سکوت اختیار کرده است!

حضور ابوالحسن بنی صدر، نخستین رئیس جمهور ایران، بعنوان شاهد در دادگاه رسیدگی به ترور جنایتکارانه رهبران حزب دمکرات کردستان ایران، با تفسیرهای گوناگون همراه شده است. بازتاب حضور بنی صدر در آلمان و ارزیابی های سیاسی که از آن شده، چنان است که شهادت او در این دادگاه و بعنوان شاهد را در مرحله دوم اهمیت قرار داده است. با آنکه سیستم قضائی آلمان مستقل از دولت عمل می کند و این دادگاه بدون موافقت دولت - اما در هماهنگی امنیتی با آن - حق دارد کسانی را بعنوان شاهد به دادگاه فرا بخواند، بسیاری براین عقیده اند، که نه سیستم قضائی آلمان آنچنان که تظاهر می کند، استقلال کامل از دولت دارد و نه حضور شخصیتی نظیر بنی صدر در آلمان و بعنوان شاهد، مستقل از توافق دولت آلمان می تواند صورت گیرد! براساس همین برداشت و ارزیابی است که تحلیل انگیزه دولت آلمان برای موافقت با حضور بنی صدر در آلمان و بعنوان شاهد دادگاه ترور رهبران کردستان ایران و قرار گرفتن وی در راس شبکه خبری آلمان و اروپا در محافل مختلف سیاسی مطرح است. برخی محافل براین نظرند، که دولت آلمان با همکاری و موافقت دولت فرانسه (که ابوالحسن بنی صدر در آنجا اقامت دارد) و با ارزیابی که از اوضاع سیاسی-اقتصادی ایران دارد، بر روی یکی از نقطه ضعف های جمهوری اسلامی انگشت گذاشته است!

جمع دیگری، براین نظرند، که دولت های آلمان و فرانسه، در مقابل آمریکا که با انواع تهدیدهای اقتصادی و سیاسی و بالاخره تدارک حمله نظامی به ایران قصد تحمیل آلترناتیوهای دلخواه خود را از داخل ایران و یا احتمالاً خارج کشور را به ایران دارد، این دو دولت نیز حرکت مستقل اروپا را در این زمینه برگزیده اند! آنها بدین ترتیب، ابوالحسن بنی صدر را از سانسور خبری خارج ساختند و روی شبکه وسیع تلویزیونی و مطبوعاتی جهان قرار دادند. چاپ بیوگرافی بنی صدر، نحوه انتخاب او با بیش از ۱۱ میلیون رای به ریاست جمهوری ایران، برکناری او از این مقام، خروج او از کشور و نقش افشاگرانه ای که در طی سالهای مهاجرت در رابطه با عملکردهای سیاسی، اقتصادی و ارتجاعی حکومت داشته ... همه و همه یکباره روی این شبکه خبری قرار گرفته است! این آشنائی دوباره افکار عمومی با یک شخصیت سیاسی - مذهبی ایران است، که پیوسته در عین داشتن رابطه با بخشی از روحانیت ایران، با بخش عمده ای از روحانیون حاکم در ستیز بوده است. البته در این میان، نظرات بنی صدر، درباره لزوم همکاری ایران با اروپا و ژاپن، حفظ استقلال مناسبات سیاسی-اقتصادی در برابر آمریکا و نظرات او درباره آزادی ها نیز می تواند انگیزه های مناسبی برای اروپا، جهت این گام جدید در رابطه با ایران و جمهوری اسلامی باشد.

در حالیکه آمریکا خواهان براندازی جمهوری اسلامی و بازگرداندن طیف سلطنت طلب ها به ایران است، اروپا با سیاست براندازی موافقت ندارد و به بافت مذهبی جامعه و حکومت نیز توجه مثبت دارد. این سیاست اروپا، تا آنجا گسترش دارد، که حتی با حکومت کنونی ایران نیز سیاست گفتگو و انتقاد را ادامه داده است. سیاستی که شاید در آینده و در عین استقلال در برابر سیاست های آمریکا، شکل و محتوای عملی آن با تغییراتی جدی همراه شود. حضور ابوالحسن بنی صدر در آلمان و قرار گرفتن وی بر روی شبکه وسیع خبری جهان را می توان با در نظر داشت مجموعه ای از این تعبیر و تفسیرها، در ارتباط دانست.

در ایران، مطبوعات وابسته به حکومت، واکنش های خشم آلودی در باره حضور ابوالحسن بنی صدر در دادگاه رسیدگی به ترور رهبران کردستان ایران از خود نشان دادند. بنی صدر در این دادگاه و بعنوان شاهد، دلالتی را دال بر انجام ترورها، پس از تأیید عالی ترین مقامات جمهوری اسلامی (از جمله رهبر کنونی جمهوری اسلامی "علی خامنه ای و ریاست جمهوری "هاشمی رفسنجانی") ارائه داد. محافل قضائی آلمان، دلالت ارائه شده بنی صدر را بیشتر از نظر تحلیلی قابل دقت، توجه و پیگیری اعلام داشتند.

مطالب مطبوعات جمهوری اسلامی نیز عمدتاً در اعتراض به قرار گرفتن او روی شبکه خبری است و در همین زمینه نیز به دولت آلمان اعتراض کرده اند!

Rahe Tudeh No 51

September 1996

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konot No. 0517751430,

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۳۳-۴۹ (آلمان) برای ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.